

روزنامه علمی دولت علیه ایران

ناصري



شماره ۸

زمرات (بروش)
میرزا علی
Mirza Ali
Molanaoui
Parvaneh
La dotte sbe
N. 430
Cairo (Egy)

پروژه

۱۳۱۸ و ۱۹۰۰

روز دوشنبه سوم شهریور ماه ۸۱۳۶ هجری مطابق ۳۰ شهریور ۱۳۷۶

فانون

روزنامه علمی دولت علیه ایران

روز دوشنبه سوم شهریور ماه ۸۱۳۶ هجری مطابق ۳۰ شهریور ۱۳۷۶

روزنامه علمی دولت علیه ایران

پایه پست و شماره پست ماه مطابق پستال مشهد شماره پست ۱۳۷۶



روزنامه علمی دولت علیه ایران

المنبت

روز دوشنبه سوم شهریور ماه ۸۱۳۶ هجری مطابق ۳۰ شهریور ۱۳۷۶

روزنامه علمی دولت علیه ایران

پایه پست و شماره پست ماه مطابق پستال مشهد شماره پست ۱۳۷۶



دو قرن رابطه پرتش با غرب برخورد جامعه ایران با مدرنیته

- * آغاز کار دولت تازه خاتمی
- * درباره هویت امروز چپ
- * سیاست های پولی و ارزی ایران
- * روشنفکران مذهبی ایران و غرب

در این شماره می خوانید:

- صفحه ۴ آب در خوابگاه مورچگان
- صفحه ۶ هویت امروز چپ
- صفحه ۹ صفحات ویژه برخورد ایران با تجدد
- صفحه ۱۰ گفتگو با دکتر فرهاد خسروخاور
- صفحه ۱۱ مدرسه جدید راه مدرنیته را هموار کرد
- صفحه ۱۲ نگرش دکتر مصدق به غرب
- صفحه ۱۴ نگاهی گذرا به تجددگرایی و مسئله زن
- صفحه ۱۵ از تجربه ها بیاموزیم
- صفحه ۱۶ سینماتوگراف
- صفحه ۱۷ کیارستمی
- صفحه ۱۸ آینه
- صفحه ۲۰ سیاستهای پولی و ارزی ایران
- صفحه ۲۲ مشارکت فعال
- صفحه ۲۳ چرا در انتخابات ریاست جمهوری...
- صفحه ۲۴ مصاحبه با دکتر سروش
- صفحه ۲۵ بحث انتخابات در پلنوم
- صفحه ۲۷ پیوند دید و احساس

B.P. : 23

F - 92114 Clichy cedex - France

فاکس : ۰۳۳۱ ۴۶۰۲۱۸۹۰

راه آزادی در چسارچوب سیاست عمومی خود مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، با امضا درج می کند. چاپ مطالب ضرورتاً بمعنای تایید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دموکراتیک مردم ایران نیست.

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:

Rivero, B.P. 47

F - 92215 Saint Cloud Cedex - France

نشریه حزب دموکراتیک مردم ایران

راه آزادی را یاری دهید!

کتابهای زیر را می توانید (با تخفیف ویژه) از طریق «راه آزادی» تهیه کنید:

خاطرات اردشیر اوانیان

خاطرات ایرج اسکندری (بخشهای اول، سوم و چهارم)

انقلاب اکتبر (روی مدودف)

با گامهای فاجعه (ف. شیوا)

انقلاب روسیه (روزا لوکزامبورگ)

قدرت عرفی و قدرت شرعی (فردوس)

اسناد کنگره های حزب دموکراتیک مردم ایران

این گوی و این میدان!

برنامه‌ها، حرف‌ها و انتقادهای آقای خاتمی ۱۵ سال است بصورت روشن‌تر و همه‌جانبه‌تر از سوی دمکرات‌های ایران تکرار می‌شود. لذا اپوزیسیون دمکرات ایران میدان گسترده‌ای برای عرضه خود دارد. اما کار به همین سادگی نیست و ماه‌ها و سال‌های بسیار حساس و دشواری در پیش‌اند.

اپوزیسیون آزادیخواه در برابر خود چالش‌های بسیار جدی دارد:

چالش نخست سیاست‌گذاری در برابر دولتی اصلاح‌طلب است که هم‌زمان دارای محدودیت‌های جدی فکری و سیاسی است. اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه و رهبری و الزامات «روحانی»، بودن رئیس‌جمهور نوگرا را مانند هر اصلاح‌طلبی در نظام ایدئولوژیک بسته به سرعت در برابر واقعیت‌های جامد این ساختار قرار خواهد داد. چگونه باید سیاستی را پیش برد که روند اصلاحات را برگشت‌ناپذیر سازد و به آن شتاب بخشد و همچنان به هویت و استقلال سیاسی نیروهای دمکرات لطمه وارد نسازد؟

چالش دوم پیدا کردن تدریجی راه حل‌های عملی‌گسترش فعالیت‌های سیاسی و صنفی و اجتماعی در ایران در اشکال متنوع و تلاش برای متشکل کردن مردم در تشکل‌های صنفی و سیاسی برای تعمیق بخشیدن به روند اصلاحات است. سرنوشت اصلاحات بیش از آنکه به اراده، خواست «بالا» بستگی داشته باشد به مشارکت فعال مردم در این روند مربوط است.

چالش سوم یافتن امکانات و راه‌های جدید برای کاهش فاصله داخل و خارج و دست زدن به ابتکارهایی است که نیروهای سیاسی و روشنفکران خارج از کشور بتوانند فعالانه در حوادث سیاسی و اجتماعی ایران مشارکت کنند. چالش آخری به‌مبازره فعال در درون اپوزیسیون برای آوردن بیشترین نیروها و روشنفکران و اهل فرهنگ پیرامون یک برنامه آزادیخواهانه و عملی در ایران و منزوی کردن گروه‌های استبدادی و مطلق‌نکر است.

اپوزیسیون برای پرداختن به این عرصه‌ها و تامین حضور سیاسی فعال خود آمادگی زیادی ندارد. اما در ایران وضعیت متفاوتی بوجود آمده است و همه ما بناگذیر باید با داده‌ها و روش‌های جدید به سراغ بررسی مسائل و ارائه راه‌های مناسب برویم.

ایران پس از قریب دو دهه برای نخستین بار اقبال این را یافته است که براه اصلاحات مثبت گام گذارد. کسی را توان پیش‌بینی سرنوشت روند کنونی نیست، زیرا کوهی از مشکلات و موانع افق را تیره کرده است. روند اوضاع در ایران امروز آنگونه است که باید به همگان، به رئیس‌جمهور و دولت او، به گروه‌های مختلف مردم، به روشنفکران و اهل اندیشه و قلم، به احزاب و گروه‌های اپوزیسیون گفت: این گوی و این میدان!

وزارت اطلاعات باید سازمان مخوف و اهریمنی امنیتی کشور و مافیای حاکم بر آن را اصلاح کند و پای اختاپوسی را قطع کند که بر همه عرصه‌های زندگی مردم و فعالیت اجتماعی سنگینی می‌کند و به شکار مخالفین در داخل و خارج مشغول است.

هنگام بحث‌های مجلس هر چه دو وزیر ارشاد و کشور در بیان خود از اهداف پیش‌گفته صراحت داشتند، مسائل مربوط به دو وزارتخانه دیگر بطرز نگران‌کننده‌ای مبهم و کشدار طرح شدند.

بدین ترتیب چالش‌های سیاسی بسیار اساسی در برابر دولت خاتمی قرار دارد و بخت موفقیت او برای عملی کردن وعده‌های انتخاباتی بیش از همه به توانایی دولت در برخورد با این کوه مشکلات و نیروهای بازدارنده عظیمی است که پس از شکست ۲ خرداد، در حال تجدید سازماندهی بسر می‌برند. حوادث تلخ و هشدار دهنده اولین روزهای ریاست جمهوری آقای خاتمی مانند اعدام و کیل دادگستری اسدی، ادامه سنگسارها، اعتصاب‌های زندانیان سیاسی و مرگ چند تن از آنها، حمله به دفتر روزنامه ایران فردا و وضعیت نامعلوم فرج سرکوهی پیچیدگی اوضاع ایران را آشکار می‌سازند و هم‌زمان افکار عمومی در داخل و خارج ایران را از خوش‌بینی بیش از حد نسبت به شتاب و ژرفای اصلاحات باز می‌دارند. ضمن آنکه باتوجه به ترکیب کابینه نمی‌توان به عملکرد یکسان همه وزارتخانه‌ها اطمینان داشت.

انتخابات ۲ خرداد و تشکیل دولت جدید روند بازسازی و بازاندیشی گرایش‌های سیاسی وابسته به حاکمیت و نیروهای مذهبی را شتاب ویژه‌ای بخشیده است. رویگردانی مردم از نماینده رسمی روحانیت و ارگان‌های اصلی آن، عملکرد نیروهای مذهبی و در دورنمایی گسترده‌تر رابطه مذهب و سیاست را نزد بسیاری بار دیگر بطور جدی طرح کرده است. در این فضا روشنفکران مذهبی مکلا و معمم که پیشتر نغمه استقلال دین در برابر سیاست و نیز عدم مداخله روحانیت در امور اجرایی سر داده بودند و مشروعیت مقوله ولایت فقیه و رهبری را به نقد می‌کشیدند، این روزها با دلگرمی و جرأت بیشتر در بحث‌های نیمه رسمی یا علنی مسائل پیش‌گفته را به میان می‌کشند و به فضای پسا اسلام‌گرایی رونق تازه‌ای می‌بخشند.

در کنار این جنبش فکری، گرایش به تشکیل احزاب بر اساس گروه‌بندی‌های کنونی به یک واقعیت برگشت‌ناپذیر در میان نیروهای نزدیک به حاکمیت تبدیل شده است.

و اما اپوزیسیون؟ آنچه که در ایران گذشت بدون مشارکت اپوزیسیون خارج از حاکمیت بود و اپوزیسیون هیچ حضور فعالی در افکار عمومی ایران ندارد. اما این بدان معنا نیست که در آینده هم اینگونه خواهد بود. از یاد نبریم،

با تشکیل دولت جدید در ایران می‌توان گفت دوران جمهوری سوم اسلامی آغاز شده است. محمد خاتمی رئیس‌جمهور پس از هفته‌ها مذاکره و بررسی و در حالیکه افکار عمومی بی‌صبرانه در انتظار سیاست‌ها و برنامه‌های مشخص وی بودند، دولت خود را به مجلس معرفی کرد و همه وزرا توانستند از این سد دشوار عبور کنند. بدین ترتیب تصویب دولت علیرغم ناهمگونی آن، چرخش جدیدی در سیاست جمهوری اسلامی به شمار می‌رود و نیروهای قشری و محافظه‌کار در یکی از اصلی‌ترین سنگ‌های خود نتوانستند به قدرت‌نمایی دست زنند. با این حوادث ما امروز برای آرایش جدید گرایش‌های سیاسی در سطح حاکمیت جمهوری اسلامی مواجه‌ایم که در آن برای نخستین بار نیروهای طرفدار اصلاحات در موضع تهاجمی قرار گرفته‌اند.

در یک نگاه کلی به وزرای دولت جدید می‌توان بوضوح گفت که رئیس‌جمهور میان دو استراتژی مقاومت و سازش توانست از طریق مذاکره سرانجام راه برون‌رفتی بیابد. چهره کنونی دولت چه به لحاظ نگاه سیاسی و چه به لحاظ ترکیب آن بیشتر گرایش تداوم - اصلاح را نمایندگی می‌کند و از حدود کادرها و نیروهای نزدیک به حاکمیت فراتر نمی‌رود.

در ترکیب دولت آقای خاتمی اما شاید مهم‌ترین عنصری که حضوری چشمگیر دارد، گرایش سیاسی آنست که وزرا را تا حدود معینی از گذشته جدا می‌کند. رئیس‌جمهور جدید ایران بخوبی می‌داند بحران جامعه ما در وهله نخست بحران سیاسی است و تخفیف آنهم نه از طریق یک کابینه «تکنوکرات» و «فراجناحی» بلکه به توانایی دولتی بستگی دارد که دارای دید سیاسی روشن برای اجرای برنامه‌هایی باشد که در دوران انتخابات به مردم وعده داده شده است. بحث‌ها و کشمکش‌های نهان و آشکاری که هفته‌ها بدرازا کشید بخوبی از اهمیت سنگینری سیاسی دولت حکایت می‌کنند. چهار وزارتخانه کلیدی که حساسیت‌های اصلی را متوجه خود کرده بودند، در حقیقت بنیادهای بنای سیاسی حکومت را تشکیل می‌دهند.

وزارت کشور باید در راه احترام به قانون، ایجاد شرایط برای فعالیت احزاب حتی در همان چارچوب محدود، کوتاه کردن دست گروه‌های فشار و سرکوب و رعایت حقوق مردم گام‌های جدی بردارد.

وزارت خارجه باید سیاست نویسی در راستای بهبود روابط ایران با دنیای خارج بویژه اروپا و آمریکا پی‌ریزد و از تنش‌زایی در سطح منطقه پرهیزد.

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی باید وعده‌های آقای خاتمی را برای آزادی بیان و نیز احترام به شخصیت و حقوق هنرمندان و روشنفکران عملی کند.

آب در خوابگاه مورچگان!

بیژن برهمندی

با معرفی کابینه و رای اعتماد مجلس به آن، رئیس جمهور جدید، اولین مرحله دشوار دوران زمامداریش را پشت سر گذاشت. این دوران بسی شگ برای او و هوادارانش مرحله پراهمیت و سرنوشت سازی بود که با ماجراهای بسیار، تنش های فراوان و در عین حال تجربه اندوزی همراه بود. هر دو نیروی فاتح و مغلوب، از همان نخستین گام ها، نبرد پر سر و صدایی را آغاز کردند. که در طی آن هر طرف کوشید با گام هایی به پس و به پیش، میزان اقتدار، سرسختی، و یا نرمش و سازش رقیب را بسنجد و گام بعدی را بر آن اساس تدارک ببیند.

شکست خوردگان که کابوس حادثه انتخابات، خواب های شیرین دستیابی به قدرت انحصاری اشان را آشفته ساخته بود، پس از مدت کوتاهی انفعال و عدم تعادل، دربار به ارزیابی حوزه های اقتدار خویش پرداختند و مقارمت همه جانبه ای را برای جلوگیری از پیشروی رقیب آغاز کردند. نشریات وابسته به این جناح گرچه از روز اول تا کنون، حساب «رای مقدس» مردم و شخص خاتمی را از جناح های هوادار وی جدا ساخته اند، اما با شتابی رشد یافته، تعرض خود را به هواداران خاتمی آغاز کردند. بگفته دشمنانه «عصر ما» در این مبارزه نوعی تقسیم کار انجام گرفته است و رسالت حمله اصلی اش را متوجه خط امامی ها و جناح چپ کرده و نشریه کیهان مسئول زدن پنبه کارگزاران است. البته طرف مقابل نیز بیکار ننشسته و با حملات شدید الحین بیسابقه ای به جناح «بازار - رسالتی» حمله میکند. نکته ای که در شیوه های مبارزه هر دو طرف جلب توجه می کند، حساسیتی است که آنها نسبت به واکنش احتمالی مجلس در قبال لیست کابینه خاتمی داشتند. تا آخرین روز پیش از رای گیری هر دو طرف نهایت سعی خود را مبذول کردند تا نمایندگان مجلس را با گرایشات خود همساز گردانند. علت این توجه بی اندازه را باید در ترکیب نمایندگان جست که در این دوره قانون گذاری، جناح رسالت یک گروه تقریباً ۱۴۰ نفره هماهنگ و طرف مقابل، یعنی ائتلاف کارگزاران با خط امامی ها یک گروه حدوداً ۱۲۰ نفره دارد. به این ترتیب هر دو طرف می بایست به هر قیمت که شده، جماعتی را که غیر جناحی محسوب می شوند بسوی خود جلب کنند. پانشاری نشریه سلام، ایران، عصر ما و بقیه نشریات این جناح، توضیح این نکته بود که انتخابات ریاست جمهوری آخرین نظرخواهی از مردم است و در نتیجه، مقاومت در مقابل خاتمی بعنوان مخالفت با اکثریت قاطع مردم محسوب خواهد شد و مردم چنین واکنش را بی جواب نخواهند گذاشت!

رسالت نوشت که خاتمی بیست میلیون رای آورده و مجلس نتیجه آرای بیست و پنج میلیون نفر است!

«عصر ما» در مقاله مبسوطی با آوردن ارقام مربوط به انتخابات مجلس پنجم و انتخابات ریاست جمهوری، ثابت میکند که جناح رسالت در مجلس تنها ۱۵ درصد آراء واجدین شرایط را بخود اختصاص داده و حق ندارد جلوی اکثریت بیش از ۶۰ درصدی خاتمی بایستد.

و سرانجام، رسالت خشمگین از این تهدیدها، فریاد برمی دارد که کسانی که می خواهند با تکرار تاریخ «مجلس را به توپ ببندند!» و با یساده آوری این قاعده «دمکراتیک» که مجلس مهم تر از رئیس جمهور است، اظهار نگرانی میکنند که با این کارها، ممکن است رئیس جمهور به دیکتاتور تبدیل شود!

علاوه بر اینها، تعدادی از نمایندگان سرشناس جناح بازار، از جمله حجت الاسلام ساروجی، با شرکت در مصاحبه های مطبوعاتی تصریح می کند که به شخصیت های اصلی کارگزاران و نیز مجمع روحانیون مبارز و مجاهدین انقلاب اسلامی رای نخواهند داد. و سرانجام پس از اینکه لیست های متعدد و تقریباً مشابهی از جانب نشریات طرفدار خاتمی و تحت عنوان «شایعه» منتشر می شوند، سخنگوی جناح اکثریت مجلس، پس از دو جلسه بحث با خاتمی، در یک مصاحبه مطبوعاتی اعلام میکند که لااقل به چهار کاندیدای پیشنهادی خاتمی رای مخالف میدهند.

در این میان، جلسات متعددی نیز از طرف نمایندگان جناح طرفدار رئیس جمهور تشکیل میشود که مطبوعات تعداد شرکت کنندگان در آنرا حدود ۱۵۰ نفر ذکر کرده اند. این بدان معناست که نمایندگان طرفدار خاتمی هر بار ۳۰ نفر از نمایندگان غیرجناحی را به این مجالس می کشانند و میکوشند آنان را قانع سازند. اینک پس از سپری شدن جلسات پر سر و صدای مربوط به رای اعتماد مجلس نسبت به کابینه جدید، با اطمینان میتوان گفت که جناح بازار علیرغم تمام تهدیدها، جوسازی ها و سر و صدا های فراوان موفق نشد چهار وزیر را که قصد حذف آنان را داشت از صحنه خارج سازد و آنها هر کدام،

علاوه بر ۱۲۰ رای جناح خاتمی، با حدود ۳۰ رای اضافه که قاعدتاً از سوی نمایندگان غیرجناحی کسب کرده اند از مجلس رای اعتماد گرفتند. حساس ترین این وزرا دکتر مهاجرانی وزیر ارشاد بود که تنها با ۱۴۴ رای موافق به پیروزی رسید و سه وزیر بقیه عبدا لله نوری، محمد حجتی و حسن مظفر هر کدام به ترتیب با ۱۵۲ رای، ۱۴۵ رای و ۱۵۶ رای، این نخستین آزمون را از سر گذرانیدند.

از نتیجه رای گیری ها و مقایسه آراء این چهار تن با بقیه وزرا، میتوان حدس زد که جناح بازار، با تمام قوا کوشیده است که از پیروزی آنها جلوگیری کند و بطور جناحی رای اعتماد به آنها خود داری کرده است. در حالیکه نسبت به بقیه وزرا، بویژه نسبت به وزرای که به جناح خودشان تعلق دارند و در انتخابات ریاست جمهوری علناً از رقیب خاتمی دفاع کرده اند، آراء بسیار بالایی داده شده است. بعنوان مثال سعیدی کیا وزیر جهاد سازندگی ۲۵۶ رای، شورشتری وزیر دادگستری ۲۵۵ رای و دری نجب آبادی وزیر اطلاعات ۲۳۸ رای آورده اند. وزرای مهمی همچون وزیر خارجه و وزیر دفاع نیز آراء بسیار بالایی کسب کرده اند.

اینکه خاتمی توانسته است، علیرغم میل جناح قدرتمند رقیب، ۴ وزیر، و بویژه دو وزیر پراهمیت کشور و ارشاد را از این صحنه نبرد پیروز بلر آورد مسلماً یک پیروزی به حساب ری و یک شکست برای رقیب است.

اما شوال اینست که آیا مجلس، مهم ترین سد مقاومت در مقابل خاتمی بوده است؟ و آیا انتخاب این ترکیب از وزرا، بدون فشارها و بدهستان های قبلی آنها گرفته است؟

دو ماهی که جناح های علنی طرفدار و مخالف خاتمی علیه یکدیگر جنگ دندان نشان میدادند و بر سر جلب توجه نمایندگان غیرجناحی می جنگیدند. بر خاتمی چه رفته است؟ و پشت پرده با چه کس یا کسانی به توافق میرسید؟

مرز های محذورات و مقذورات خاتمی

باید یادآوری کرد که اولین حضور علنی خاتمی بر پرده تلویزیون حدود یک ماه پس از روز انتخابات انجام شد. وی در این مصاحبه با مردم تجدید عهد کرد و گزارش داد که بطور جدی سرگرم مطالعه است. نامبرده در بین انواع «مطالعات» از جمله به این نکته اشاره کرد که در جلسات متعددی با «رهبر معظم انقلاب»، دیدار و مذاکره داشته است.

مدت کوتاهی پس از این مصاحبه مجاهدین انقلاب اسلامی پیرامون تشکیل کابینه جدید یک بیانیه سازمانی منتشر کردند. در این بیانیه آنها کوشیده اند «محذورات و مقذورات» رئیس جمهوری را برشمرده و مردم را با مشکلات وی آشنا سازند. آنها مینویسند: «وجود جناح راست سنتی با پشتوانه گسترده اقتصادی بازار، نفوذ در نهاد های قضایی، تقنینی و سیاسی - اجرایی کشور، برخورداری از بخش مهمی از شبکه سنتی مذهبی، استفاده از گروه های غیررسمی فشار و در اختیار داشتن بنیاد های مالی و اقتصادی بزرگ نیمه دولتی و خصوصی، اثرگذاری بر بخشی از نیرو های مسلح بویژه در سطح فرماندهی و تلاش آنها برای حفظ موقعیت خویش در برخی از وزارتخانه های اطلاعاتی، سیاسی و اقتصادی... از مهم ترین مشکلات و محذوراتی هستند که آقای خاتمی با آن مواجه است.» بیانیه پس از این توضیحات توصیه میکند که خاتمی در انتخاب وزیران، بشرطی میثرواند مردم را در صحنه نگه دارد و کارشکنی های مخالفان را خنثی کند که تصمیم ها و رفتارشان «در فضایی شفاف و بدون از امتیاز بخشی های پنهان صورت گیرد.» آنها همچنین خاتمی را تشویق میکنند که «روش سخن گفتن با مردم و حفظ نیروی عظیم ملت برای حل مشکلات را بعنوان کارآمدترین شیوه در دستور کار خود قرار دهد.» با اینحال، همین بیانیه یادآوری میکند که خاتمی باید «ضمن مشورت با رهبری» کابینه اش را انتخاب و به مجلس معرفی کند و بویژه «این واقعیت مهم» را بداند که جناح انحصارطلب «در مسیر امتیازخواهی هیچگونه حد و مرزی نسبی شناسد و کوچکترین عقب نشینی غیر اصولی در برابر آن» باعث تشویق آنها و «ایاس توده های میلیونی خصوصاً اقشار روشنفکری» خواهد شد.

با این ترتیب، ملاحظه میشود که سازمان موردبخت، با یک تاکتیک حساب شده، موقعیت «رهبری» را از جناح رقیب جدا میکند و البته این شیوه کار، تقریباً درمیان تمام نیرو های طرفدار خاتمی و نشریاتشان مراعات میشود. واضح است که آنها به این نکته امید بسته اند که خامنه ای را از هم پیمانانش جدا سازند و با خیال راحت به موازات این حمله ور شوند. البته هنوز دشوار است که میزان موفقیت این تاکتیک را اندازه گیری کرد. چرا که اولاً رقیب برای خنثی کردن این تاکتیک بیکار نخواهد نشست و دوم خامنه ای شخصاً دارای آن سابقه و پرونده ای نیست که با آغوش باز به استقبال گشایش احتمالی فضای سیاسی کشور برود. با اینحال، این احتمال را نمی توان نادیده گرفت که او نیز پس از سبک، سنگین کردن حوادث غیرمترقبه ای که بیست میلیون رای در اطرافش پدید آورده اند، از ادامه شرط بندی بر وی اسب بازنده خود داری کند. میتوان بیاد آورد که فقط چند روز پس از پیروزی خاتمی، نامبرده فعالانه وارد میدان شد تا از باخت احتمالی ناطق نوری در پست ریاست مجلس جلوگیری کند. این حادثه که البته چه بسا رهبر مایل بود در پشت پرده انجام گیرد، بلافاصله از طریق حجت الاسلام نوری (وزیر فعلی کشور) طی یک مصاحبه مطبوعاتی افشا شد و نامبرده تصریح کرد که به توصیه رهبر از کاندیداتوری ریاست مجلس چشم پوشیده است.

حوادث دو ماهه گذشته نشان میدهند که لااقل بطور موقت هم که شده، خامنه ای از سیاست مداخله به نفع هم پیمانانش چشم پوشیده، طرفداران خاتمی را تقریباً برای هر تعرضی علیه جناح مدافع خود آزاد گذاشته و بطور آشکاری از مداخله در مراسم رای اعتماد مجلس خود داری کرده است. مسلماً امتناع وی از مداخله، یکی از عوامل مهمی است که جناح بازار را در حذف چهار وزیر با شکست مواجه ساخت.

این شواهد، البته بدان معنا نیست که شخص رهبر، برای حفظ جایگاه، خویش، دست از مبارزه کشیده باشد. شواهد نشان میدهند که وی در دو ماه گذشته از مهمترین

طرف‌های مذاکره خاتمی برای تهیه لیست وزرا بوده و در این راه تا آنجا که توانسته است از «محکم کاری» خود داری نکرده است.

بدون شک انتخاب در وزیر پر اهمیت اطلاعات و دفاع از سوی خامنه‌ای امتیاز بسیار بزرگی است که از خاتمی گرفته شده و دست‌های نامبرده را در پوست گردو گذاشته است.

روزنامه سلام چند روز پیش از اعلام اسامی وزرا، طی مقاله‌ای بطور غیرمستقیم بخشی از این فشارهایی را که به خاتمی وارد میشود تشریح میکند. سلام مینویسد: «رئیس جمهور تنها تصمیم گیرنده در مورد افراد کابینه نیست، بلکه ملاحظات فراوانی را باید در انتخاب و معرفی وزرا رعایت کند... چه بسا افرادی که از نظر رئیس جمهور شرایط لازم را برای تصدی پست وزارت دارند اما از گردش کار انتخاب اعضای کابینه خارج میشوند... و البته این مراحل جدای از این است که باید رای لازم را در مجلس بیاورند.»

درست به همین دلیل است که رئیس جمهور هم، هنگام ارائه لیست پیشنهادی وزرای خود به مجلس، طی نطقی یادآور میشود که دولت پیشنهادی خود را پس از مشورت‌های فراوان با افراد مختلف و «مستولان نظام» انتخاب کرده است. نامبرده تصریح میکند که «همواره نظرم در تعیین دولت بر این بوده است که انتخاب افراد مخالف نظر مقام معظم رهبری نباشد.»

و بالاخره در همین زمینه میتوان به مصاحبه بهزاد نبوی با نشریه سلام، در همان روزهای اعلام لیست پیشنهادی اشاره کرد که در خصوص محدودیت‌های خاتمی برای اعضای کابینه خود می‌گوید: «آقای خاتمی از نظر قانونی تا مرحله معرفی کابینه به مجلس هیچ محدودیتی برای انتخاب افراد نداشت ولی به لحاظ عرفی و منطقی با محدودیت‌های بسیاری مواجه بود.» وی در توضیح این محدودیت‌ها، پس از ذکر تفاوت سلیقه‌های حامیان خاتمی، به سراغ اصل مطلب میرود و می‌گوید: «علاوه بر این آقای خاتمی خود را ملزم به مشورت با مسئولان رده بالای کشور می‌دانست که در عین حال محدودیت‌هایی برای ایشان بوجود می‌آورد. نتیجه همه این محدودیت‌ها کابینه‌ای شد که اینک به مجلس معرفی شده است.»

ری همچنین تصریح میکند: «از هر چهار طیف سیاسی درون نظام، افرادی با گرایش‌های خاص آن طیفها در کابینه آقای خاتمی دیده میشوند و در بین این افراد حتی کسانی که از نظر گرایش فکری به طیف رقیب آقای خاتمی تعلق دارند نیز وجود دارند.»

مرزهای مانور رئیس جمهور

آنچه که در اولین دوری‌ها نسبت به کابینه خاتمی میتوان اظهار داشت ذکر این واقعیت است که نامبرده از سوی آنچه که خود «مستولان نظام» نام میدهد، فشار زیادی را تحمل کرده است. در واقع رئیس جمهوری که با چنین پشتوانه مردمی شگفت‌انگیزی انتخاب شده است و نباید تمایل بسیاری از نثریات هم پیمانانش، میباید کابینه‌ای کاملاً سیاسی، با شخصیت‌های برجسته و پرنفوذ و مقتدر داشته باشد، عملاً در جریان دو ماه مذاکرات پست پرده، نه فقط در پست کلیدی وزارت اطلاعات و دفاع را به رقیب و اگذار کرده و چندین وزیر از گرایش‌های مخالف خود را وارد کابینه کرده است، بلکه در بسیاری از پست‌های وزارت نیز عملاً از کسانی استفاده کرده است که شخصیت‌های درجه دوم و سوم هستند و بکلی فاقد وزنه سیاسی میباشند. در دو ماه گذشته نثریاتی همچون سلام، ایران و عصر ما، بارها طی مقالاتی به نقد یک کابینه «کاری» آنگونه که در دوران رفسنجانی رایج بود، پرداخته و به خاتمی توصیه کرده بودند که کابینه‌اش مجموعه‌ای از دولتمردان سیاسی باشد. مجاهدین انقلاب اسلامی در بیانیه خود بحران جامعه را سیاسی ارزیابی کرده و از خاتمی خواسته بودند که برای برون‌رفت از این بحران، کابینه مقتدر و سیاسی ارائه دهد. بنظر می‌رسد که در تحقق این توصیه‌ها، نامبرده موفقیت چندانی بدست نیآورده و تنها توانسته است در وزارت پر اهمیت ارشاد و کشور را از چنگ رقیب خارج کند.

البته باید به این نکته هم اشاره کرد که خاتمی در یک مصاحبه تلویزیونی که بنسبیت انتخاب اعضای کابینه انجام شد، تصریح کرد که از ملاک‌های مهم انتخاب همکارانش، یکی هم این بوده است که «بقیضا باید به برنامه‌های من معتقد باشند و مطمئن باشند که هم آهنگ و همراه و همگام با رئیس جمهور هستند.» وی یادآور شده است که: «همه میدانند که من با فکر خاص و برنامه‌های مشخص به صحنه آمده‌ام و دیگرانی هم هستند که با این برنامه‌ها مخالفند.» و نتیجه گرفته است که میان مردم و رئیس جمهور پیمانی بسته شده و نامبرده نیز با همکارانش پیمان بسته که به این تعهدات عمل کنند.

این پافشاری بر یک سیاست عمومی متفاوت از رقبا، قاعدتاً قید و بندی خواهد بود که وزرای تحمیلی را از داشتن دست‌های باز برای کارشکنی - لااقل تا مدتی - محروم خواهد کرد. با اینحال میتوان حدس زد که سرتوشت گردش کار دولت خاتمی، نه در جلسات کابینه و یا پیمان‌های بسته شده میان آنها، بلکه از نتیجه یک نبرد همه جانبه و صف آرای نیروها در خارج از جلسات هیات دولت تعیین خواهد شد.

رقیب شکست خورده چنگ و دندان نشان میدهد!

در این دو ماهی که خاتمی مشغول مطالعه تدارک کابینه خود بود، بطور مواری، حوادث معنی داری در سطح جامعه اتفاق افتاده اند.

در ابتدا برای فشار بر خاتمی و متقاعد کردن نامبرده در حذف کرباسچی از لیست وزیران پیشنهادی - که سابقه آن مکرراً از جانب نثریان هوادار خاتمی منتشر میشد - ناگهان عملیات مشکوکی از جانب دادگستری تهران علیه معاونین نامبرده بوسیله نیروهای مسلحی که هیچ‌کس هم مسئولیتشان را بعد از گرفت، دستگیر و زندانی شدند. صد نماینده مجلس در اعتراض به این حوادث نامه نوشتند و این اقدامات را واکنشی علیه

خاتمی ارزیابی کردند. خود کرباسچی نیز در دو مصاحبه مطبوعاتی ارزیابی مشابهی ارائه داد.

در یک واقعه معنی دار دیگر، دادگاهی برای رسیدگی به شکایات آقای غرضی وزیر پست و تلگراف و عضو مرکزی کارگزاران سازندگی علیه نصیری روزنامه نگار حزب الهی جناح محافظه کار تشکیل شد که در آن شاکی طرف مقابل خود را به نشر اکاذیب و توهین متهم کرده بود. آنچه که نشر اکاذیب نامیده شده بود، گزارش مفصلی در نشریه صبح به مدیریت آقای نصیری بود که در آن اختلاس و دزدی‌های فراوانی به وزیر نامبرده نسبت داده شده است. دادگاه پس از بررسی پرونده، حاضر نشد نصیری را در دپارته نشر اکاذیب مجرم تشخیص دهد و تلویحا صدق ادعا‌های نامبرده را به رسمیت شناخت (!) ولی او را به اتهام توهین به شخص وزیر محکوم کرد! آری در سیاست بی پدر و مادر آخوندی، به روزنامه نگار می‌گویند حق با شماست و وزیر مربوطه همانطور که نشان داده‌اید دزد است، اما بهتر بود ری را جناب آقای دزد مینامیدید تا احساس توهین نکند!

از نکات جالب دیگر در این «دادگاه» آزاد گذاردن روزنامه نگار در تحمل شلاق یا پرداختن جریمه است! البته نصیری که از مدافعان پرویارتقرص اسلام ناب محمدی و مرجع سرسخت چماق و شلاق علیه دگراندیشان است، گمان نمی‌رود که از این «آزادی» در انتخاب شلاق یا جریمه، به نفع بیت‌المال مسلمین بهره‌گیری! نامبرده منطقیاً ترجیح خواهد داد که جریمه مربوطه را از منابع مالی قابل توجهی که در اختیار دارد بپردازد و شلاق را برای تنبیه دگراندیشان بگذارد!

در همین دوران، مطبوعات خبر دادند که مشتی چماقدار «ناشناس» به دفتر نشریه ایران فردا حمله کرده، شیشه‌ها را شکسته و وسایل تحریریه را غارت کرده‌اند. نشریه سلام این اقدام را سازماندهی شده از جانب مراکز مشکوکی معرفی کرد که قبل از انتخابات نیز، با تهیه یک فیلم جعلی از ماشین‌های آخرین سیستم که عکس خاتمی را بر روی شیشه‌های اتومبیل خود نصب کرده بودند، به شادی و پایکوبی می‌پرداختند. سلام این اقدامات را شیکنگ کثیف نام نهاده است.

ماجرای دستگیری حاج محمد شانه چی در فرودگاه تهران که با دعوتنامه و بلیط هواپیمایی از طرف اطرافیان خاتمی برای شرکت در مراسم تحلیف ریاست جمهور به تهران سفر کرده بود، از اقدامات معنی دار دیگری است که باید بخشی از همان استراتژی چنگ و دندان محسوب گردد. مقامات وزارت اطلاعات به مدت سه روز نامبرده را در سلول انفرادی بازجویی کرده و سپس روانه فرودگاهش میکنند تا دوباره به فرانسه برگردانده شود. وزارتخانه‌های مثل وزارت اطلاعات که وزیر مسئولش قاعدتاً در عرض چند هفته عوض خواهد شد، باید نسبت به وزیر جدید اطمینان خاطر زیادی داشته باشد تا بتواند به چنین گردنکنشی آشکاری علیه رئیس جمهور کشور دست زند!

اعدام یک وکیل دادگستری در زندانهای کشور، مقابله وحشیانه با اعتصاب غذای زندانیان سیاسی، که به مرگ تعدادی از آنها منجر شد، و سرانجام جلوگیری از خروج عبدالکریم سروش از کشور، از دیگر اقداماتی هستند که جناح مغلوب برای قدرت نمایی بدانها دست یازید. گرچه عبدالکریم سروش طی نامه سرگشاده‌ای به افشای این توطئه دست زد و بلافاصله قریب پانصد نفر از شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی کشور با جمع آوری امضا به این اقدام وزارت اطلاعات اعتراض کردند، با اینحال موضع تعرضی هواداران ارتجاع ادامه دارد و هنرمندان با این اقدامات، نشریه رسالت حمله همه جانبه‌ای را علیه نقطه نظرات سروش سازمان داده است. این نشریه در یکی از این نوع مقالاتش به تشریح آنچه که خود «دین پلورالیستی» مینامد پرداخته و آنرا جدیدترین دینی که ظهور کرده است قلمداد میکند. این نشریه «اصول متقن و خلل ناپذیر» این «دین» جدید را چنین برمی‌شمارد: «نه تشیع، اسلام خالص و حق محض است، نه تسنن»، «نه فقه جعفری حق است و نه فقه مالکی»، «هیچ تفسیر رسمی و واحد از دین و لذا هیچ مرجع و مرکز رسمی از دین وجود ندارد.» و «قول هیچ کس حجت تعبدی برای کس دیگر ندارد.»

این مقاله آنگاه بشکل تحریک آمیزی به سروش و مقالاتش در نشریه کیان حمله کرده و از «مقامات قضایی» خواسته است که به «وظیفه خود عمل کنند.» این نشریه از رئیس جمهور نیز خواسته است که نسبت به «این تفکرات مسموم» که به مذهب و فقه اهانت میکند واکنش نشان دهد.

همین نشریه در شماره دیگری به نثریات کشور حمله میکند که «سکوت» کرده‌اند و نسبت به این «کفریات» موضع نمی‌گیرند. این مقاله از جمله جستی کرمانی را مخاطب قرار داده و می‌پرسد چرا ایشان که این روزها ارتش بیست میلیون برای برپایی جامعه مدنی را «در برابر جامعه ولایی» تشکیل داده‌اند. «نسبت به شخصی که محل مبانی نظام و عقاید اسلامی است موضع نمی‌گیرند؟»

این نشریه در مقاله دیگری ضمن حمله به «تکثرگرایی» که از شعارهای اصلی خاتمی است، هشدار میدهد که وقتی تسلیم تکثرگرایی سیاسی شدیم، آنگاه نوبت به تکثرگرایی دینی خواهد رسید. مقاله اعلان خطر میکند که «می‌خواهند با شعار «جریان آزاد اطلاعات»، راه را برای نفوذ فرهنگ غرب در درونی‌ترین باورهای دینی مسلمانان هموار سازند...» و نه تنها «مبانی روایتی ولایت مطلقه فقیه» را مورد تردید قرار دهند، بلکه حتی سخن از «تحریف قرآن» به میان آمده است!

واقعیت اینست که حادثه انتخابات و «نه» گفتن بیست میلیونی مردم کشور به کاندیدایی که اکثریت روحانیون حکومتی آشکار از وی هواداری کرده بودند، تاثیر تکان دهنده‌ای بر روحانیت کشور گذاشته و وزنه هواداران جدایی دین از حکومت را بطرز چشم گیری سنگین تر کرده است. هشدارهای هیستریک روحانیت مرتجع حکومتی، برای بستن دهانهای معترض، بیش از هر چیز ترساندن روحانیون مخالف را هدف قرار داده است. تعدد و تنوع این حرکات گیج سرانه، وحشت زده و توأم با دستپاچگی، خبر از آبی میدهد که مردم ایران با آراء خود، در خوابگاه مورچگان ریخته‌اند!

هویت امروز چپ؟

پرویز دستمالچی

میکردند و هنوز نیز میکنند) تنها راه رسیدن به آرمان شهر (مدینه فاضله) خود را در یک مبارزه قهرآمیز بمنظور سرنگونی حکومت های طبقاتی (پایان بخشیدن به حاکمیت سرمایه و دیگر طبقات استثمارگر) و برپایی جامعه ای سوسیالیستی، با حاکمیت دیکتاتوری و با هدف گذر به جامعه کمونیستی، بعنوان آخرین مرحله از تکامل تاریخی نظام اجتماعی میدانستند. این سنگری استراتژیک و انتخاب راه بدون در نظر گرفتن نوع و شکل نظام حکومت و سیاسی جامعه انجام میگرفت. یک دگرترین سیاسی - انقلابی بود. این بخش از جنبش مارکسیستی که خود را جنبش کمونیستی می نامید، عمدتاً در پی استقرار «عدالت اجتماعی، به معنای تقسیم برابر نعم های جامعه بود». دموکراسی را بعنوان «شکل حکومتی بورژوازی» نفی میکرد و حقوق بشر و آزادی های سیاسی و فردی را به عنوان «البرالیسم» نمی پذیرفت. اگر نخواهیم بگوییم که با آنها شدیداً مبارزه میکرد.

جنبش چپ ایران عمدتاً از این نوع از کل جنبش چپ بود. یعنی تعلق به چپ کمونیستی آن داشت. بخش های دیگر جنبش مارکسیستی برای رسیدن به آرمان شهر خود، که همان آرمان شهر کمونیستها بود، راههای دیگران را انتخاب کردند. راه تغییرات گام به گام یعنی اصلاحات. به همین دلیل معروف به «رفورمیست ها» شدند. برای اینها عدالت اجتماعی فقط یکی از ستونهای اساسی آینده آنها بود و مکمل آن پذیرش دموکراسی های پارلمانی و نیز پذیرش حقوق بشر و آزادی های فردی و سیاسی، بعنوان حقوقی برای همه و خدشه ناپذیر بود. از جمله این جریانها چپ رفرمیست میتوان از سوسیال - دموکرات ها نام برد. سوسیال دموکراتها «راه» اصلاحات یعنی تغییرات آرام و گام به گام بمنظور دست یافتن به عدالت اجتماعی، دموکراسی و آزادی را برگزیدند. عده ای دیگر مانند سوسیالیست های سونلی هدف مشترک را از «راه» تقسیم دوباره ثروت اجتماعی، با وضع قوانین مالیاتی به نفع اقشار پائینی، دنبال میکردند. یا سوسیالیستهای انگلستان عمده تلاش خود را در دفاع از اتحادیه های کارگری و خواستهای آنان و نیز دولتی کردن صنایع کلیدی جامعه متمرکز کردند. یعنی «آرمان شهر» تمامی این جریانات سیاسی همان جامعه سوسیالیستی بود و هنوز نیز هست. اما راه ها با هم کاملاً متفاوت بودند. خواست های سیاسی همه این جریانات را میتوان در چهار مقوله اساسی زیر خلاصه کرد: برابری، عدالت اجتماعی، همبستگی و اعتقاد به پیشرفت و ترقی. اما برجسته ترین وجه تمایز تمامی جریانات سوسیالیستی (از کمونیستی تا چپ های لیبرال) خواست عدالت اجتماعی آنها بود همچنانکه برجسته ترین وجه تمایز اندیشه های لیبرالیستی را آرادیهای فردی و سیاسی تشکیل میداد و میدهد. پس اختلافات موجود در میان مکاتب گوناگون «جهان بینی» سوسیالیسم نه در آرمان ها و اهداف، که در راههای رسیدن به این آرمان ها بود و هست. نتیجه اینکه تعریف جدید از هویت چپ نیز در اینجا تعریفی نوین از «راه» رسیدن به همان آرمان ها خواهد بود. در هدف و آرمان خللی وارد

و در یک تجربه هفتاد ساله شکست تاریخی خورد، باید بدنبال علل شکست تاریخی آن رفت و نه اشتباهات در سیاستها. در شوروی به هنگام فروپاشی آن نظام، از اپوزیسیون سیاسی هیچ خبری نبود. با اگر بود آنقدر ضعیف و ناچیز بود که در هیچ جایی از او نامی در میان نبود. شوروی به هنگام فروپاشی اگر از نظر نظامی در کنار ایالات متحده آمریکا اولین قدرت نبود بدون شک دوم بود. دستگاه امنیت عریض و طویل آن نیز همه چیز را کنترل می کرد. پس خطای بس بزرگی است اگر بپنداریم که در آنجا یا در سایر کشورهای اروپای شرقی سیاستمداران، اندیشمندان و روشنفکرانی که عقل آنها به اندازه «عقل ما» باشد، وجود نداشت تا بتوانند بموقع و در شرایط طوفانی، کشتی سوسیالیسم را به ساحلی آرام هدایت کنند. به این نکات باید این مهم را نیز افزود که در تمامی این جوامع اهرم قدرت، بطور کامل، فقط و فقط در دست انقلابیون پیرو نظام سوسیالیستی یا کمونیستی آن کشور ها بود و کمونیست ها این امکان را داشتند که با بهره گیری از مجموعه توان های حکومتی ایده های خود را تحقق بخشند. اما با وجود همه این امکانات، نظام های این جوامع شکستی سخت و تاریخی خوردند و تقریباً همگی آنها کم و بیش به مدلل هایی روی آوردند که تا پیش از فروپاشی شان، آنها را رد میکردند. در اینجا باید پرسید که اشتباهات و اشکالات استراتژیک سنگینی این بخش از جنبش چپ (یعنی بخش کمونیستی آن) در کجا بود که به این شکست ختم شد؟ فراموش نکنیم که بحث هویت چپ بحثی صرفاً تئوریک و انتزاعی نیست. این نوع چپ در سطح جهانی دارای تجربه هفتاد ساله است که باید از آن درس آموخت. بعلاوه اینکه چپ ایران نیز خود تا کنون به اندازه کافی تجربه اندوخته است. در بحث هویت چپ باید هر دو عامل، یعنی عقل و تجربه را بکار گرفت. اما اشکالات استراتژیک این جریان در کجا بود؟

سوسیالیسم بعنوان یک «جهان بینی» (ایدئولوژی یا مکتب) در قرن نوزدهم و پس از فروپاشی نظام های اجتماعی کهن و پیدایش جوامع صنعتی و بدنبال آن در اثر رشد و گسترش، طبقه نوین کارگران شکل گرفت. این «جهان بینی» که رهایی کارگران از ستم سرمایه را در دستور کار روز خود قرار داده بود، در روند تکامل و مبارزات سیاسی - اجتماعی خود به مکاتب گوناگونی تقسیم شد. یعنی سایه روشن هایی که از مکتب کمونیستهای انقلابی تا چپ های لیبرال، از سوسیالیست ها تا سوسیال دموکرات ها و غیره، که همگی خود را «چپ» میدانستند و همگی برای تحقق سوسیالیسم مبارزه میکردند. خواست همگی آنها محور استثمار انسان از انسان و ایجاد جامعه بی طبقه بود و هنوز نیز هست. اختلاف آنها، نه بر سر اهداف، که بر سر راه های دستیابی به این «آرمان شهر» بود. برای رسیدن به آرمان شهر راههای متفاوتی پیشنهاد شدند و مبارزه ای سخت بر سر «راه» رسیدن به ایده آنها در گرفت.

عده ای از کل این جنبش مارکسیستی (زیرا تمام مکاتب و طیف ها عمدتاً به مارکس و نظرات او استناد

چپ در ادبیات سیاسی ایران به نیرو های سیاسی ای گفته میشود که بطور عام طرفدار «توده های محروم» هستند. یعنی در دعوای میان حکومت شوندگان و حکومت کنندگان، از حکومت شوندگان و خواسته های آنها دفاع میکنند. آنها عمدتاً خواهان عدالت اجتماعی هستند. از آزادی و دموکراسی کمتر سخن میگویند اگر اصولاً سخنی بگویند و یا آنکه به دشمنی و مبارزه با این ارزشها نپردازند. یکی «جامعه بی طبقه توحیدی» را تبلیغ میکنند، دیگری «جامعه قسط اسلامی» و سومی «جامعه سوسیالیستی و کمونیستی» را از دیدگاه آنها. جنگ میان کار و سرمایه است، یا مستضعفین و مستکبرین، یا... آرمان شهر های زیادی وجود دارند. من در اینجا فقط خواستم چند نمونه وطنی را مثال زده باشم. و البته نه تمامی آنها را بلکه چند تای آنها را. در این جا بحث برای تعیین هویت چپ نه بحث درباره همه جریان هایی است که خود را «چپ» میدانند بلکه صرفاً درباره بخش مارکسیستی آن است. در واقع جنبش مارکسیستی ایران (فعلاً منظوم همه طیف های آنست) فقط یکی از جریانهای سیاسی مدعی مبارزه برای دست یازیدن به عدالت اجتماعی است. دیگران هم چنین ادعایی دارند. می گویم مدعی، زیرا که هیچ معلوم نیست که راه و روش آنها به هدف برسد. دستیابی به عدالت اجتماعی را تنها کمونیست ها مطرح نمی کنند. آرزو ها و واقعیت موجود میتوانند در دنیای کاملاً متفاوت باشند. ذهنیت من الزاماً عینیت را طبق میل و خواست من دگرگون نخواهد کرد، بویژه اگر ابزار را که برای تحقق آن بکار میبرم ایزاری نامناسب باشد.

جنبش اسلامی بنیادگرایی ایران و پیش آهنگان آن، فدائیان اسلام و نیز حزب اله، جند اله و... همگی میخواستند و هنوز نیز میخواهند به جامعه ایدآل اسلامی خود که در آن از دزدی، جنایت، فحشا و... خبری نباشد و همه بتوانند در پناه اسلام در صلح و صفا و در خوشبختی کامل زندگی کنند دست یابند. نتیجه اقدام عملی آنها در راه رسیدن به «بهشت موعود» آن جامعه ای است که همگان امروز در ایران می بینند و نیازی به برشمردن ناهنجاری ها و معایب اساسی و بنیادین آن نیست. «انقلابیون مسلمان» در راه رسیدن به آرمان شهر (مدینه فاضله) خود عملاً تبدیل به ایدآلیست های جنایتکار یا جنایتکاران ایدآلیست شدند. در شوروی سابق و نظام های حکومت اروپای شرقی نیز چنین شد. انقلابیون ایدآلیستی که میخواستند «انسانی نوین» و «جامعه ای سوسیالیستی یا کمونیستی» بسازند، یعنی جامعه ای بسازند که در آن تضاد های اجتماعی طبقاتی از بین برود و تنها تضاد میان انسان و طبیعت بماند. در حقیقت، همه ایدئولوژی ها خواهان «سعادت و خوشبختی» انسانها هستند. هیچ ایدئولوژی ای در طول تاریخ بشریت بوجود نیامده است که وظیفه خود را نابودی بشریت یا ایجاد جامعه ای پر از ستم و تبعیضات اعلام کند. همواره همه چیز به نام رهایی انسان و برای سعادت او انجام میشود. اگر جنبش چپ (کمونیستی اش) در سطح جهانی در عمل

فقط يك حزب، و بعد كميتۀ مركزي و دفتر سياسي آن و در انتها به حاكميت «رهبر» پرولتاريائي جهاني انجاميد. چپ ايران بايد در برداشت و ارزيابي اش از دمكراسي هاي پارلماني تجديد نظر اساسي بنمايد. دمكراسي هاي پارلماني شكل ويژه اي از سازمان اداره امور جامعه است و در تئوري و عمل فعلا، معتبر ترين شكل حكومت، يعني سازمان اداري كل جامعه است. اين نظام سياسي براي همه اقشار و طبقات اجتماعي امكانات حقوقي برابر بمنظور كسب قدرت سياسي فراهم ميكند. در بسياري از كشور هاي اروپايي مجموعه نبره هاي سياسي از چپ تا راست در پارلمان و نيز در دولت شركت دارند. حكومت صرفا يك قشر يا طبقه نه لازم است و نه درست. حفظ، تعميق و گسترش نظامهاي سياسي دمكراتيكي يكي از اساسي ترين وظيفه هاي چپ و نيز بخشي از هويت نوين جنبش چپ ايران بمنظور حركت بسوي «آرمان شهر» اش، سوسياليسم باشد. نمونه هاي سوسياليسم بدون دمكراسي به اندازه كافي وجود داشتند و فروپاشيدند. چپ ايران نظام سياسي - پارلماني يعني دمكراسي را يا شكل ويژه اي از حاكميت بورژوايي يكي ميگرفت و پس آنرا نفي ميكرد و هنوز نيز وسيعا ميكند. شوروي و كشور هاي اروپايي شرقي (پس از هفتاد و چهل سال) و پس از يك تجربه عملي طولاني، در انتها پس از شكست، اين شكل مدرن سازماندهي اداره امور جامعه را پذيرفتند. نيازي نيست چپ ايران خود يك بار ديگر آزموده را بيازمايد.

۳ - نگاه به اقتصاد : كمونيستها كليد حل

مشكلات اجتماعي انسان را در لغو مالكيّت خصوصي بر ابزار توليد ميدانستند و فكر ميكردند اگر «زير بنا» را درست كنند «رو بنا» به خودي خود حل خواهند شد. پس نظام و ساختار اقتصادي جامعه تبديل به يكي از اساسي ترين مسائل جنبش چپ شد. جنبش چپ ايران (ماركسيستي - لينينيستي) خواهان لغو كامل مالكيّت بر ابزار توليد، دولتي كردن كامل اقتصاد، از ميان بردن اقتصاد بازار و جايگزيني آن با اقتصاد با برنامه دولتي بود. چپ ايران اين امكان را بطور تاريخي بدست نياورد كه پس از كسب قدرت سياسي تصورات خود را به آزمائش بگذارد. اين آزمائش از يكسو در شوروي و اروپايي شرقي انجام گرفت و شكست خورد و از سوي ديگر پس از انقلاب اسلامي ايران بخشهاي عظيمي از صنايع و بنيادهاي اقتصادي مانند بانك ها، بيمه ها و... دولتي شدند. نتيجه؟ ورشكستگي اكثر اين واحد ها. اكنون حكومت اسلامي دوباره تلاش ميكند تا آنها را به بخش خصوصي واگذار كند. بحث دوباره علل شكست اين نوع از نظام اقتصادي بسيار وسيع است. از مكانيسم هاي رقابت هاي اقتصادي بعنوان سرچشمه اصلي تحرك و رشد در زمينه صنعت و تجارت شروع ميشود و تا به مكانيسم هاي رواني انساني در پروسه كار ميرسد. اين نوشته جاي مناسب براي تجزيه و تحليل مجموعه اين مسائل و نظاير آن نيست. فقط به بيان نتايج بسنده ميكند. در همه دنيا بدون استثنا، واحد هاي اقتصادي دولتي فقط با يارانه (سوسيد) دولت توان ادامه توليد را دارند. آنها در عمل همگي ورشكسته اند. حتي در آلمان كه نظام كنار از سازماندهي اي بسيار بالا و نيز كاركنانش از اخلاق كاري بسيار بالايي بهره مندند كارخانه هاي دولتي همگي فقط با يارانه دولت به حيات خود ادامه ميدهند. چپ ايران بايد از دگم و مقدس كردن مقولات بويژه اقتصادي دست بردارد. در اين زمينه همچون يك كارشناس اقتصادي و مدير

فردي مطرح نيست، مشكل آنجايي شروع ميشود كه جرياني به تصور دستيابي به راز سعادت و خوشبختي جامعه بشري بخواهد با اعمال قهر حكومتي انسانها را مجبور به زندگي در «چهار چوبي» معين يعني ارزشهايي از پيش تعيين شده بنمايد. مطلق گرايي در ارزش ها، حكومت را بسوي توتاليتاريسم ميبرد و بدنبال خود نبرد و جامعه را سترون خواهد كرد. مهم در اينجا نفس مطلق گرايي در انحصار حقيقت است و نه نوع آن. در دنيا صد ها جهان بيني و نظام هاي ارزشي وجود دارند كه هر كدام از آنها اعتقاد به درست بودن راهشان دارند. اگر هر يك از آنها بخواهد ايده هاي خود را به زور به ديگران حقه كند در آن صورت چه خواهد شد؟ چه كسي داور نهايي است؟ نمونه نظام ولايت فقيهي فقط يكي از نمونه هاي رايج در ايران و در سراسر دنيا است. پس بايد در پهنه سياسي از مطلق گرايي دست كشيد و پلوراليسم را پذيرفت. پلوراليسم يعني بي طرفي دستگاه حكومت در ايدئولوژي ها. مشكل كنوني جامعه ايران، جدائي دين از حكومت است اما دين خود نيز نوعي از جهان بيني است. پس خواست ما بايد جدائي ايدئولوژي از حكومت باشد و نه فقط نوع ويژه اي از آن. در شوروي دين در حكومت دخالت نداشت اما حكومت و «سوسياليسم علمي» يعني جهان بيني كمونيستي، در هم ادغام شده بودند. چپ نوين ايران نمیتواند صرفا خواهان جدائي نوع ويژه اي از جهان بيني، يعني فقط جدائي دين از حكومت گردد. اين امر در تناقض با دمكراسي و آزادي هاست. پس خواست جدائي دين از دولت، غلط و از آن غلط تر، خواست جدائي دين از سياست است. زيرا سياست فقط يكي از پهنه هاي زندگي اجتماعي است. هم دين (يا هر ايدئولوژي ديگر) امر خصوصي است و هم شركت در سياست. هر كس حق دارد با هر مرام و مسلّكي در زندگي سياسي جامعه شركت كند در مورد خواست «جدائي دين از دولت»، نيز ابتدا اينكه خواست جدائي «دين»، يعني جدائي صرفا يكي از ايدئولوژي ها، و دوم جدائي از دولت (به معنای قوه اجرائي) ناقص است. ايدئولوژي نمیتواند فقط از يكي از سه قوه حكومت يعني فقط از قوه اجرائي جدا شود. زيرا كه هر سه قوه در ارتباطي مستقيم و ديالكتيكي با هم قرار دارند به اضافه اينكه حقانيت و قانونيت قوه اجرائي (دولت) خود منتهج از قانون اساسي است. حكومت يعني كل نظام و ساختار سياسي، در برگريده قانون اساسي، سه قواي حكومت (قوه اجرائي، قضايي و قانون گزاري) و ساير ارگان ها و نهاد هاي دستگاه اداره كشور است. پس ايدئولوژي (در شرايط كنوني ايران دين) بايد از حكومت جدا گردد.

۲ - پذيرش دمكراسي: جنبش كمونيستي جهاني

(ماركسيستي - لينينيستي) و به تبعيت از آن، جنبش چپ ايران نيز دمكراسي هاي پارلماني ليبرال را كه نتيجه قرن ها تلاش انسان در پهنه حقوق، فلسفه حكومت، آزادي و دمكراسي و نيز نتيجه دگرگوني هاي اجتماعي بنيادي از قرن شانزدهم به بعد در كشور هاي اروپايي غربي بود، در كل، بعنوان يكي از اشكال حاكميت بورژوايي رد ميكرد. براي جنبش كمونيستي ميان حاكميت فاشيسم و دمكراسي پارلماني تضادتي نبود. هر دو اشكال گوناگون حاكميت طبقاتي بورژوازي بودند. يكي عبران و ديگري پوشيده و پس، بس «خطراتك تر» زيرا كه موجب اشتباه و سردرگمي طبقه كارگر و ساير طبقات تحت ستم مي شدند. بدليل آن، حكومت «شورا ها» بود كه در عمل تبديل به حاكميت

نيامده است بلكه بايد تكميل شود. به اين معنا كه مثلا اگر تا ديروز نسبت به آزاديهاي فردي و سياسي، به هر دليل، بي توجه بود و به آنها يا بها نميداد يا كم بها ميداد، به اهميت آنها براي رشد و پويايي فرد و جامعه پي ببرد و همزمان براي تحقق آنها مبارزه كند. تجربه شوروي و كشور هاي اروپايي شرقي در مدت هفتاد (و چهل) سال نشان داد كه سوسياليسم (فقط عدالت اجتماعي) بدون آزادي، دمكراسي، چه بر سر انسان، جامعه و طبيعت مي آورد. براي همين هم «همه» بطرف سوسياليسم دمكراتيكي روي آوردند. به اين مطالب دوباره باز خواهم گشت. رشته كلام گسسته نشود. گفتيم كه چپ سنتي ايران عمدتا از نوع كمونيستي (ماركسيستي - لينينيستي) اين جنبش بود. اين جريان با حركت از «جهان بيني» سوسياليسمي اي كه بعد ها تبديل به «سوسياليسم علمي!» شد و نيز با استفاده از اندیشه هاي لينين و تجربه انقلاب روسيه، بعنوان پراتيكيك اين جهان بيني در صدد بود سوسياليسم را در سراسر دنيا تحقق بخشد. راه تحقق آن راه انقلابي روسيه بود. اين جهان بيني و آن راه چه بودند و چرا شكست خوردند؟ چه چيز اشتباه بود و چرا؟ ويژه گي هاي جنبش كمونيستي در تئوري و عمل چه بودند؟ يا اساس جهان بيني آنها چه بود و چرا در عمل شكست خورد؟ مقولات جديدي كه بايد اساس تفكر هويت نوين چپ را تعيين كنند كدام اند؟ البته با اين اشاره كه اين تعريف نوين از هويت چپ، «نوین» بودنش فقط براي آن بخشي از جنبش چپ سياسي ايران مطرح است كه بدنبال راه حل كمونيستي (ماركسيستي - لينينيستي) آن رفت. وگرنه از همان ابتدا در ميان جنبش هاي چپ جهاني و نيز ايراني، راه ها و هويت هاي ديگر نيز مطرح بوده است:

۱ - جهان بيني : جنبش چپ ايران داراي يك

«جهان بيني» ويژه خودش بود. جهان بيني، يعني پذيرش مجموعه اي از «ارزش هاي» تعريف شده كه اساس و پايه «نگاه» به بيرون و درون انسان معتقد به آنها را تشكيل ميدهد. انسان پيرو مكتب شيعه دوازده امامي داراي نظام ارزشي اي است كه بنيادين با نظام ارزشي يك كمونيست يا سوسياليسم و يا يك نفر ليبرال متفاوت است. پندار، كردار، گفتار، بعنوان معيار هاي زندگي فردی و اجتماعي، در يك نظام بسته ارزشي، يعني در يك مكتب يا جهان بيني، به خودي خود، نه خوب است و نه بد. براي پيروانش خوب و براي مخالفينش بد. معيار هاي حزب اله براي خودش خوب و حقيقت مطلق است. براي مخالفينش بد و دور ريختني. يعني هر كس به عنوان فرد حق دارد و ميتواند ارزش هايش را انتخاب كند و با آن معيار ها دنيا را ببيند. اما حكومت و جنبش سياسي امري شخصي نيست. جنبش كمونيستي جهاني و از جمله جنبش چپ ايران جهان بيني خود را «حقيقت مطلق» خواند. او متولي حقيقت شد. مشكلي كه امروز با ولايت فقيه نيز مطرح است. نفس عمل يكي است. هر دو خود را مطلق ميدانند. يكي با مشروعيت الهي و ديگر با حقانيت تاريخي - طبقاتي. ايده هاي ديگر، از هر چه كه بود، خرده بورژوايي، بورژوايي، امپرياليسمي، طماغوثي، و... همگي مردود و محكوم بودند. داور تعيين كننده در اين زمينه در ميان جنبش چپ، طبقه كارگر، حزب، كميتۀ مركزي حزب و سرانجام رهبر كبير پرولتاريا شد. او نصاد و نماينده خواست كارگران و دهقانان شد. هر فرد مجاز است و حق دارد براي خود «مكتبي» انتخاب كند. تا آنجا كه اين امر در چهار چوب اعتقادات شخصي است هيچ ايرادي به هيچ

دمکراسی و آزادی از نو تعریف شوند. جامعه و تاریخ آخر خط ندارند. مبارزه برای عدالت اجتماعی، دمکراسی و آزادی همواره وجود خواهد داشت. مهم حفظ تعادل و رابط ارگانیک میان این سه عنصر اساسی است.

۷ - امروز چه باید کرد؟

نظام ولایت فقیه بطور ریشه ای با حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش در تضاد است. این نظام، الهی و بر فراز انسان است. اصل «قوای حکومت ناشی از ملت است» که اساس دمکراسی های نوین را تشکیل میدهد بنیادین نقی میشود. قانون اساسی ایران مجموعه ای از تبعیض ها، بی عدالتی ها و در اساس خود ناقض حقوق بشر و نیز حقوق مدنی شهروندان ایران است. چه نوین ایران اگر از گذشته ها واقعا بریده، و پس از تجربه در ایران و جهان، راه و ارزش های دیگری را چراغ راه مبارزات سیاسی خود کرده است و سرانجام به ضرورت دمکراسی و آزادی ها پس برده است، بنابراین در نتیجه باید کاملاً روشن و بدون هیچگونه ابهامی خواهان برچیدن نظام ولایت فقیه باشد.

برچیدن نظام ولایت فقیه الزاماً به معنای اعمال قهر و سرنگونی نیست. از راه مبارزات سیاسی و نیز انتخابات آزاد میتوان این نظام را برچید و باید آنرا برچید. نمیتوان بعنوان یک نیروی چه که باید پرچم دار تحقق حقوق بشر و آزادی ها و نیز پرچم دار استقرار یک نظام مردم سالار، یعنی دمکراسی پارلمانی بر اساس اصل «قوای حکومت ناشی از ملت است» بود و نیز برای عدالت اجتماعی مبارزه کرد، اما خواهان برچیدن نظام ولایت فقیه نبود، یا با آن مباحثات کرد. مبارزه در چهار چوب قانون تنها زمانی مقبول است که قانون وضع شده در یک نظام دمکراتیک و از سوی نمایندگان منتخب و آزاد مردم و بدون خدشه دار کردن اصول حقوق بشر انجام گرفته باشد. در غیر اینصورت حقانیت قانون از میان خواهد رفت. فراموش نکنیم استقرار دمکراسی های مردم سالار از درون مبارزاتی سخت و حتی خونین گذشته است. امید است برای ایران چنین نشود و بتوان صرفاً از راه مبارزات سیاسی به هدف برچیدن نظام ولایت فقیه دست یافت. بحث مبارزات قانونی، یعنی مبارزه در چهارچوب قوانین موجود، بحثی صرفاً کلامی یا انتزاعی نیست. قانون اساسی ایران آشکارا

و در اساس خود، ناقض حقوق شهروندان ایران است. در قانون اساسی ایران حق حاکمیت از ملت گرفته و به «رهبر» یا امام داده شده است. کلیه اصول و مواد قانون اساسی ایران فقط و فقط در چهارچوب «قوانین شرع» معتبرند. این قوانین شرع شیعه دوازده امامی پیرو مکتب اصولی طرفدار ولایت فقیه، شهروندان ایرانی را که باید همگی در برابر قانون مساری باشند، به مسلمان و غیر مسلمان، به سنی و شیعه، به پیروان مکتب اصولی و دیگر مکاتب شیعه، به زن و مرد و... تقسیم میکند و میان آنها، از نظر حقوقی، از ریشه تبعیض قائل میشود. این نظام و قانون اساسی اش اصولاً و اساساً با حقوق بشر و نیز حکومت مردم سالار، به معنای دمکراسی های پارلمانی، که بر اساس مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر و خدشه ناپذیری آن استوار است. و نیز برای رسیدن به آزادی و حرکت بسوی عدالت اجتماعی باید نظام ولایت فقیه را پس زد و کنار گذاشت.

شروع و پس از گذشتن از دوران و ساختار های مشخص به «جامعه کمونیستی» ختم خواهد شد نگرشی غلط، یکجانبه و غیر علمی به تاریخ تکامل و دگرگونی های اجتماعات بشری است. اشتباه نشود! نه اینکه اقتدار و طبقات وجود ندارند و مبارزه برای تقسیم نعم مادی و معنوی، و نیز قدرت در میان آنها وجود ندارد. هم طبقات موجودند و هم اختلاف و تضاد منافع میان آنها. این مبارزه و تضاد فقط یکی از عوامل دگرگونی های اجتماعی است و نه همه آن، و نه تنها «موتور» حرکت جوامع به پیش. چه ایران باید با حرکت از ایده آلهای خود (یعنی دست یازیدن به عدالت اجتماعی) همواره برای حفظ، گسترش و تعمیق دمکراسی و آزادی مبارزه کند. باید مردم سالاری غیر مستقیم یعنی نظام دمکراسی پارلمانی را بپذیرد و حقوق بشر را بعنوان حقوق اساسی و پایه ای آزادی های سیاسی و مدنی بکار برد. حقوق بشر، حقوق همه انسانها در برابر حکومت گران است. حقوقی که بر فراز «قوانین» (حقوق موضوعه) قرار دارد و انسان را به طبقات تقسیم نمی کند.

وظیفه چه نوین ایران هماهنگ کردن زندگی مشترک انسانها در جامعه است و نه دامن زدن به اختلافات و تضاد ها. استراتژی حل «اختلافات» نه اعمال قهر عریان که مذاکره برای دست یافتن به راه حلی است که هم مورد پذیرش طرفین باشد هم منافع ملی، یعنی کل جامعه حفظ گردد و هم در تطابق با شرایط جامعه و درجه رشد و شکوفایی آن قرار داشته باشد.

جامعه انسانی و ساختار های آن، از ساختار های حکومتی تا فرهنگی همگی در حال رشد و تکامل اند. نه برای رشد و تکامل انسان خط پایانی وجود دارد و نه برای جامعه. عدالت اجتماعی، دمکراسی و آزادی ها و... همگی در پروسه شدن، یعنی در پروسه گسترش، تعمیق و تکامل اند. حرکت به پیش از نظر تاریخی همواره وجود دارد و خواهد داشت. اما این حرکت و پیشرفت صرفاً یک خط مستقیم و یک بعدی نیست، دست آورد های انسان در پایان قرن بیستم، چه در زمینه اجتماعی و چه در زمینه علوم و تکنیک در صد سال پیش فقط یک رویا و آرزو بود.

۶ - بحث درباره تمام ابعاد مسلماً در محدوده یک مقاله نخواهد گنجید. برای آن باید کتاب ها نوشت و هنوز اول کار است. در بالا خواستم به برخی از اساسی ترین موارد، فقط «اشاره ای» کرده باشم. بنظر من باید پایه های اندیشه و معرفت چه در زمینه حکومت، یعنی حقانیت «تاریخی» یک طبقه یا حزب برای حکومت بر دیگران، یا در زمینه حرکت به طرف ارزش های «فینال» و سوق دادن اجباری شهروندان بسوی آنها، یعنی پرورش انسانهای نوین، یا در زمینه تقسیم جامعه و انسانها به انقلابیون و ضد انقلابیون، یا در زمینه مبارزه کور با «سرمایه» و «امپریالیسم» حتی به قیمت از میان رفتن امکانات رشد فرد و جامعه و شکوفایی آنها و... باید از اساس و پایه دگرگون شود. یعنی در دهها و شاید صد ها زمینه دیگر باید تجدید نظر کرد. چه سنتی ایران دارای یک «جهان بینی» ویژه ای بوده است. یعنی یک سیستم و نظام ارزشی ای که او با کمک آنها به جهان نگاه و زندگی را تفسیر میکرد است. این «ارزش» در ارتباطی ارگانیک با هم بوده اند و مجموع آن، جهان بینی او را شکل میدادند. تک تک این ارزشها باید در جهت ایدآل چه، یعنی حرکت بسوی سوسیالیسم، با حفظ، تعمیق و گسترش

صنعتی، یعنی واقع بینانه و پراگماتیک عمل کند. منابع ملی که برای رفاه مجموع ملت است، مانند نفت، گاز و... همچنان در دست دولت مرکزی بماند و خصوصی نشود. در زمینه های دیگر تحلیل مشخص از شرایط مشخص لازم است. وظیفه چه ایران دفاع از منافع «پائینی ها» است. اما منافع پائینی ها یک جانبه و یک سو نیست. در هر بده و بستانی باید منافع کل جامعه در نظر گرفته شود و گرته، جامعه از تعادل خارج خواهد شد. سیاست رفورم و دگرگونی های گام به گام، یعنی اصلاحات، در آنجایی که میسر است فراموش نشود. پیش شرط این نوع سیاست ها ابتدا وجود نظام سیاسی ای است که در آن «منشاء قوای حکومت، ملت باشد» و حقوق همه اقشار و طبقات، آزادی های فردی و سیاسی و... تضمین شده باشند.

۴ - آزادی های فردی و سیاسی : چه نوین ایران

باید برای کسب آزادی های فردی و سیاسی مبارزه ای در چندان کند... اینکه او خواهان عدالت اجتماعی است، بر «همگان»، کم و بیش، روشن است. چه با حرکت از ایده های کمونیستی به نفی این حقوق پرداخته است. یا حد اقل به آنها، اگر نه بی توجه، کم توجه بوده است. این حقوق، از جمله حقوق بشر، بعنوان حقوقی بورژوازی از طرف او رد شده اند. فرد، اندیونسویوم، تحت عنوان نا درست «فردگرایی» محکوم بوده است. در نظر او فرد فقط در رابطه با طبقه کارگر و در رابطه با حزب اش و برای سوسیالیسم و بعنوان جزئی از، کل، که خود را فقط باید در اختیار «اکل» قرار دهد، معنا و مفهوم داشته است. رابطه فرد و جامعه، جز و کل، رابطه ای بسیار پیچیده است. رشد و شکوفایی فرد بدون رشد و شکوفایی جامعه ممکن نیست و بر عکس. اینها مکمل یکدیگرند. بدون یک انسان آزاد و حاکم بر سرنوشت خویش که قائم به ذات خود باشد و با رجوع به عقل خود و بعنوان شهروندی آزاد بتواند تصمیم بگیرد، ساختمان یک جامعه مدرن و دمکراتیک، ایجاد یک جامعه سوسیالیستی ممکن نیست. بدترین نمونه از «بردگی» فرد در رابطه با جمع را میتوان در رابطه نقش فرد در «امت» مشاهده کرد. امت مجموعه ای از «افرادند» که فردیتی برای خود ندارند و وجود آنها فقط در «جمع» خلاصه و حل میشوند و نیز معنا می یابند. آنها در امت مجموعه ای از اعدادند و نه افرادی مستقل و قائم به ذات و نه شهروندانی آزاد و مستقل. رابطه فرد با جامعه از دیدگاه کمونیست ها این چنین که در نظام ولایت فقیه است هرگز نبود. اما در نزاع میان فرد و جمع، یا فرد و طبقه، فرد همواره به نفع کل قربانی میشد و هنوز هم میشود. چه نوین ایران باید اندیشه های مکتب لیبرالیسم، در زمینه آزادی های اساسی و خدشه ناپذیر فردی و سیاسی را بپذیرد. حقوق بشر مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر، و سایر میثاق های جهانی، که بنظیر رفع تبعیض و برابری حقوقی تمام افراد بشر تدوین شده اند، باید بی چون و چرا مورد پذیرش چه ایران قرار گیرند. حقوق بشر و اصول مندرج در اعلامیه جهانی بشر، نه خدشه پذیرند و نه تقسیم پذیر. حقوق بشر و اصول مندرج در آن باید کارپایه سازمانهای چه قرار گیرد. هم در ایران و هم در رابطه با آنچه که مربوط به حقوق بین الملل است.

۵ - نگاه به تاریخ : نگرش به تاریخ فقط از یک

زاویه خاص و عمومی دادن به آن و سپس آنرا تبدیل به «علم» کردن که گویا این روند تکامل از «کمون اولیه»



غرب و ایران: ناسازگاری ها و همسازی ها

روایت دو قرن رابطه پرچالش ایران و غرب موضوع دفتر ویژه راه آزادی است که از این شماره به آن پرداخته خواهد شد. شاید پیش از هر سخنی باید به این پرسش پاسخ داد که علت انتخاب چنین موضوعی چیست؟ شاید مهم ترین انگیزه ما در پرداختن به موضوع غرب ابعاد پیچیده و حل نشده برخورد این دو فضای فرهنگی در طول دو قرن نوزدهم و بیستم است. قصد ما در اینجا البته عمده کردن بعد تاریخی این رابطه و بازگویی حوادث در متن تاریخی آنها نیست. آنچه بیشتر در این دفتر مورد توجه قرار گرفته است گره گاههای این رابطه و مسائل مربوط به آنست که گاه با گذشت دهه ها، از نظر موضوعی تغییر چندانی نکرده است. به عبارت دیگر دل مشغولی در این مجموعه مقالات و مصاحبه ها، جنبه های جامعه شناسانه و اتروپولوژیک (مردم شناسی) تحولات دو قرن اخیر در رابطه ایران و غرب است.

انتخاب کلمه «غرب» نیز در این مجموعه سنوال برانگیز است. غرب به کجا و به چه چیز اطلاق می شود؟ غرب سرزمین تاریخی زایش و پویش مدرنیته است، علوم و فنون جدید در این دیار رشد و تکامل بی سابقه یافتند و فرهنگ مردم آن، از آمریکای شمالی تا اورال بتدریج از مرزهای جغرافیایی خود پا فراتر گذاشت و توانست به پنج قاره جهان راه پیدا کند. نام غرب همچنین با مفاهیمی مانند استعمار، لشکرکشی، مبنای، توسعه طلبی، نژاد پرستی، مداخله جویی های خودسرانه و... گره خورده است. مجموعه این واقعیت های چندگانه و ناهمگون در حقیقت عامل اصلی تناقض ها و پیچیدگی های مهم تاریخی اند که در رابطه کشوری مانند ایران با دنیای غرب وجود داشته و دارد.

رابطه ایران با غرب امروز پیشینه ای برابر چهار قرن دارد. در آغاز رنسانس همانقدر اروپائیان به ایران سفر می کردند که ایرانیان به دیار غرب. چنانکه در سفرنامه واله می خوانیم:

«اصفهان شهری است که در آن همه نوع اقوام و ملل گرد آمده اند، چنانکه به تنهایی در خانه من به ده زبان تکلم می شود. اما شاید باید اوروج بیک بیات را اولین ایران غرب زده نام داد که در سال ۱۵۹۹ به اروپا رفت و بخاطر شیفتگی اش به فرهنگ آن دیار، دیگر به ایران باز نگشت. در اسپانیا به دین مسیحیت گروید و به دون ژوان ایران شهرت یافت. او می نویسد: «دیگر سخن گفتن با هم میهنان ایرانی ام ارزش ندارد و خدای تبارک و تعالی دل مرا منقلب و دستخوش دگرگونی ساخته است.»

از ایرانیان دیگری که در این دوره درباره رفتار و فرهنگ اروپائیان اثری برجای گذاشته محمد ربیع است که در سال ۱۶۸۵ بعنوان واقعه نویس همراه با هیئتی به تایلند رفت و در آنجا در معاشرت با اروپائیان، ویژگی های آنها را برشته تحریر درآورد. او در کتاب خود بنام سفینه سلیمانی از نشستن روی صندلی، همدمی با زنان در میهمانی های همگانی، با کفش بروی فرش راه رفتن و... سخن می گوید. بعد از دوران صفویه هر چند مسافرت به اروپا به قصد تجارت یا در چهارچوب ماموریت سیاسی همچنان ادامه یافت، اما رونق رابطه با غرب به آغاز قرن هجدهم برمی گردد. بسیاری از شاهان قدرتمند ایران طی قرون هفدهم و هجدهم کم و بیش از پیشرفت های غرب آگاه بودند و چند باری هم بر آن شدند با فرستادن صنعتگران به آن دیار و یا دعوت از اهل فن اروپایی خود را به فنون جدید مجهز سازند. عباس میرزا و امیرکبیر نخستین شخصیت های حکومتی هستند که در نیمه اول قرن نوزدهم به مسئله رابطه با غرب و اخذ فرهنگ و دانش و فنون غربی از دید منافع بلند مدت ایران می نگرستند و گام های مهمی هم در این راه برداشتند.

این دوره مصادف است با سفر بسیاری از جوانان و روشنفکران ایران به غرب نزدیک (روسیه، قفقاز، استانبول) و غرب دور (اروپا) و آغاز دوران روشنگری و بیداری در ایران. روشنفکران و نویسندگان این دوره مانند میرزا یوسف خان مستشارالدوله، عبدالرحیم طالبوف، زین العابدین مراغه ای، ملکم خان، آخوندزاده، میرزا صالح شیرازی، میرزا آقاخان کرمانی، شیخ احمد روحی، میرزا حبیب اصفهانی، سید جمال الدین اسدآبادی همگی دوره ای از زندگی خود را خارج از مرزهای ایران سرکردند. با فرهنگ و علوم و فنون جدید، با قانون و مجلس و مطبوعات کشور های مختلف آشنا شدند و با انتقال این مسائل به ایران مقدمات انقلاب مشروطیت را فراهم آوردند. روزنامه های مهم آن دوره مانند اختر، قانون، حکمت، ثریا، پرورش، جبل المتین که در استانبول، کلکته، قاهره، لندن منتشر می شدند جامعه ایران را از نظر فکری برای انقلاب مشروطیت آماده کردند.

آنچه در برخورد آثار و اندیشه های پیشروان تفکر مدرن در ایران جلب توجه می کند تلاش آنها برای برداشتی هوشمندانه از ارزش ها و فرهنگ غربی و همساز کردن آنها با ویژگی های بومی جامعه ما بود. تجدد در حقیقت روایت ایرانی مدرنیته بود. آنها بدون آنکه چشم بر ابعاد استعماری و توسعه طلبانه غرب فروبندند، به مسائل فکر می کردند تا جامعه ما را از عقب ماندگی، فقر و جهالت نجات دهند.

انقلاب مشروطیت نقطه عطف این دوره است و شروع دورانی است که در آن راه برای نفوذ همه شئون فرهنگ غربی در جامعه ما باز می شود. از این پس کمتر عرصه ای از زندگی اجتماعی ما می توان یافت که از فرهنگ و تمدن و علم و فن غرب تاثیر نگرفته باشد. معماری، لباس، جایگاه زنان و رفتار جامعه با آنها، حقوق و دستگاه قضایی، قوانین اساسی، سازماندهی اداری، هنجارهای کشورداری، سبک نگارش، روزنامه نگاری، ادب و هنر، آموزشگاه و بسیاری از عرصه های دیگر همه و همه در مدت کوتاهی دستخوش دگرگونی ژرف شدند. اما جامعه ما در همه عرصه ها به گونه جامعه مدرن عمل نکرد و بویژه در آنچه که به مشارکت مردم و جامعه پذیری تدریجی و کاربردی روایت ایرانی مدرنیته می شد، کاستی فراوانی بعد از انقلاب مشروطیت بوجود آمد و همین شاید سبب شد تا رابطه ما با مدرنیته همواره پرتنش باقی بماند. روحانیت در بخش بزرگی مشروطیت را نپذیرفت و با آن همراه نشد و ما «دین نبی می خواهیم مشروطه نمی خواهیم» طی دهه ها ترجیح بند جنبش های مذهبی شد که یا مدرنیته سر آشتی نداشتند.

همین ستیز در عرصه روشنفکری بوجود آمد و برجسته ترین روشنفکران مذهبی مکتلا مانند آل احمد، شریعتی و دیگران هیچگاه بطور قطعی با جامعه مدنی امروزی کنار نیامدند و در حقیقت انقلاب مشروطیت هرگز نتوانست به همه اهداف خود دست یابد و جمهوری اسلامی یکی از نشانه های آنست.

انتخاب موضوع رابطه با غرب درست بدلیل همین نقش دیرپا در زمینه فرهنگی و ارزشی و نیز سیاسی و اقتصادی صورت گرفته است. رابطه ای حل نشده که در فضای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران سنگینی می کند. هدف ما از طرح موضوع رابطه با غرب، باز کردن ابعاد تاریخی آن نیست بلکه پرداختن به اصلی ترین گره های آنست. گره هایی که نگذاشتند ما و مدرنیته زندگی آرام و مسالمت آمیزی با هم داشته باشیم و ناچار باشیم یک قرن پس از انقلاب مشروطیت هنوز از ضرورت تجدد و جدایی دین از سیاست و... صحبت کنیم. «راه آزادی» از این شماره طی مقالات متعددی به ابعاد مختلف این موضوع خواهد پرداخت.

برای روشنفکران مذهبی و گروه‌های حاکم مسئله غرب به صورت حاد مطرح است!

دکتر فرهاد خسرو خاور جامعه‌شناس ایرانی و استاد "مدرسه عالی مطالعات علوم اجتماعی" پاریس تا کنون سه کتاب و مقالات پرشماری درباره انقلاب ایران و نیروهای مذهبی شرکت کننده در آن منتشر کرده است. اولین کتاب وی درباره انقلاب ایران "اتوبیو قربانی شده" نام دارد که در حقیقت جامعه‌شناسی انقلاب ایران است. کتاب دوم خسروخاور با عنوان "اسلام گزایی و مرگ" انتشار یافته است که بطور عمده به پدیده مرگ دوستی جوانان پس از انقلاب، رابطه آنها با ایدئولوژی انقلاب و رهبر فرهمند آن می‌پردازد. سومین اثر خسروخاور "انترپولوژی انقلاب ایران" است که ذهنیت بازیگران انقلاب را در متن فرهنگی و اسطوره‌ها و باورهای دیرپای جامعه ما مورد بحث و تحلیل قرار میدهد. مصاحبه‌ای که از نظر شما می‌گذرد، پرسش اصلی دفتر ویژه را در رابطه با انقلاب پیش می‌کشد و جنبه‌های مختلف آنرا مورد کاوش قرار میدهد.

انقلاب ایران و غرب

س. پ - در نوشته‌های متعدد شما پیرامون انقلاب ۱۳۵۷ به دو ویژگی در رابطه با مدرنیته کردن جامعه ایران در دهه‌های اخیر اشاره شده است. نخست اینکه امر مدرنیته کردن با شتاب فراوان صورت می‌گرفت و دوم اینکه مدرنیته کردن از طریق آمرانه و از بالا پیش رفت. به نظر شما مشکل اصلی در شکل و سبک و سیاق مدرنیته کردن در ایران بود یا اینکه مدرنیته در جوهر خود با برخی از ارزش‌های فرهنگی جوامعی مانند ما در تقابل قرار می‌گیرد و این خود عامل مهمی در برخورد منفی برخی گروه‌های اجتماعی به این پدیده به شمار می‌رود؟

ف. خ - من می‌خواهم در این رابطه به نقش روشنفکران اشاره کنم. مدل شاهنشاهی توسعه سبب می‌شد طبقات متوسط با سرعت بیست یابند و به امکانات مهمی دست یابند و از طرف دیگر نظام سیاسی هرچه بیشتر بسته می‌شد. در این دوره ما چند گروه روشنفکری داشتیم که نقش مهمی در مسیر حوادث ایفا کردند. گروهی بودند که در عمل تکنوکرات شده بودند و از ایدئولوژی حاکم دنباله‌روی می‌کردند. اینها بیشتر تحصیل کرده آمریکا بودند و فکر می‌کردند تنها راه صنعتی کردن جامعه، پیشبرد برنامه‌های توسعه در چهارچوب نظام شاهنشاهی است و باید هرچه شاه گفت عمل کرد. این طرز تفکر در عمل فرهنگ سنتی و روابط اجتماعی را زیر علامت سؤال می‌برد، بدون آنکه جامعه در آن مشارکت کند. از طرف دیگر ما روشنفکران چپي افراطی با گرایش‌های مختلف داشتیم که اعتقادی به مشارکت واقعی جامعه نداشتند. با اینکه این گروه آخری در قطب مخالف تکنوکرات قرار داشتند، اما برای خود نقش پیشرو قائل بودند و فکر می‌کردند پس از حل مسائل مربوط به قدرت سیاسی، مسئله مشارکت مردم هم حل خواهد شد. این نوع برخورد ما بقی فرهنگ جامعه و مسائل اجتماعی ما را در پی می‌آورد. برای مثال هیچ کس به این واقعیت مهم توجه نمی‌کرد که جامعه ما دارای یک بعد اسلامی است که در میان طبقات متوسط پائین و مردمی از اهمیت فراوان برخوردار است. مسئله فرهنگی در اینجا فقط روینا و مسئله فرعی نبود. وقتی ما فرهنگ سنتی جامعه را زیر علامت سؤال می‌بریم، آنرا در هم می‌شکنیم و با نمادهای آن سرشاخ می‌شویم، ممکن است واکنش‌های شدیدی نشان داده شود. از طرف دیگر حکومتی که قصد برخورد با این فرهنگ سنتی را داشت، از جامعه استمداد نمی‌طلبید. در نتیجه هیچ یک از گروه‌های روشنفکری و نهاد سیاسی در تحول فکری، سیاسی و فرهنگی جامعه نقش مثبتی ایفا نمی‌کردند. در نتیجه بحران جامعه ما تشدید می‌شد. اگر انقلاب اسلامی برای اینگونه و تمایلات افراطی توانست پیروز شود، بیش از همه نتیجه عدم حضور اجتماعی فعال نیروهایی بود که قادر بودند در برابر تندروی مقاومت کنند.

س. پ - آیا این انقلاب ضد غربی بود؟
ف. خ - به نظر من ضد غربی نبود. ولی احساس می‌شد که غرب باعث سد کردن فزاینده دموکراسی در ایران شده است و این به جنبش انقلاب بستگی ضد غربی می‌داد. وقتی چهل هزار مستشار آمریکایی در ایران وجود داشت و یا آمریکا کارهای کثیفی مانند دخالت در نظام را می‌کرد، این احساس پیدا می‌شد که جامعه ما هیچ نوع خود مختاری سیاسی ندارد. از طرف دیگر در حافظه تاریخی مردم ما هم آمریکا و غرب عامل سقوط مصدق بودند. در افکار عمومی این برداشت وجود داشت که آمریکا و انگلیس و یا دیگران جلوی خودمختاری جامعه ایران را می‌گیرند و شاه را همگان وابسته به حساب می‌آورند. من شک ندارم اگر انقلاب ایران در سال‌های اخیر رخ داده بود، بعد ضد غربی آن به مراتب کمتر بود، زیرا با سقوط شوروی، غرب دیگر حساسیت سابق نسبت به ایران را نداشت.

س. پ - آیا این احساس ضد غربی فقط بعد سیاسی داشت یا جنبه‌های فرهنگی را هم در برمی‌گرفت؟

ف. خ - این احساس ضد غربی فرهنگی هم می‌شد. در سال‌های بعد از انقلاب نیروهای مذهبی و حزب الله به این تضاد بویژه در آنچه به آمریکا مربوط می‌شد دامن زدند و غرب بصورت مترسکی درآمده بود که همه نارساییهای اجتماعی به او نسبت داده می‌شد. جامعه ما هم این را در آن دوره کم و بیش خوب پذیرفت. برای آنکه فکتر ضد خارجی و ضد امپریالیستی در فرهنگ ما ریشه داشت. در این میان جنگ ایران و عراق و جانبداری آشکار غرب از عراق را هم نباید از یاد برد.

آنتی تز انقلاب مشروطیت

س. پ - آیا می‌توان گفت که نیروهایی که توانستند بر موج حرکت مردم سوار شوند و سکان انقلاب را بدست گیرند بنوعی آنتی تز انقلاب مشروطیت بودند؟

ف. خ - من در برخی جنبه‌ها با این برخورد موافقم. ما در این انقلاب دو بعد داشتیم. یکی مصدق و شکست او بود. این بویژه برای نسل ۵۰ - ۲۵ ساله خیلی حاد بود. بعد دیگر انقلاب مشروطیت بود که برای نیروهای مذهبی خیلی مهم بود. یعنی اینطور فکر می‌شد که در انقلاب مشروطیت قدرت را از روحانیت گرفتند و به فکلی‌ها دادند و این تجربه نباید اینبار تکرار شود. این دو برخورد در حقیقت به دو تجربه مختلف تکیه می‌کردند و از دو شکست مهم حرکت می‌کردند. در نتیجه گروه‌هایی که به هر یک از این دو تجربه رجوع می‌کردند، بسیار متفاوت بودند، بدون اینکه همواره بتوان بریدگی بسیار روشنی بین این دو قائل شد.

روشنفکران مذهبی و لائیک

س. پ - نکته دیگری که در بررسی دوره تاریخی که به انقلاب مشروطیت ختم می‌شد، نزدیکی روشنفکران مذهبی و روشنفکران لائیک و به عبارتی غرب زده، یا تحت تاثیر غرب بود. برای مثال سید جمال یا میرزا آقاخان کرمانی یا احمد روحی رابطه نزدیکی داشتند و قادر بودند با هم کار کنند. از آن زمان این شکاف بطور برگشت ناپذیری ژرف شده است. شکافی که بنوعی نماینده جدایی تفکر مدرنیته با تفکر مذهبی هم هست. نسل‌های بعدی روشنفکران مذهبی مانند شریعتی و سروش در حقیقت رابطه‌ای با دنیای روشنفکری غیرمذهبی ایران نداشتند و ندارند و آنها را نماینده تفکر غربی و غرب می‌دانند و خود را نماینده اندیشه اصیل دورنی، این پدیده را چگونه می‌توان توضیح داد؟

ف. خ - من موافقم. انقلاب مشروطیت زمانی رخ داد که تضاد بین روشنفکران فکلی و روشنفکران مذهبی عمیق نبود. روشنفکران غیرمذهبی احساس می‌کردند که باید مذهبی‌ها را کنار بگذاریم. اما بسیاری از روشنفکران مذهبی فکر می‌کردند می‌توانند با روشنفکران فکلی کنار بیایند و با عقب راندن استبداد و نیروهای بیگانه قدرت را ضبط کنند. اما وقایع در عمل اینگونه پیش نرفتند و

یکی از بریدگی‌های عمیق تاریخی ما شاید همین تضاد بین روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی است که در حقیقت در انقلاب مشروطیت رشد و این احساس بوجود آمد که دیگر نمی‌توانند با هم کار کنند. در زمان مصدق هم این شکاف عمیق تر شد، زیرا مذهبی‌ها نتوانستند رهبری خود را اعمال کنند و در نتیجه نوعی احساس کینه و بی‌اعتمادی بین روشنفکران مذهبی و غیرمذهبی رشد کرده است. تجربه دوره مصدق برای روشنفکران مذهبی این نکته منفی را داشت که آنها فکر می‌کردند روشنفکران لائیک و غرب زده از آنها بعنوان ابزاری برای دستیابی به هدف‌های خود سود می‌جویند. این حافظه تاریخی بر روابط گروه‌های روشنفکری مذهبی و غیرمذهبی سنگینی می‌کند. بنظر من موضوع این سؤال اهمیت فراوانی دارد و باید بر سر تفسیری که هر یک از این گروه‌های روشنفکری از حوادث مهم تاریخی مانند انقلاب مشروطیت و انقلاب مصدق می‌کنند کار و بررسی عمیق تری انجام گیرد.

س. پ - این رابطه تا حدودی هم از نوع رابطه با فرهنگ و ارزش‌های غربی و مدرنیته تاثیر می‌پذیرفت. روشنفکران اصلی مذهبی ما دارای گرایش‌های ضد غربی جدی بودند. آل احمد یک نمونه بود ولی شریعتی هم که در غرب تحصیل کرده بود، تمایلات جهان سوم گرا در غرب را جذب کرده بود و در برخورد با مسائل جامعه ما این دید ضد غربی را غریبان می‌کرد. برای مثال زن مورد ستایش شریعتی فاطمه بود که هم با زن غربی تفاوت می‌کرد هم با زن سنتی جامعه ایران.

ف. خ - من موافقم.
س. پ - این را حتی در کسانی مانند سروش و خاتمی هم می‌توانیم ببینیم. خاتمی از همزیستی فرهنگ‌ها صحبت می‌کند ولی برخورد انتقادی روشن به ارزش‌ها و فرهنگ غربی دارد...

ف. خ - در شرایط فعلی این بصورت یک بحث جدی در میان این افراد مطرح است. یعنی چگونه می‌توان نظام مدرنیته را با دنیای اسلام و شیعه تلفیق کنیم. اما اگر ما به زندگی روزمره مردم برگردیم مسئله به این ترتیب مطرح نیست. یعنی آنها از خودشان نمی‌پرسند چه چیزی غربی است و چه چیز غربی نیست. برای جوان‌های ما گوش دادن به آهنگ‌های روز، لباس‌های مد روز و یا رابطه دختر و پسر و یا امکان مصرف کالاها خواست‌های مهمی به شمار می‌روند. جوان‌ها هر روز دنبال راه حل‌هایی می‌گردند که به این خواست‌های خود جامعه عمل بپوشانند.

اما برای گروه‌های حاکم و بسیاری از روشنفکران مذهبی مسئله به صورت حاد برخورد آرزوی در جریان است. روشی که برخی از این متفکرین مانند سروش در دیدش گرفته‌اند جالب است. آنها سعی می‌کنند نشان دهند بسیاری از چیزهایی که در غرب وجود دارد مانند دموکراسی یا حقوق بشر، بطور پایه‌ای با اسلام در تناقض نیستند و در اسلام هم این موارد را می‌توان یافت.

بنظر من در اساس دو نوع برخورد با مسئله مدرنیته وجود دارد. تفکر اول اینست که ما باید سنت‌ها و فرهنگ خودمان را کنار بگذاریم و فرهنگ غرب را جایگزین آن کنیم. برخورد دوم بیشتر تلاش دارد با حرکت از فرهنگ خودی عناصر مدرنیته را وارد زندگی ما کند. برای مثال بحث سروش درباره سیاست و مذهب بسیار جالب است. او می‌گوید نظام اسلامی مطلق است و سیاست و اداره جامعه از آنجا که با مسائل روزمره زندگی افراد سر و کار دارند نمی‌توانند مطلق باشند. لذا باید این دو را از یکدیگر جدا کرد برای آنکه نظام مذهبی مخدوش نشود.

اهمیت کار کسانی که در فرهنگ، مذهب و ارزش‌های بومی ما عناصری را برای پیوند با مدرنیته می‌یابند این است که بریدگی فرهنگی ما را عمیق تر نمی‌کند. برای مثال آنها نشان می‌دهند که آزادی سیاسی منافاتی با فرهنگ و مذهب ما ندارد و لذا این نظام فعلی است که از اسلام دور می‌شود و نه خواست آزادی. این نوع مشروعیت دادن به خواست‌های مدرن، ارزش‌های جدید را سلون

فرهنگ ما می آید. زمان شاه راه بریدگی با فرهنگ سنتی را در پیش گرفته بودند. یعنی هرچه سنتی است باید دور ریخته شود و بجای آن فرهنگ غربی به ارزش تبدیل می شد. و اگر رجعتی به تاریخ و گذشته صورت می گرفت، مربوط به پیش از اسلام بود. ولی توده های مردم رابطه ملموس با این دوره تاریخی نداشتند.

تصور من اینست که بخش های وسیع مردم نوعی مدرنیته را می خواهند که با اسلام و فرهنگ سنتی ما در تضاد بسیار جدی قرار نگیرد و اهمیت کار روشنفکران اسلام گرا اینست که خواست های مدرنیته را در رابطه با آزادی، جامعه باز، نظام دمکراتیک در قالب اسلامی طرح می کنند. به نظر من انتخاب خاتمی در رابطه با این تغییر اساسی در خواست و روحیه مردم است. حرکتی از این دست برای شکل گیری جامعه مدنی و درونی کردن هنجارهای اساسی آن نزد توده های وسیع مردم بسیار مهم هستند.

روشنفکران داخل و خارج کشور

س. پ - در کشورهای منطقه ما شاهد نوعی بازگشت به اسلام و رشد پرشتاب جنبشهای اسلام گرا در شکل افراطی یا ملایم، ترکیه، الجزایر، مصر، فلسطین، اردن و... موارد بسیار روشنی هستند. این بازگشت هم با برخورد منفی و خصامه به برخی ارزش های مشخص فرهنگ غربی مانند پوشش زن همراه است. آیا آنچه که در این کشورها می گذرد بنوعی تکرار تجربه ایران است و یا ست گیری های آنها بسیار متفاوت است؟

ف. خ - این جنبش ها دارای برخی جنبه های مشابه تجربه ایرانند و از برخی جنبه ها بسیار متفاوتند. به نظر من سرخوردگی از فرهنگ غربی که از بالا و بصورتی آمرانه به جامعه تحمیل شده بسیار واضح است. به نظر گروه های اجتماعی بسیاری احساس می کنند که فرهنگ غربی فرهنگ آنها نیست و بنابراین یک حالت برونی نسبت به آنها دارد. یک فرهنگ برای آنکه دارای مشروعیت باشد باید در جامعه درونی شود. در نمونه ترکیه رشد جنبش اسلامی نشان می دهد که فرهنگ لائیک توانسته است بطور قطعی و بازگشت ناپذیر به فرهنگ جامعه تبدیل شود.

مسئله دیگر اینست که مدرنیته فقط از یک راه آنها از بالا بصورت مستبدانه عملی نشود. گروه های مختلف اجتماعی باید بتوانند از راه گوناگون و بصورت ملموس با مدرنیته در ارتباط قرار گیرند و با آن سازگار شوند. آنچه امروز در کشورهایی مانند ترکیه می بینیم در حقیقت چیزی نیست جز ابراز بحران هویتی که جامعه درگیر آنست.

س. پ - آخرین سئوال را در رابطه با مسائل روز مطرح می کنم. به نظر می رسد در سال های اخیر شکاف میان روشنفکران داخل و خارج کشور عمیق تر شده است. بسیاری از روشنفکران داخل، در عمل و بیان خود برخوردی معتدل تر و بازر تر پیدا کرده اند و دنبال راه های عملی بهبود شرایط در ایران می گردند. در برابر بسیاری از روشنفکران ایرانی در غرب برخوردی بسیار رادیکال تر با مسائل ایران دارند. این موضوع درباره مسائلی مانند حجاب زن و... هم صدق می کند. ادامه این شکاف چه پی آمدی دارد؟

ف. خ - من فکر می کنم روشنفکرانی که در غرب زندگی می کنند، آزادی هایی را تجربه می کنند که برایشان بصورت حقوق طبیعی درمی آید و از طرف دیگر دوری از جامعه ایران هم سبب می شود برخی مسائل حاد و انتخابی غیردمکراتیک با این اقبال عمومی مواجه شد؟ همه این را قبول دارند که جامعه بطور وسیع در انتخابات مشارکت کرد. اما کمتر کسی از خاتمی انتظار انقلاب و یا حل یک شبه مسائل و استقرار دمکراسی در ایران را دارد. جامعه ایران اعتقاد خود به راه حل های بیرون و انقلاب از هر نوعی را از دست داده است. مردم و روشنفکران حس می کنند که با نظام فعلی هم باید جنگید و هم کنار آمد و بنابراین بعد جنگ فقط نباید طرح شود. بدون آنکه فاصله با نظام را نادیده گرفت. این برخورد ها نوعی ابهام به وضعیت کنونی می بخشد که منفی نیست. این یک نوع ابهام مثبت است. بسیاری از روشنفکران بدون آنکه تمام نظام را زیر علامت سوال ببرند، زیرکانه از نقاط ضعف آن برای پیشبرد خواست های خود بهره می جویند. من فکر می کنم که مردم به اینجا رسیده اند که مسائل جامعه ایران باید در خود ایران حل شود و این نشانه یک نوع بلوغ و واقع گرایی جامعه ایران است و از نظر من مثبت است. من فکر می کنم که باید درباره نقش روشنفکران در جامعه پسا اسلامی بررسی جدی تر انجام شود.

مدرسه جدید راه مدرنیته را هموار کرد

سید پوندی

در میان «موسسات تمدنی جدید» (۱) در ایران آموزشگاه جای برجسته ای را بخود اختصاص می دهد. این جایگاه ویژه نه فقط به آموزشگاه جدید به عنوان موسسه ای که جای مکتب و مدرسه سنتی را می گرفت بازمی گردد، که به فرهنگ و دانش که در آن به جوانان انتقال می یافت نیز مربوط می شود. آموزشگاه، مدرسه رفتن، مدرک گرفتن، از دانش و فرهنگ جدید بهره ای بردن همگی نماد های دوران تجدد و بیداری بودند.

درست بدلیل همین نقش کلیدی است که نه فقط در ایران که در بسیاری از کشورهای جهان، بویژه آنها که از پیشینه فرهنگی درخوری برخوردارند و تمدنی را نمایندگی می کنند، مدرسه جدید در برابر اشکال سنتی آموزش که گروه های کوچکی در جامعه را در برمی گرفت به عرصه نبرد جدی میان نیروهای نوگرا و متجدد و سنت گرایان و مذهبی ها بدل شد. در فرانسه یکی از مهم ترین موضوعات برخورد میان رهبران انقلاب فرانسه و کلیسا و نیروهای هوادار سلطنت را مسئله آموزش تشکیل می داد و ستیز بر سر این مسئله در سراسر قرن نوزدهم نیز ادامه یافت.

اگر در ایران در پی تشکیل جمهوری اسلامی، آموزش و پرورش از جمله نهاد هایی بود که بسرعت مورد توجه رهبران جدید قرار گرفت و تغییرات اساسی در آن ایجاد شد، پیش از همه از نقش مدرسه جدید در همگانی و درونی کردن تجدد و در نتیجه دور شدن جامعه از اندیشه مذهبی ناشی می شد. بیش از یک قرن پیش هنگامی که امیرکبیر در تدارک راه اندازی «دارالفنون» بود، ناصرالدین شاه طی نامه ای نسبت به آینده ناخوش احتمالی این اقدام هشدار می دهد و به وی گوشزد کرد که: «طبقه روحانی با تاسیس مدرسه جدید مخالفت خواهند ورزید.» (ح - محبوبی ارکانی ۱۳۵۴) ۲

سال بعد بنیان گذار مدرسه جدید ایران حاج میرزا حسن رشیده قربانی خشم روحانیت شد و به نوشته کسروی هنگامی که در سال ۱۸۸۷ او در تبریز دبستان جدیدی را براه انداخت، ملایان ناخوشودی نمودند، وزی طلبه ها به آنجا ریختند و همه نیمکتها و تخته ها را درهم شکستند و پس از آن حاج میرزا حسن در تبریز نماند و به قفقاز و مصر رفت.

رویارویی این دو گرایش چند ده سال بدرازا کشید و نظام آموزش جدید ایران فقط در پی بروی کار آمدن رضا شاه بصورت آمرانه و از بالا بصورت متمرکز و سراسری سازماندهی شد. اما پس از بوجود آمدن این تحول مدارس، در بررسی تاریخی قرن نوزدهم چهار ویژگی مهم را در رابطه با آموزش امروزی در ایران می توان برشمرد:

نخست آنکه سفر به اروپا و تحصیل در کشورهای مختلف این دیار مانند فرانسه، انگلستان، و آلمان در حقیقت نخستین آشنایی و تماسهای ایرانیان جویای علم و دانش با آموزش جدید را تشکیل می دهند.

مسئله دوم نقش مدارس مسیونر های خارجی در قرن نوزدهم و تاثیر آنها بر افکار عمومی و نیز در رونق مدارس جدید ایران است.

نکته سوم این است که دولت در طول دوره ای کم و بیش طولانی با تردید و حتی بدبینی به زایش و گسترش مدرسه جدید می نگریست و بسیاری از مدارس مهم را روشنفکران و فرهنگ دوستان سرزمین ما به ابتکار خود براه انداختند. یعنی اگر مدارس نظامی را کنار بگذاریم، دولت کمتر بصورت فعال در شکل گیری شبکه مدارس جدید مشارکت کرد و فقط در پی تشکیل یک حکومت متمرکز گرا و اصلاح طلب در دهه سوم قرن بیستم است که مدرسه بصورت یک نهاد ملی و سراسری درمی آید.

سراجام باید به مسئله همزیستی اشکال سنتی آموزش مانند مکتب خانه ها و مدرسه های قدیمی با آموزشگاه های جدید طی دوره طولانی اشاره کرد. این همزیستی هر چند مسالمت آمیز نبود، اما در سراسر قرن نوزدهم و بخشی از قرن بیستم ادامه یافت.

مدرسه جدید در ایران بیش از آنکه نتیجه تحول تدریجی مدارس قدیمی و اشکال سنتی آموزش باشد از نمونه اروپایی آن نسخه برداری شده بود و اسناد تاریخی معتبر پرشماری برای اثبات این گفته وجود دارند. فریدون آهیت درباره تاسیس دارالفنون می نویسد: «بعد از واقعه قتل گریسایدرف، شاهزاده خسرومیرزا، پسر عباس میرزا، به ریاست هیئتی، که میرزا تقی خان هم عضو آن بود، برای علنخواهی راهی دربار روسیه شد (۱۸۴۰) و امیر پس از دیدن مدارس فنی و صنعتی آنجا به فکر تاسیس دارالفنون افتاد» و با نوشته کسروی و جیحی آرسن پور، حاج میرزا حسن رشیده در جوانی به بیروت رفت و در آنجا دستان ها را دید و شیوه آموزش آنها را یاد گرفت و چون به تبریز بازگشت بر آن شد دبستانی به شیوه آنها بنیاد گذارد. اما با این همه از حق نباید گذشت که اولین نسل روشنفکران و اهل فرهنگ و علم که به گسترش مدارس جدید همت گماشتند، تلاش فراوان کردند تا این نهاد مدرن را تا آنجا که ممکن است ایرانی کنند و فقط نسخه اروپایی آنرا به کشور نیاورند.

تحصیل در اروپا

تاریخ سفر اولین ایرانیان جویای علم و فرهنگ به اروپا به آغاز قرن نوزدهم بازمی گردد. در دوره های گذشته بارها صنعتگران ایرانی به غرب نزدیک سفر کرده بودند تا از نزدیک با فنون جدید اروپایی آشنا شوند ولی عباس میرزا برای نخستین بار به فکر فرستادن جوانان به اروپا برای فراگیری علوم جدید و فنون نظامی افتاد. ژنرال گاردان فرانسوی با عباس میرزا قرار گذاشت که گذشته از مساعده های دیگری که فرانسه به ایران خواهد کرد همه ساله جمعی از جوانان ایران برای تحصیل به فرانسه روند. این قول و قرار هیچگاه عملی نشد و سفیر انگلیس در رقابت با قدرت استعماری همسایه خود، در صدد برآمد این ابتکار را پی گیرد. در نتیجه سر هارد فورد هنگامی که برای بازگشت به انگلیس در تبریز به نرسد عباس میرزا آمد، به اصرار وی دو جوان ایرانی بنام محمد کاظم نقاش و حاجی بابا افشار را با خود به انگلیس برد تا اولی درس نقاشی بخواند و دومی طب.

این دو جوان در سال ۱۸۱۱ به لندن رسیدند، محمد کاظم نقاش پس از چندی بر اثر بیماری درگذشت و حاجی بابا تحصیلات پزشکی خود را در دانشگاه اکسفورد به پایان برد. چهار سال بعد گروه دوم دانشجویان ایران با سرارت فراوان راهی انگلیس شدند که از میان آنها میرزا صالح شیرازی اولین روزنامه فارسی زبان در ایران را ایجاد کرد و چندین کتاب به چاپ رسانید. او در خاطرات خود از حکومت پارلمانی در انگلیس، دستگاه قضایی و اجرایی و مطبوعات سخن می گوید و آرزو می کند نهاد سیاسی ایران هم به اینگونه متحول شود.

در کار فرستادن دانشجو به اروپا مدت ها وقفه افتاد و تاسیس دارالفنون در سال ۱۸۵۱ شتاب ویژه ای به این روند داد. پنجمین گروه دانشجویان ایران مرکب از ۴۲ نفر از فارغ التحصیلان دارالفنون در سال ۱۸۵۹ به فرانسه رفتند و در رشته های مختلف علمی و فنی و نظامی به تکمیل معلومات خود پرداختند. بسیاری از این جوانان در بازگشت به ایران نقش فعالی در حوادث سیاسی، تحولات اجتماعی و یا رشد و توسعه علوم و فنون جدید و معرفی فرهنگ اروپایی ایفا کردند.

سفر دانشجویان به خارج از کشور در سال های پس از انقلاب مشروطیت شتاب بیشتری بخود گرفت و در دوران رضا شاه با تصویب قانون اعزام دانشجو، دولت بودجه ویژه ای را به اینکار اختصاص داد.

ادامه دارد

(۱) با الهام از عنوان کتاب دکتر حسین محبوبی ارکانی «تاریخ موسسات تمدنی جدید در ایران»، انتشارات دانشگاه تهران - ۱۳۵۴

(۲) کلیه منابع در پایان مطلب درج خواهند شد.

نگرش دکتر مصدق به غرب و ابر قدرت ها

بابک امیر خسروی

در سالگرد روز سرنوشت ساز ۲۸ مرداد و در رابطه با بحث مطرح شده در نشریه راه آزادی درباره مناسبات و تاثیر غرب بر ایران، به نظر من نگاهی به درک و دریافت دکتر مصدق از غرب و کلاً آشنایی با اندیشه های پایه ای او در قبال خارجی ها، جا و مقام برجسته ای دارد. زیرا به باور من موضع گیری ها، اندیشه های پایه ای و راه و روش او هنوز فعلیت دارد و می تواند چراغ راهنمای چپ آزادی خواه و سایر ملیون باشد. زندگی سیاسی پر شور و هیجان انگیز دکتر مصدق، به ویژه دو سال و اندی حکومت او در پیکار برای آزادی و استقلال ایران، با چنان ژرفایی بر وجدان ملی ایرانیان اثر گذاشت که هیچ گاه طی چهل و چند سال اخیر، از ذهن آزادی خواهان و ملیون ایران زوده نشد و همواره در شب های تیره و تاریک استبداد، پناهگاه معنوی و ستاره قطبی راهنمای آنان بوده است.

بلوا یادآوری یک نکته مهم ضرورت دارد. دکتر مصدق در دوران قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۴ که ایران را به نیمه مستعمره و مناطق نفوذ روس و انگلیس مبدل ساختند و قرارداد استعماری ۱۹۱۹ و تئوک اللوله، پای به عرصه پیکار سیاسی گذاشت. دغدغه ذهنی و نگرانی دائمی او برای حفظ استقلال و حاکمیت ملی ایران در ارتباط با این پیشینه بود. دکتر مصدق با تیز هوشی، صدای چکمه های استبداد رضا خان سردار سپه را به موقع شنید و با شجاعت تحسین آوری به افشای آن پرداخت. او تا پایان عمر و تا پای جان با استبداد پهلوی جنگید و لحظه ای از پیکار برای آزادی و دموکراسی دست بر نداشت. البته دکتر مصدق این امتیاز را داشت که با فرهنگ سیاسی و مدنیت غرب از نزدیک آشنا و متاثر از آن بود. اما باور عمیق او به آزادی و دموکراسی برخاسته از تجربه او و مشاهده صدمات و مصیبت هایی بود که حکومت گران خودکامه به ایران وارد می ساختند. دکتر مصدق در عین حال فرزند انقلاب مشروطیت بود. با این ملاحظات، امر استقلال و حاکمیت ملی ایران همراه و در پیوند با آزادی و دموکراسی، دو استوانه اصلی اندیشه و عمل او را تشکیل می دادند و تنها ملاک و معیار قضاوت او نسبت به هر رویداد، طرح و پیشنهاد بود.

اگر به این ساختار ذهنی او توجه نشود، برخی موضع گیری های او، نظیر مخالفت با ایجاد راه آهن سرتاسری، یا قانون انجمن های ایالتی و ولایتی در زمان حکومت رزم آرا و ایضا مخالفت او با قرارداد بازرگانی و اقتصادی یا اتحاد شوروی در همان هنگام، قابل فهم نخواهد بود و به داورى استنتاجات نادرستی منجر خواهد شد. چنانکه بعضی از مغرضین و یا ساده اندیشان می کنند و از مصدق چهره یک سیاستمدار عقب مانده و مرتجع، ضد مدرنیسم عرضه می کنند. من با توجه به این نکته، تکیه عمده را در این مقاله به توضیح و بررسی موضع سیاسی او با غرب و جهان ابر قدرت ها معطوف می سازم.

دکتر مصدق با سیاست های استعماری و مظاهر آن در ایران ستیز داشت نه با غرب یا شرق. سیاست و «موازنه منفی» دکتر مصدق با سیاست «نه شرقی نه غربی» آیت اله خمینی که ذاتاً ضد انجمنی و خارجی ستیز و در این گفتار او: «آمریکا از انگلیس بدتر، انگلیس از آمریکا بدتر» و شوروی از هر دو پلید تر است» متبلور بود، بنیاداً تفاوت داشت. او بزرگ شده و تعلیم یافته فرهنگ اروپا و آشنا و شیفته آن بود. یک بار نیز تصمیم جدی داشت در سويس به امر وکالت پردازد و ماندگار آن جا باشد. با آنکه دکتر مصدق به روال دیگر ملیون نیمه اول قرن بیستم، همه بدبختی ها و مصیبت های ملت ایران را از چشم استعمار انگلیس و روس و پس از انقلاب اکتبر صرفاً از انگلیس ها می دید. و قاطبه نمایندگان مجلس و حکومتگران و زمامداران را به درستی خادمان دولت فحیمه انگلیس می شمرد. با آنکه دکتر مصدق بی نهایت به دولت انگلیس بدبین و بی اعتماد بود. با این حال، پس از ملی کردن صنعت نفت اصرار داشت که همه متخصصان و کارمندان انگلیسی شرکت نفت یا همان حقوق و مزایا به خدمات خود ادامه دهند. زیرا به دانش و کارشناسی آن ها نیاز داشت و ضد انجمنی نبود. آنچه او بر آن پای می فشرد، رعایت و احترام به حق حاکمیت ملی ایران بر صنعت نفت بود.

مصدق می خواست همه انگلیسی ها به صورت کارمندان شرکت ملی نفت ایران در بست های خود باقی بمانند.

دکتر مصدق اقتصاد را «علم خرد» تلقی نمی کرد و بر این امر واقف بود که در فردای ملی شدن صنعت نفت، ایرانیان از مهندس و کارشناس لازم و کافی، سرمایه و نفتکش و بازار بین المللی که آن ایام تقریباً در اختیار کامل کارتل جهانی نفت معروف به «هفت خواهر» بود، برخوردار نیستند لذا تعصبی نداشت که اداره عملی امور نفت از کاوش تا استخراج و بالایش حمل و نقل و داد و ستد آن، با مشارکت و همت متخصصان خارجی از جمله انگلیس ها صورت بگیرد. به همین جهت در تمام پنج پیشنهاد اصلی که از سوی دولت های آمریکا و انگلیس یا بانک جهانی ارائه شد و یا خود دولت ایران مطرح ساخت، بر سر این گونه مسائل اختلاف اصولی نداشت. تنها شرط او این بود که اصل ملی شدن صنعت نفت از اعتبار نیفتند و حاکمیت ملی ایران خدشه دار نگردد. خطائی هم اگر بود با این حسن نیت بود.

تمام فلسفه سیاسی «سیاست موازنه منفی» که در آغاز دهه بیست شمس پایه ریزی کرد برای حفظ استقلال ایران و دفاع از حاکمیت ملی بود. دکتر مصدق با انگیزه مستقل نگهداشتن کشور کوچک ایران در قبال ابر قدرت ها، با هدف خنثی کردن فشار آن ها و فدا نکردن منافع ملی به سود هیچ قدرت خارجی به این راه و چاره رسید. «سیاست موازنه منفی» عکس العمل به مشی متداول «سیاست موازنه مثبت» بود که شاهان قاجار آن را باب کردند. این سیاست با شدت بی سابقه ای از نیمه های قرن نوزدهم تا انقلاب اکتبر دنبال می شد، به نحوی که ایران را تا آستانه یک کشور نیمه مستعمره سوق داده بود. سلاطین نادان و از دنیا بی خبر، شکمباره و شهوتران قاجار، راز بقا و زندگی خفت یار خود را در دادن امتیاز در ازاء امتیاز به انگلیس و روس دریافته بودند. آن ها از این راه، حرص و از دو ابر قدرت زمان را برمی آوردند. منتهی پیامد آن تاراج رفتن ثروت ها و درآمدهای ملی، عقب ماندگی ایران از قافله تمدن و زوال تدریجی استقلال و حاکمیت ملی بود.

با انقلاب اکتبر این وضع دگرگون شد. روسیه شوروی برخاسته از انقلاب، همه قراردادهای اسارتبار با ایران را ملغی ساخت و به کابیتولاسیون پایان داد. قرارداد صلح و مودت فوریه ۱۹۲۱ همچون سند وزین ضامن استقلال ایران و پایان و بی اثر شدن «سیاست موازنه مثبت»، از سوی همه ملیون ایران از جمله دکتر مصدق به گرمی استقبال گردید. دکتر مصدق در سخنرانی هفتم آبان ماه ۱۳۲۳ پس از خواندن چند فصل از این قرارداد در مجلس شورای ملی، در میان شور و احساسات فراوان گفت: «در هیچ قاموسی کلماتی بهتر از این دیده نمی شود». دکتر مصدق تا مقطع سال ۱۳۲۳ که دولت شوروی تقاضای امتیاز نفت شمال را کرد و بدنبال آن ماجرای آذربایجان و کردستان را آفرید، صمیمانه به آن دولت اعتماد داشت و با خلوص نیت می گفت: «تردید ندارم که اگر اتحاد شوروی از صحنه سیاست بین المللی ایران غایب شود برای ما در هوای آزاد هم تنفس دشوار است». دکتر مصدق چنین حال و هوا، خوشبینی و باور به اتحاد شوروی را تا پایان عمر - ولو با درجات کمتر و با واقع بینی بیشتر - حفظ نمود. با این حال، از همان آغاز دهه بیست، باهوشمندی متوجه نیمه دیگر سیمای پوشیده مانده دولت شوروی گردید. دکتر مصدق پی برد که دولت شوروی، پیروز و مغرور در صحنه های جنگ جهانی دوم، دیگر شوروی زمان آغازین انقلاب نیست. او به انگیزه های توسعه طلبی، امتیازخواهی، چشم اندازی به منافع ملی و استراتژیک این دولت مشکوک شد. با این حال هنوز خوش باورانه می پنداشت که اشکال، ناشی از «کم تجربگی» دولت شوروی و «اغواي مشاوران ناصالح» است. لذا التماس می کرد که «زمامداران دولت شوروی از خدا دور نشوند و با ملت ضعیفی مثل ما همان طور که تا کنون خوب رفتار کرده اند، باز رفتار نمایند». در نامه به خاکسبوف سفیر شوروی که خواهان امتیاز کان های نفت شمال بود، خیرخواهانه نصیحت می کرد: «تصدیق بفرمایید که قلوب ملت ایران از معادن نفت گران تر و کانی است که در آن می توانید استخراج محبت نمایید... شما که برای حق و عدالت شمشیر از نیام کشیده اید و در ایران خود را طرفدار حق نشان داده اید صلاح نیست که غیر از این، رویه دیگری اتخاذ فرمایید...».

سیاست موازنه منفی چگونه تکوین یافت؟

دکتر مصدق ماده تاریخ نقطه عطف سیاست شوروی نسبت به ایران را همان مقطع تقاضای امتیاز نفت شمال می داند و می گوید: «حقیقتاً آنچه را که دولت تزاری کرده بود، دولت اتحاد شوروی جبران کرد. این محبوبیت دوام کرد تا سال ۱۳۲۳ که دولت شوروی از این ملت تقاضای امتیاز نفت کرد... و این محبوبیت را از نظر اینکه تجربه سیاسی نداشت، از دست داد».

دکتر مصدق با مشاهده این تغییر وضع و احساس خطر تجدید ایام گذشته و احیا «سیاست موازنه مثبت»، به گونه پادزهر، آئین «سیاست موازنه منفی» را پی ریخت. در توضیح آن در مجلس چنین گفت: «ملت ایران آرزومند «توازن سیاسی» است. یعنی توازنی که در نفع این مملکت باشد و آن «توازن منفی» است نه «توازن مثبت». از دیدگاه او، «موازنه مثبت» حال و احوال کسی است که یک دستش را بریده اند و برای «حفظ تعادل» می خواهد دست دیگر او را هم قطع کنند!



نکته بر اهمیت در سیستم فکری دکتر مصدق، پیوند «سیاست موازنه منفی» با امر آزادی و دموکراسی و انتخابات آزاد است. به بیان مصدق: «توازن منفی آن نیست که هر دولتی هواخواهان خود را در مجلس بیاورد. توازن منفی آنست که در انتخابات دخالت نکنند، در قانون انتخابات تجدید نظر شود. نمایندگان حقیقی ملت که به مجلس رفتند توازن سیاسی برقرار می شود و رفع نگرانی نه از یکی، بلکه از دول مجاور عموماً می شود». بی گمان جنبش «عدم تعهد» و «بی طرفی مثبت» که سال ها بعد از سوی کشورهای معروف به جهان سوم در کنفرانس بانوونگ پایه ریزی شد و بعدها تکامل یافت، متأثر از اندیشه های دکتر مصدق است.

فلسفه سیاسی دکتر مصدق بر این اصل استوار بود که بدون یک حکومت ملی و منتخب آزاد مردم، دفاع از استقلال و حاکمیت ملی امکان ناپذیر و شکننده است. دکتر مصدق انصافاً با هوشمندی، فراست و پی گیرانه برای تحقق فلسفه سیاسی خود رزمید و در عمل نیز با ملی کردن شرکت انگلیس و ملی کردن شیلات و برقراری آزادی ها و برپایی انتخابات آزاد، درستی آن را به ثبوت رساند و این چنین خدمت بزرگ و ماندگار به ملت ایران نمود و ارثیه بزرگی برجای گذاشت.

دکتر مصدق اصولاً معتقد بود که ایران بخشی از دنیای غرب و متعلق به اوست. این برداشت و ارزیابی بدین خاطر نبود که گویا «مالک» و «پورژوا» است و از «موضع طبقاتی» سخن می گوید. به باور من مصدق سخنور و نماینده طبقه خاصی نبود. او بیشتر به ملت ایران تعلق داشت و مظهر آن بود. دکتر مصدق در برابر چنین تهمت زنی های عاری از انصاف و اخلاق می گفت: «آن هایی که مرا به عنوان مالکی مخالف دولت شوروی قلمداد می کنند خوبست به حساب املاکی که چهل سالست دست من و خانواده من است رسیدگی کنند و بدانند که من برای جلب نفع آن ها زارع ندارم. من برای فرار از دیکتاتوری ساکن آن جا [منظورش احمدآباد است] شده ام. من در آن جا خادم مردمان بیچاره بوده ام. من آنچه تصور می نمودم که از زندگی متوسط اضافه دارم سال هاست وقف بیمارستان [منظور نجمیه است] نموده ام و آن جا را مجاناً و بلاعوض اداره می کنم. من از زندگی متوسط تجاوز نموده و از تجمل بیزارم. من به تن پروری عادت ننموده ام و از مردمان مفتخور تنفر دارم. آقای پیشه وری! پیشنهاد من به مجلس از نظر مخالفت با رژیم [شوروی] نبود، بلکه از نظر وطن پرستی بود... من تمام مقرراتی که حمایت از رنجبر می کند معتقدم. من غیر از حمایت از این طبقه مرا می ندارم. نمی خواهم کارگری به نفع سرمایه دار، بیچاره و زبون شود».

موضوع دکتر مصدق در قبال غرب صرفاً ناشی از واقع بینی و الزامات ناشی از ساختار اقتصادی - اجتماعی کشور و پیوند گسست ناپذیر ایران با جهان سرمایه داری بود. اما این به معنی سرسپردگی به غرب و رفتن زیر چتر آن ها و یا پیوستن به اتحادیه های نظامی و استراتژیک نبود. دکتر مصدق رابطه با غرب را تا آن جا میدان می داد که ناقض استقلال و حاکمیت ملی نباشد. از دیدگاه او، «سیاست موازنه منفی» جاده یک طرفه و یا له و علیه کشور معینی نبود. این سیاست دربرگیرنده همه کشورهای بزرگ می شد.

موضوع دکتر مصدق در قبال آمریکا و شوروی

نظری به روش دکتر مصدق نسبت به دولت آمریکا که با سپاتی به او می نگریست و نیز در قبال دولت شوروی که مورد اعتمادش بود، پرتواک استقلال اندیشه و عمل او در قبال قدرت خارجی است.

دکتر مصدق با خوشبینی به روابط ایران و آمریکا می نگریست و بر این باور بود که چون دولت آمریکا با ایران سابقه استعماری ندارد و خود روزی مستعمره انگلیس بود، در مناقشه ایران با انگلیس از او حمایت خواهد کرد. ارزیابی او چنین بود: «دولت و ملت آمریکا در گذشته نشان داده اند که نه خود سیاست استعماری دارند و نه این سیاست را از دیگران می پسندند. ایرانیان، مردم آمریکا را حامی حیق و عدالت و آزادی ملل می شناسند و طرفدار توسعه روابط دوستانه با آمریکا هستند». با آنکه برداشت دکتر مصدق از آمریکا در نمونه ایران، برپایه تجربه شخصی او از انقلاب مشروطیت تا آن هنگام دور از حقیقت نیست، با این حال خوش بینی زیاده از حد او به ایالات متحده آمریکا به ویژه در آن سال های اوج جنگ سرد و آغاز سیاست خارجی تهاجمی و سلطه جویانه آمریکا در سراسر جهان شگفت آور است. دکتر مصدق به تضاد آمریکا و انگلیس و حسن نیت اولی امیدها بسته و روی آن ها حساب باز کرده بود. خود او در این باره چنین می گوید:

«اشخاص وطن پرست همیشه خواهان سیاست های متضاد بوده اند تا بتوانند به وسیله یکی، دیگری را خنثی کنند و بدست توقعات یک دولت، جواب توقعات دولت دیگر را بدهند». حساب دکتر مصدق در اساس غلط نبود و در عمل از آن استفاده ها برد. ایراد در این است که او بیش از اندازه در این بازی قدرت ها پیش رفت و حساب باز کرد. او متوجه نشد که برای ایالات متحده آمریکا، اتحاد استراتژیک با انگلیس در مقایسه با تضاد اختلاف نظر آن ها بر سر مساله ایران، از اولویت بالاتری برخوردار بود. با این حال و با حسن نیتی که به آمریکا داشت، دکتر مصدق هیچ گاه زیر بار پیشنهاد، راه حل یا پیمانی با آمریکا که ناقض حاکمیت ملی و مغایر با

منافع ایران باشد، نرفت. برجسته ترین نمونه آن قرارداد کمک های نظامی و اقتصادی با آن دولت بود. دکتر مصدق با تمام نیازی که به این کمک ها در شرایط قطع درآمدهای نفت و خالی بودن خزانه دولت داشت، زیر بار بندی از قرارداد درباره تعهد به «دفاع نظامی مشترک» با آمریکا نرفت. این بند از قرارداد جوهر سیاسی و استراتژیک این برنامه ها را در جهان تشکیل می داد

و هدف آن محاصره نظامی و اقتصادی اتحاد شوروی و وابسته کردن این کشورها بود. دکتر مصدق بیشتر از آنچه در نامه مورخ چهارم اردی بهشت ۱۳۳۱ به سفیر آمریکا نوشت، تعهدی نپذیرفت: «دولت این جانب نظر به وضعیت مالی و اقتصادی، کمکی را که دولت متبوع آن جناب حاضر است به این کشور بنماید، استقبال می کند و تا آن جا که منابع ثروت و اوضاع عمومی ایران اجازه دهد از اصول منشور ملل متحد پشتیبانی و دفاع می نماید. و هم چنین برای تقویت استقلال دفاعی خود آنچه می تواند، می کند و از هر طرفی مورد حمله قرار بگیرد با تمام قوا از آزادی و استقلال خود دفاع خواهد کرد». دولت دکتر مصدق در جهان (به استثنای یوگسلاوی) تنها کشوری بود که زیر بار تعهد مشترک و اتحاد نظامی با آمریکا نرفت. عاقبت دولت آمریکا مجبور شد این بند از قرارداد را از متن خارج کند.

دکتر مصدق با تأخیر به خطای ارزیابی خود از آمریکا پی برد و با تلخی از آن یاد نمود. در زندان زرهی یک بار به وکیل خود سرهنگ بزرگمهر می گوید: «آمدیم با ملی کردن نفت و شیلات مساله قرارداد ۱۹۰۷ را دور کنیم، آمریکا از راه رسید». در دادگاه نظامی نیز خلاصت آمریکایی کودتا علیه او را با این گفتار طعن ز آلود بیان کرد: «در باشگاه افسران محتاج به عینک شدم. یکی از افسران رفت این عینک را آورد. این عینک را در بیمارستان آمریکا برای من تهیه کردند. حالا با عینک آمریکایی به دادگاه نگاه می کنم. شما هم از پشت عینک آمریکایی مرا می بینید!»

رفتار دکتر مصدق در قبال دولت شوروی نیز با وجود احساسات دوستانه و نظر خوشبینانه ای که به آن دولت داشت، بر همین روال بود. با آنکه اساساً به دولت شوروی به چشم یک قدرت استعماری نمی نگریست، با این حال هر جا پای مصالح ملی و حاکمیت ملی ایران در میان بود، کوچک ترین گذشتی نداشت. قبلاً به مورد تقاضای امتیاز نفت شمال اشاره کردم. در زمان حکومت رزم آرا به خاطر همان نگرانی، با قرارداد بازرگانی و اقتصادی پیشنهادی او به مخالفت برخاست. نمونه ملی کردن شرکت شیلات نیز جالب توجه است. قرارداد شیلات با دولت شوروی، تنها امتیاز بازمانده از دوران تزاریسم، در بهمن ماه ۱۳۳۱ منقضی می شد. سفیر شوروی در ملاقات با دکتر مصدق تقاضا نمود که «شیلات کماکان دست مامورین دولت شوروی باشد تا بعد قراردادی در این باب داده شود». دکتر مصدق این خواست دولت شوروی را نپذیرفت و در نهم بهمن ۱۳۳۱، روز پایانی قرارداد با تشکیل «شرکت ملی شیلات ایران» به این آخرین بازمانده امتیاز دوران استعماری پایان داد و پاسخ سنجیده و پر معنای زیر را به سادچیکف داد: «دولتی که امتیاز نفت جنوب را قبل از انقضای مدت ملی کرد و کارمندان انگلیسی شرکت نفت را از ایران اخراج نمود، چه طور می تواند قرارداد منقضی شده شیلات را ابقا نماید و آن را کماکان در دست عمال شوروی بگذارد؟» سفیر شوروی حرف مصدق را تصدیق می کند و عذر خواسته و منزل او را ترک می کند.

سوال این است که آیا اصل «سیاست موازنه منفی» به گونه زیر بنای سیاست خارجی ایران هنوز پابرجاست؟ بی گمان دنیای کنونی با نیم قرن پیش، آن هم پس از فروپاشی اتحاد شوروی و پایان جهان دو قطبی و قانونمندی های آن، تفاوت دارد. دیگر زمان، زمان اعمال فشار های مستقیم و خشن برای کسب امتیازات نیست. ابرقدرت ها برای چپاول ثروت های ملی کشورهای ضعیف راه و روش های ماهرانه تر و کم ناسترتری را دنبال می کنند. با این حال، به باور من «سیاست موازنه منفی» با درکی که پایه گذار آن داشت، یعنی: برقراری حکومت ملی برخاسته از رای آزاد مردم، بی طرفی در میان نیروهای بزرگ جهانی و دوستی با همه کشورهای برپایه منافع ملی، هنوز و تا مدت ها می تواند اصل راهنمای مناسبات ایران با غرب و جهان پیرامون ما باشد. آنچه باید انجام داد، همساز و همزمان کردن آن با الزامات قرن بیست و یکم، با آرایش جدید مراکز قدرت جهانی است. روانش شاد باد.

نگاهی گذرا بر تجددگرایی و مسئله زن

ناهدید کشاورز

راه یافتن آنها به جنبش مشروطیت نقش اساسی بازی می‌کند. از معروف‌ترین مدارس این دوره مدرسه ناموس و دوشیزگان است. هم چنین روسیه شوروی هم در تهران مدرسه‌ای به نام مدرسه شوروی باز می‌کند.

نقش تاثیر روزنامه‌ها در بیداری زنان

تا قبل از انقلاب مشروطیت نشریاتی در ایران به چاپ می‌رسید که نقش چندانی در روشنگری افکار عمومی نداشتند اما نشریاتی که در خارج به چاپ می‌رسید تاثیر مهمی در نشر افکار آزادی خواهی و تجددطلبی به عهده داشتند از جمله روزنامه «اختر» چاپ استانبول، «قانون» چاپ لندن و «حبل‌المتین» چاپ کلکته و «تربیا» و «پرویز» چاپ مصر بودند. این روزنامه‌ها بوسیله مسافران و بازرگانان میان مردم پیش می‌شدند و زنان باسواد و روشنفکر ایرانی نه تنها مطالب آنها را می‌خواندند بلکه در آنها مطلب هم می‌نوشتند.

انقلاب اکتبر شوروی تاثیر خود را بر زنان ایران از طریق بخش روزنامه‌هایی که در آنجا چاپ می‌شد در میان زنان گذاشت. روزنامه شرق قادینی (زن شرقی) که در آذربایجان شوروی چاپ می‌شد در راه بیداری زن ایرانی نقش برجسته‌ای را بازی می‌کرد. «این روزنامه در یکی از شماره‌های خود، زیر عنوان «نهضت زنان ایران» موقعیت زنان میهن آن روز (سال ۱۹۲۰ میلادی) ما را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. در این مقاله آمده است که: زنان ایران بخشی از کارگران زحمتکش ایران را تشکیل می‌دهند. از کار زنان در صنایع بافتنی کوچک و در کارهای روستایی بطور وسیعی استفاده می‌شود...» (۴)

بعد از انتشار این نشریات در سال ۱۹۱۰ اولین نشریه زنان در ایران منتشر شد که صاحب امتیاز و مدیر آن خانم دکتر کمال اولین زن روزنامه‌نگار و چشم پزشکی ایرانی بود که نزد میسیونرهای مذهبی آمریکایی در تهران تحصیل کرده بود.

نشریه دیگر زنان که حدود ده سال بعد انتشار یافت مجله عالم نساوان بود که از کارکنان فارغ‌التحصیلان مدرسه دخترانه آمریکایی بود. در کنار این نشریات می‌توان از نامه بانوان و مجله جهان زنان هم نام برد.

تشکیل انجمن‌های زنان هم در این دوره از فعالیت‌های زنان به شمار می‌رود و همچنین حضور فعال آنها در انقلاب مشروطیت که شرح آنها در نوشته حاضر نمی‌گنجد و تنها می‌توان آنها را ناشی از آگاهی که زنان در اثر ترویج افکار غربی و آگاهی از حقوق خود بدست آورده بودند ارزیابی کرد.

به جز روزنامه‌های خاص زنان و نشریاتی که به طرح مسئله زن می‌پرداختند، شاعران و نویسندگان و ترانه‌سرایان هم در دوره مشروطیت در کنار پرداختن به مسائل اجتماعی و سیاسی به مسئله زن بطور ویژه توجه کرده‌اند از آن جمله می‌توان از میرزاده عشقی نام برد که زبان فرانسه را می‌دانست. در استانبول زندگی کرده بود و در بازگشت در اشعار خود مظلومیت زن را مورد توجه قرار می‌دهد:

مرا هیچ گنه نیست بجز آنکه زخم
ز این گناه است که تا زنده‌ام اندر کنم
من سیه‌پوشم و تا این سیه از تن نکشم
تو سیه بختی و بدبخت چو بخت تو منم
منم آن کس که بود بخت تو اسپید کنم
من اگر گریم، گریانی تو
من اگر خندم، خندانی تو

ایرج میرزا هم با دانستن زبان فرانسه امکان دستیابی به نوشته‌های به زبان فرانسه را داشت و او از این طریق با فرهنگ غرب آشنا شد به اضافه اینکه هم‌دوره‌ها و یارانش هم با این فرهنگ به خوبی آشنا بودند.

خدایا، تا کی این مردان به خوابند
زنان تا کی گرفتار حجابند
چرا در پرده باشد طلعت یار؟
خدایا زین معما پرده بردار
مگر زن در میان ما بشر نیست؟
مگر در زن تمیز خیر و شر نیست؟

توجه نسبت به وضعیت غم‌انگیز زنان ابعاد بیشتری به خود می‌گرفت و از دایره مطبوعات و روشنفکران فراتر می‌رفت. «یکی از هواداران جدی و سرسخت آزادی زنان میرزا ابوالقاسم آزاد مراغه‌ای بود که مدت‌ها در هندوستان اقامت داشت و پس از آمدن به ایران دست‌به‌کار زد و در سال ۱۲۹۸ شمسی انجمنی در خانه خود، بعد در منازل دیگران، از مرد و زن تشکیل داد.» (۵)

از جمله دیگر فعالیت‌ها در این دوره می‌توان از ابتکار سید احمد کسروی محقق و تاریخ‌نویس نام برد که ذراوشی را راداشته بود تا در کوچه و بازار به جای قصاید مذهبی، اشعاری درباره آزادی زنان بخوانند.

در سالهای اول حکومت رضا شاه فعالیت علیه حجاب بالا گرفت:

درباره تاثیرات غرب بر زنان و غریزدگی آنها سخن بسیار گفته شده است و همواره با نگاهی منتقدانه و منفی، زنان غریزده بعنوان موجوداتی مصرف‌زده، خوش‌ظاهر، نافرمان و بی‌اندیشه مورد تاخت و تاز قرار گرفته‌اند و گرایش رایج بر آن بوده است که او را بیشتر در حصار سنت‌ها و قواعد و قوانین ناسیونالیستی و مذهبی نگهدارند و توجه به غرب و تجددگرایی، بمعنای سرپیچی از سنن و تلاش برای برون‌رشتن از آن، از سوی مذهب‌یون مورد سرزنش و تکفیر قرار گرفته است. اما گرایش زنان به غرب به مفهوم الگویی برای دستیابی به حقوقشان و نفوذ افکار غربی علیرغم تمام ترنرها اتفاق افتاده و جای خود را باز کرده است.

درباره تاثیر غرب بر زنان و رشد فکری آنها و تشکیل جنبش‌های زنان هر چند پراکنده مطالبی نوشته شده است اما مطالب تحقیقی مدونی در دست نیست و از آنجا که مسئله تجددگرایی در ایران با مسئله زنان ارتباطی تنگاتنگ دارد این موضوع و توجه به آن را در مباحث مربوط به زنان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌کند. و طبیعی است که بررسی این تاثیر تحقیقی جدی و همه‌جانبه را می‌طلبد که در این مطلب نمی‌گنجد و در اینجا تنها می‌توان نگاهی گذرا و فهرست‌وار به گوشه‌هایی از این تاثیر و عملکرد آن انداخت.

آشنایی ایرانیان با تمدن اروپایی از عهد صفویه و نادر شاه و کریم خان آغاز شد. این آشنایی توسط بازرگانان ایرانی که به این کشورها سفر می‌کردند از یک‌سو و حضور اروپاییان به شکل میسیونرهای مذهبی و بازرگانان و تجار از سوی دیگر آغاز شد و پیش از آنکه جنبه نوشتاری یابد به شکل گفتگو و بیان دیده‌ها انجام می‌یافت.

از سوی دیگر بعد از شکست دولت ایران از روسیه تزاری، دولت قاجار بمنظور مقابله با تهاجم روسیه در صدد آموزش فرهنگ اروپایی افتاد که در همین زمان گروه‌هایی از انگلیس و فرانسه به ایران آمدند و همزمان فتحعلی‌شاه اولین دسته محصلین ایرانی را راهی اروپا کرد. سالها اقامت این گروه در اروپا آنها را شیفته فرهنگ غرب کرد و در بازگشت از این سفرها آنها در صدد آموزش و ترویج این فرهنگ افتادند که طبعاً مسئله زنان از جمله اولین مسائلی بود که توجه این گروه را به خود جلب کرده بود.

میرزا صالح شیرازی یکی از محصلین اولین کاروان معرفت درباره مسئله زنان می‌نویسد:

سرجان ملکم ایلچی ایران می‌گفت که: «من در خانه خود محکوم به حکم زن خود هستم و از امور خانه هیچ خبر ندارم هر وقت وجه عمده‌ای ضرر است من حواله می‌کنم.» (۱)

در همین زمان اولین ایرانی با یک زن انگلیسی ازدواج می‌کند و او را به ایران می‌آورد و شیوه برخورد او با همسرش مورد ضرب‌المثل و توجه قرار می‌گیرد.

با وجود سفرهای متعدد ناصرالدین شاه به فرنگ و تحولات نسبی به دلیل آشنایی آنها با فرهنگ غرب، تغییر جدی در وضع زنان در ایران بوجود نیامد. و تاثیر پذیری او در مورد مسئله زنان در حد توجه به شکل و شمایل و زیبایی آنها باقی ماند. و آنچه که او در خاطره نویسی‌هایش از این سفرها به مسئله زن اشاره می‌کند در این حد است:

«یک زن فرنگی در آن جا دیدم که کلاه سبلی در سر داشت، به قدری خوشگل بود که حساب ندارد و اگر هزار امپریال می‌فروختند می‌خریدم.»

پرداختن به مسئله زنان همچنان در این دوره گناه به حساب می‌آمده و مورد تکفیر روحانیان قرار می‌گرفته است. بطور مثال، میرزا حسین خان عدالت از مردان آزادیخواه آذربایجان که سالها در خارج از کشور زندگی کرده بود در ایران در شماره ۴ روزنامه «صحبت» در سال ۱۲۲۷ ه.ق مقاله‌ای نوشت که در آن اشاره به افسانه خلقت زن از دنده چپ مرد داشت و در آن مقاله از رفع حجاب زنان و بهبود وضع آنان سخن گفت. این مقاله خشم روحانیان و مردم را برانگیخت و دستور توقیف روزنامه‌اش صادر شد و نویسنده به حبس و جریمه محکوم گردید. (۲)

در زمان حکومت ناصرالدین شاه علاوه بر روسیه و انگلیس، آمریکا و فرانسه هم در صدد یافتن جایی در ایران بودند. و یکی از اشکال حضور آنها در عرصه فرهنگ تاسیس مدارس بود که دختران هم در آنها امکان تحصیل داشتند. «در سال ۱۸۲۵ میلادی چند صیغ و معلم زن و مرد آمریکایی به ارومیه می‌روند و در آنجا یک دبستان چهار کلاسه پسرانه و دخترانه دایر می‌کنند.» (۳)

هر چند دولت امکان‌هایی برای تاسیس این مدرسه در اختیار آنها قرار می‌دهد اما این به معنای حمایت و پشتیبانی از آنها نیست و یکی از شروط آنها این است که مسلمانان را به این مدرسه راه ندهند.

و تنها ۴۰ سال بعد است که زنان و دختران مسلمان هم امکان راه‌یابی به این مدارس را می‌یابند. و در سال ۱۲۹۰ شمسی دو آموزشگاه دخترانه در تهران تاسیس می‌شود که آمریکاییان و فرانسویان مقیم تهران دایر کرده بودند. با تاسیس این مدارس در وضعیت حجاب زنان هم تغییراتی بوجود آمد. یعنی چاقچور و روبنده از بین می‌رود و تنها چادر و پیچه برجای می‌ماند که با آن تنها نیمی از صورت زنان پوشیده می‌ماند.

با مرگ ناصرالدین شاه به تعداد مدارس دخترانه افزوده می‌شود و مدارس جدید به بیداری افکار و آزادی اندیشه زنان کمک می‌رسانند. یکی از عرصه‌های تلاش جدی زنان در این دوره باز کردن مدارس و توجه به مسئله آموزش زنان است و آغاز کار هر مدرسه همراه با خشم و فتوای روحانیان علیه آن است. حضور این مدارس در آگاهی زنان و

از تجربه‌ها بیاموزیم

شیرین فامیلی

این مقاله توسط خانم شیرین فامیلی از شرکت‌کنندگان در کنفرانس سالانه بنیاد پژوهش‌های زنان،

برای درج در نشریه راه آزادی ارسال شده که برداشت و ارزیابی شخصی ایشان از جریان کنفرانس است.

به نظر می‌رسد ایندلیل انتخاب یک محل نامناسب برای کنفرانس را توجه نمی‌کند. امکانات محل برای حدود ۳۰۰ نفر شرکت‌کننده محدود بود. سالن اصلی اگرچه گنجایش این تعداد را داشت اما نه از تهویه حد‌اقبل برخوردار بود و نه از امکانات جنبی دیگر. بطوریکه بسیاری از شرکت‌کنندگان مجبور بودند متناوباً از جلسه خارج شوند و بنابراین نتوانند برنامه‌ها را دنبال کنند. جلسه انتقاد و بررسی کنفرانس نیز در سالن غذاخوری و بحالت ایستاده و با عجله برگزار شد و عملاً نتیجه‌گیری از آن و امکان طرح نظرات و پیشنهادات محدود بود. تنظیم برنامه‌ها نیز معضل دیگر کنفرانس بود. تراکم تعداد سخنرانها (بیش از ۱۳ مطلب بلند در فرصتی کم)، فشرده‌گی محتوای مطالب و نبودن مجال بحث و تبادل نظر، شنوندگان را از نفس می‌انداخت.

۲ - مدیریت ضعیف جلسات - با توجه به اینکه شرکت‌کنندگان کنفرانس دارای گرایش‌های کاملاً متفاوت بودند، یک مدیریت خوب می‌توانست با ایجاد فضای سالم بحث، زمینه را برای برخورد سازنده و خلاق نظرات فراهم سازد. اما ناتوانی کمیته برگزارکننده موجب شد که کنفرانس عملاً به یک اکثریت خاموش و یک اقلیت جنجال‌برانگیز تقسیم شود. یکی از دلایل این وضع عدم تفاهم و هماهنگی بین خود اعضای کمیته برگزارکننده بود. نمونه دیگر از مدیریت نامناسب برنامه‌ها سرنوشت مطلب جالبی بود که از آزاد تهیه کرده بود. اما خود او به علت بیماری نتوانست بود در کنفرانس شرکت کند. این مطلب به دلیل اینکه خواننده احاطه کافی بر آن نداشت، به نحو نامناسبی به کنفرانس ارایه شد و متأسفانه متن آن نیز از قبل تکثیر و پخش نشده بود.

در مورد جنجالی هم که بر سر سخنرانی خانم لاهیجی و پاسخ دادن و یا ندادن ایشان به سئوالات برپا شد، علت اصلی ضعف مدیریت بود. این توصیه که در سؤال از سخنران جانب احتیاط رعایت شود، نه خواست خانم لاهیجی، بلکه خواست کمیته برگزارکننده بود و سرانجام موضع صریح خود سخنران و اعلام اینکه آماده است به هر سئوالی پاسخ دهد به این بحث پایان داد.

۳ - مسئله دیگری که جنجال بسیاری در کنفرانس ایجاد کرد اهدای لوح سپاس به خانم مهرانگیز دولتشاهی بود. من با قلدردانی از زنانی که خدمات برجسته اجتماعی، فرهنگی و پژوهشی و یا در سایر زمینه‌ها دارند، توسط بنیاد پژوهش‌ها مخالف نیستم. اما محتوا و چگونگی این قلدردانی را که به شکل «اهدای لوح سپاس به زن برگزیده» انتخاب یک نفر در هر سال برای قلدردانی که مقداری جنبه سبلیک هم می‌یابد، خواه ناخواه نمی‌تواند برای زنان ایرانی که در عرصه‌های بسیار متنوع و متفاوتی دارای شایستگی‌ها، کوششها فداکاریها و مبارزات برجسته‌اند قابل پذیرش باشد. چه خوب است که هر سال تعداد بیشتری از زنان در زمینه‌های مختلف و بر اساس ارزشهایی که نیازمند تاکید روی «برگزیده» بودن نباشد به کنفرانس معرفی شوند و مورد قلدردانی قرار گیرند. نگاه انتقادی به کنفرانس هشتم بنیاد پژوهش‌ها را باید در جهت کاربست تجربه‌ها برای برگزاری کنفرانس‌هایی بهتر تلقی کرد. و این بهیچوجه نافی از ارزشهای این کنفرانس نیست.

از ذکر یک نکته دیگر نیز نمی‌توان چشم‌پوشید و آن اینکه در این کنفرانس جای خالی تعدادی از فعالان بنیاد بروشی محسوس بود. فعالانی که خود از موسسان بنیاد پژوهش‌های زنان بوده‌اند و بخش مهمی از دست‌آورد های پژوهشی و انتشاراتی بنیاد سازماندهی کنفرانس‌ها سرهون زحمات آنهاست. امید که با حل اختلافات موجود و ایجاد تفاهم بین مسئولان، کنفرانسهای آینده بتواند از مجموعه نیروها و ظرفیت‌های بنیاد برخوردار باشد.

عرب آمده یا خواسته‌های زن ایرانی و سنن و قواعد ایران توانسته است انجام یابد. و بدیهی است که این افکار نه تنها در زندگی اجتماعی زنان که در زندگی شخصی و خانوادگی شان هم تاثیر گذاشته است و تغییراتی در ساختار و نهاد خانواده ایجاد کرده است. که خود در بخشی دیگر می‌گنجد. و دیگر اینکه ارائه تصویری از زنی عربزده که تصویری به اینتال کشیده شده است در عمل مخدوش کردن نقش و تاثیر است که عرب در روند تجددگرایی در مسئله زنان داشته است.

- ۱ - مجتبی مینوی، تاریخ و فرهنگ
- ۲ - کسروی، تاریخ مشروطه
- ۳ - غلامرضا انصاف پور، قدرت و مقام زن در ادوار تاریخ
- ۴ - عبدالحسین ناهید، زنان در ایران در جنبش مشروطه
- ۵، ۶، ۷ - یحیی آرین پور، از نیما تاروزگار ما

هشتمین کنفرانس سالانه بنیاد پژوهش‌های زنان ایران که امسال در پاریس برگزار شد، تجربه دیگری از تلاش مستقل زنان ایران برای شناخت مسائل و مشکلات خودشان و آگاهی از دیدگاهها و فعالیتهای مختلف فکری و فرهنگی در جنبش زنان بود. به عنوان یک تجربه دیگر می‌توان گفت که کنفرانس هم از نقاط قوت برخوردار بود و هم از نقاط ضعف. و این البته طبیعی است. اما مهم اینست که در نقد و بررسی نتایج آن همه جنبه‌ها مورد توجه قرار گیرد و از برجسته کردن جوانب مثبت و توجیه جوانب منفی این تجربه پرهیز شود. متأسفانه بازتاب کنفرانس در برخی نشریات از این نقصان به دور نبود و به جای برخورد جدی و سازنده با نقاط ضعف کنفرانس، گزارشهایی که بیشتر جانبداری برگزارکنندگان بر آن مسلط بود به چاپ رسید.

از نقاط قوت کنفرانس شروع می‌کنم که با هر شرکت‌کننده‌ای تماس داشتم بر آن تاکید داشت:

۱ - استقبال چشمگیر از کنفرانس و شرکت‌گرایهای کاملاً متفاوت فکری و تیپ‌های گوناگون اجتماعی در آن. از جمله دلایل این استقبال یکی موضوع کنفرانس یعنی «فمینیسم و جنبش زنان» و دیگری محل برگزاری کنفرانس بود. شرکت فعال در بحث‌ها و برخورد گسترده و گاه شدید نقطه نظرها بار دیگر ثابت کرد که موضوع فمینیسم و برداشت‌های مختلف از آن برای ما زنان ایرانی چه در داخل و چه در خارج از کشور موضوعی پرچاپه است که جا دارد سمینارها و کنفرانس‌های بیشتری به آن اختصاص یابد. انتخاب اروپا بعنوان محل کنفرانس نیز به دلیل ترکیب اجتماعی و گرایش‌های فکری متنوع ایرانیان مهاجر در اروپا و ارتباط گسترده‌تر آنها با ایران از مزایای کنفرانس بود و بسیاری تا کنون موفق به شرکت در هیچیک از کنفرانسهای قبلی نشده بودند را به شهرک دانشگاهی کرتی در حومه پاریس کشاند.

۲ - ارائه چند مطلب پژوهشی در زمینه فمینیسم به کنفرانس که در این رابطه باید از سخنرانی شهرزاد مجاب زیر عنوان «دولت زنان و نظم نوین جهانی» و مطلب «آزاد آزاد زیر عنوان «اسلام در برابر فمینیسم» نام برد. این سخنرانها که به نقد برداشتهای مختلف از فمینیسم در جنبش زنان ایران از زوایای متفاوت پرداخته بود بحث‌های زیادی را برانگیخت (با وجود اینکه مطلب «آزاد آزاد» به دلیل عدم حضور او خوب هم به کنفرانس ارائه نشد) و چون زمان لازم برای این بحث‌ها در برنامه کنفرانس پیش‌بینی نشده بود، خارج از جلسات و در فرصت‌های کوتاه استراحت مشغولیت بسیاری از شرکت‌کنندگان شده بود. می‌توان گفت که این دو سخنرانی تنها مطالبی بودند که با کیفیتی پژوهشی و در ارتباط مستقیم با موضوع کنفرانس یعنی فمینیسم ارائه شدند و از این نظر کنفرانس دچار نبود بحث تحلیلی و تئوریک بود. گزارش جالب شهلا لاهیجی از ایران زیر عنوان «زنان و کتاب» که به روی آوری قشر قابل توجهی از زنان به انتشار کتاب در ایران پرداخته بود نیز بحث زیادی را برانگیخت.

بویژه باید از میزگرد مربوط به زندانیان سیاسی یاد کرد که با گزارش‌های تکان دهنده چند زن زندانی سابق و سخنرانی موفق و موثر ژاله احمدی در این زمینه، فضایی زنده و مرتبط با ایران به کنفرانس بخشید و از برنامه‌های خوب کنفرانس بود.

متأسفانه همین سخنرانی‌ها نیز در گزارش‌های منتشره تنها مورد اشاره کوتاه و تیزتر قرار گرفت و استقبال وسیع شرکت‌کنندگان از آنها با قوت نیافت.

و اما نقاط ضعف کنفرانس

۱ - نارسایی در سازماندهی چه از نظر محل برگزاری و چه تنظیم برنامه‌ها. طبق گزارش مسئولان بنیاد ابتدا قرار بوده است که کنفرانس در یکی از تالارهای دانشگاه سوربن برگزار شود که به دلیل محدودیت زمانی دانشگاه و نیز اختلاف نظر مسئولان با برگزارکنندگان پاریس، محل کنفرانس به شهرک کرتی منتقل شده است.

«در روزنامه ایران جوان که ارگان رسمی جمعیتی به این نام بود و اعضای آن یک عده جوانان فرنگ دیده و از اروپا برگشته بودند که بعدها کارهای حساس مملکت را در دست گرفتند. مبارزه پیگیر و شدیدی بر ضد حجاب تحت عنوان «نامه‌های بانوان» آغاز گردید. بیشتر این نامه‌ها به امضای یک بانوی فرضی فرانسوی مقیم تهران بود که برای دوستش به پاریس فرستاده می‌شد.» (۶)

در سال ۱۳۱۳ رضا شاه در سفری به ترکیه با وضعیت زنان در آنجا آشنا شد و از همانجا به فکر مسئله کشف حجاب در ایران افتاد و آن را بلافاصله به‌مورد اجرا گذاشت. در هفده دی ماه ۱۳۱۴ شاه با ملکه و شاهدخت‌ها که همه بی‌چادر بودند در جشن فرهنگی دانشسرای تهران حضور یافتند و پس از استماع خطابه خانم تربیت دستور رفع حجاب را صادر و به وزرا و نمایندگان مجلس و امرای ارتش فرمان داد که از او پیروی کرده همسران خود را بی‌چادر در مراسم شرکت دهند. (۷)

تاثیر غرب در مسئله زنان و تجددگرایی مثبت بوده است و اینکه در ابتدا در واقع چاره‌ای بجز الگو برداری و دنباله‌روی وجود نداشته است و به تدریج تداخل و تطبیق افکار از

پنجره‌ای به جهان مدرن

علی امینی

تاریخ ورود سینما به ایران کمابیش مصادف است با برخورد جامعه ایران با مدرنیته و «ثبت حقوقی» آن با صدور فرمان مشروطیت (۱۴ مرداد ۱۲۸۵). در میان مظاهر زندگی مدرن سینما رسانه‌ای بود که بهتر و بیشتر از هر پدیده دیگری «روح مدرنیته» را بازتاب می‌داد. سازوکار تکنیکی سینما، جنبه همگانی و سرشت جادویی آن، از چنان نیروئی برخوردار بود که لاجرم شوق و شگفتی تماشاگران را برمی‌انگیخت. سرگذشت سینما در میهن ما به طرزی نمادین با سیر مدرنیته در این جامعه پیوند خورده است.

می‌دانیم که جامعه سنتی و مهم‌ترین پاسداران آن -روحانیون- در برابر همه پدیده‌ها و نهادهای مدرن سرسختانه مقاومت ورزیدند. خصوصت با «صنایع اجنبی»، حتی با پدیده‌های «بی‌آزار» و سودمندی مانند برق و واکسن معروف است. چه رسد به رسانه‌ای چون سینما که نقش آن در باز کردن چشم و گوش مؤمنان آشکار بود. سینما نه تنها ساخت «اجنبی» بود، بلکه او را حی و حاضر به میان مسلمین می‌آورد. دریچه‌ای بود که از قلب جامعه سنتی به سوی دنیای مدرن باز می‌شد تا رعایا با چشمان خواب‌آلود خود ببینند که «ملل متمدن»، که از آنها شناختی مبهم، آمیخته به شایعه و خرافه رواج داشت، به راستی کیستند، چه می‌کنند و چگونه می‌زیند. نمادی از حضور زنده و شاداب غرب در دل شهرهای عتیق و خموده شرق.

پس طبیعی است که این رسانه را اول بار یکی از پیروان صدیق جنبش مشروطیت به ایران آورده باشد. در واقع تاریخ سینما در میهن ما از روزی آغاز شد که مرد میهن‌دوست و آزادیخواهی به نام میرزا ابراهیم خان صحافی‌اشی سالی قبل از اعلام مشروطیت یک «دستگاه ماشین سینه‌موتوگراف» به کشور وارد کرد و مردم را به تماشای آن فراخواند. باید تأکید نمود که آنچه مظفر الدین‌شاه چند سال پیش از این به مباشرت «عکاسی» خود از فرنگ سوغات آورده بود، چیزی جز اسباب تفننی شاهانه نبود، که ربطی به «رسانه سینما» نداشت. همین اقدام صحافی‌اشی (همگانی کردن افزاری که شاه و اشراف آن را در انحصار خود دانسته و خواسته بودند) خود اقدامی بود مدرن.

این نیز بس بامعنی است که اولین ضربه بر نهال نوپای سینما به دست پرچمدار «مشروعیت» در برابر مشروطه‌خواهی فرود آمد. به شیخ فضل‌اله نوری خیر رسیده بود که در خیابان چراغ‌برق تهران مردی «مرتد و منحرف» مردم مسلمان را به اتاقکی تاریک می‌برد و به آنها عکس زنان بی‌حجاب نشان می‌دهد، زنانی که زنده هستند و حرکت می‌کنند و اطوار می‌ریزند و دل می‌برند! شیخ نیز بی‌درنگ به ادای «تکلیف شرعی» خود برخاسته بود.

(شرح واقعه یادآور شعر ظریف ایرج میرزا است:

ارباب عمام این خبر را / از مخبر صادقی شنیدند
گفتند که واشریعتا خلق / روی زن بی‌نقاب دیدند
آسیمه سر از درون مسجد / تا سردر آن سرا دویدند...)

فرجام این لشکرکشی آشکار بود: سالن سینما خراب شد و اموال صحافی‌اشی به یغما رفت؛ خود او را نفی بلد کردند، تا چند سال بعد در غربت و آوارگی دق مرگ شود.

بدین ترتیب کار این اولین سالن سینما بیش از یک ماه دوام نداشت، امر مرد با فداکاری خود راه را گشوده بود. پس از اعلام مشروطیت به همه کسانی چون مهدی خان روسی و اردشیرخان ارمنی سالنهای بیشتری گشایش یافت و کسب و کار سینما رواج گرفت. فیلمها عمدتاً از روسیه می‌رسیدند و تماشاگران اقلیتی از روشنفکران متجدد و سنت‌شکن بودند.

توده مردم با سینما میانه‌ای نداشت. روحانیت سینما را «تحریم» کرده و با پیروان خود دوری از آن را توصیه نموده بود. نه تنها نفس سینما «حرام» بلکه نوع بهره‌برداری از آن نیز «عین فساد» بود زیرا برای تماشای آن زن و مرد در سائنی تاریک کنار هم می‌نشستند. نخستین سینماداران برای خشتی کردن این قبیل حملات قشویون چاره‌بی‌مانندی اندیشیدند، و آن اختصاص چند سالن سینما به بانوان بود. گفته شده است که مردان «هرزه» هم به زودی با این سالن‌ها راه باز کردند!

حاکمیت خاندان پهلوی البته به گسترش سینما یاری رساند، اما در این دوران بر سینما همان رفت که بر سایر مظاهر مدرنیته. رضاخان برخلاف روحانیت -شاید به‌رغم روحانیت- با سینما موافق بود و حتی مایل بود که -طبق معمول با قلدری- به رواج سینما کمک کند. گفته‌اند که مأموران او مردم را درخیابان شکار میکردند و به زور به سینما می‌فرستادند تا عوام الناس به چشم خود ببینند که در سینما از اشیاع و اجنه خبری نیست!

«تجدد» دلخواه رضاخان، تجدیدی بود مهارشده و قابل هدایت. او از طرفی رشد و شکوفائی سینما را می‌خواست و از طرف دیگر غول «معیزی» را به جانش انداخته بود تا پا از گلیم خود دراز نکند. در این وضعیت تعارض‌آمیز (پارادوکس) سینما از مجرائی دیگر به دام سنت گرفتار آمد. رسانه مدرن از «جوهر مدرنیته» تهی شد. در این دوران هرگونه تلاشی برای پی‌ریزی یک صنعت سینمای ملی به شکست انجامید.

سینما که از جانب روحانیت تحریم شده بود چندین دهه به روی مردم باایمان بسته ماند. در سراسر کشور هر جا که تعصب مذهبی فرمان می‌راند، سینما غایب بود. به دلیل نفوذ روحانیون حتی بسیاری از شهرستانهای پرجمعیت از سینما محروم بودند. نمونه معروف آن سینمائی است که در سال ۱۳۳۹ در شهر قم گشایش یافت، که درجا تخریب شد و به غارت رفت. آیت‌اله خمینی که در همین شهر پیروان فراوان داشت، برآن بود که سینما «منشأ فساد و فحشا است و... باید به کلی برچیده شود.»

معروف است که دیکتاتورها سینما را دوست دارند. حتی یکی از آنها -ژنرال فرانکو- فیلم هم ساخته است. خمینی هم از این قاعده مستثنی نبود. او هم سینما را دوست داشت و فیلم «گاو» را پسندیده بود. در اولین سخنرانی خود پس از تصرف قدرت نظر تازه‌ای داد که هم ناقص نظریات پیشین خود او بود و هم بدعتی در برخورد سنتی روحانیت شیعه با سینما. او گفت: «ما با سینما و رادیو و تلویزیون مخالف نیستیم... سینما اختراع مدرنی است که باید در خدمت تربیت مردم به کار رود.» او اکنون می‌دانست که ترک سینما نه مفید است و نه عملی؛ و آنقدر باهوش بود که افزایشی را از «رسانه» جدا بگیرد و دریابد که می‌توان آن را به «خدمت» گرفت. بدین سان سینما در برابر آزمون دشوار تازه‌ای قرار گرفت: رسانه مدرن تا کجا می‌توانست در زیر بار کهنه‌پرستی و سنت‌گرایی تاب بیاورد؟ به این پرسش هنوز پاسخی داده نشده، چرا که کشاکش همچنان ادامه دارد.

از سوی دیگر با اعلام «جمهوری اسلامی» سینما در میهن ما سیمای تازه‌ای به خود گرفت. خیل بی‌شماری از مردم برای اولین بار قدم به سینما گذاشتند و سینما به معنای واقعی کلمه رسانه‌ای توده‌گیر شد. تلویزیون که در رسالات علما «استعمال» آن حرام یا مکروه خوانده شده بود، به خانه متدینین هم راه باز کرد. بی‌گمان رفع تحریم از سینما و اعاده حیثیت از آن نقطه عطفی است در برخورد ما با مدرنیته.

کیارستمی:

شاعر ترانه های تصویر

هرمز کی

شورشیخ و پوزشی:

مقاله ای که در زیر می آید، در برگه‌های «ویژه کیارستمی» مندرج در شماره قبیل چاپ می‌شد. اما متأسفانه دیر به دست ما رسید. در اینجا تاگزیریم تنها بخشی از آن را سه نظر خوانندگان برسانیم. با پوزش از آقای هرمز کی.

..اهمیت کیارستمی در این است که پیوسته کوشش کرده است اهمیت خطیری «ساده‌ترینها» را از لایه های روان روانه زندگی بیرون کشد و آنرا به «انسان امروز» نشان دهد. ساده‌ترینهایی که در ساختمان زندگی و شخصیت یک انسان نقش اساسی بازی می‌کنند. ضریان غریزی «رفتن» و برای رفتن، اندیشیدن - و برای رفتن یافتن «هدف» - پیدا کردن «راه»، و اما «ترس» و خطر تهدید و راه‌بندانه‌های چندی آبر زندگی و سرانجام پیروزی بزرگ. زندگی به خودی خود. عباس کیارستمی پیوسته از فیلمهای نخستین گرفته تا به امروز در پی کمک به «خود درمانی» جامعه ایست که در آن زندگی میکند، ولی از آنجا که این مرد هنرمند با این جامعه و هنر آن پیوندی سرشتی و ارگاتیک دارد، سیمای فیلمهای او صمیمیتی شگفت آور را در بیننده به وجود می‌آورد. این صمیمیت به نظر می‌رسد زاینده رندی و خردمندی و صمیمیت سینماگر باشد به عنوان متفکر، متفکری که خود مدعی ست ولی فیلمهای او پرهیزکارانه و بی‌ادعایند. داستان فیلمهای او پیوسته از رایجترین و «پیش پا افتاده» ترین هایتند...

چیستان پایه‌ای کیارستمی زندگی ست. «زندگی و دیگر هیچ» (۱۳۷۰) و «زیر درختان زیتون» هر دو فیلمهایی هستند در ستایش زندگی. زلزله ۱۳۶۹ بخش بزرگی از شمال ایران را ویران کرده. خاک شمار بزرگی از هم میهنان ما را بلعیده است. ایران در سوگ عزیزان مهمان نواز شمال اشک می‌ریزد اما کیارستمی در این خراب آباد دنبال زندگی ست. اگر خاک زنده‌گان را بلعیده اینک دوربین سینماگر خود زندگی زنده را می‌بلعد و بر نوار فیلم ثبت می‌کند. گرچه گاهی بعضی از صحنه های فیلم از دیگر صحنه ها ضعیف تر است، با اینهمه گاهی دوربین «غزلی» ناب از رنگ و نور و معانی می‌سراید. صحنه یافتن کتری از زیر آوار و یا بیرون کشیدن قالیچه‌ای از زیر خاک توسط پیر زن، یا برقراری آنتن تلویزیون بر فراز تپه برای داشتن تصویر توسط بچه ها در فیلم «زندگی و دیگر هیچ» نشانه خیز گرفتن و برتری زندگی بر مرگ است. و عنوان فیلم هیچ چیزی را مگر زندگی به رسمیت نمی‌شناسد!

و اما «زیر درختان زیتون» که شاید بتوان آنرا بخش پسین فیلم نخست دانست، نشانگر این است که نه تنها زندگی ادامه پیدا کرده، بلکه از آنجا که زندگی بوده است و دیگر هیچ. «آنچه» بوده است یعنی زندگی، با سرعتی سرسام آور و آرام نما موقعیت اضطراری مرگ و نیستی را از میان برده و گل نیز رویانده، وضع عادی برقرار شده. پسر و دختر جوانی با کرشمه‌های عاشقانه به هم دل داده‌اند و اینک از میان درختان زیتون می‌گذرند تا عشق بورزند. با این همه این در فیلم به همان اندازه «ناتمام» به نظر می‌رسند که: زندگی نامه‌ای ست که هرگز به پایان نمی‌رسد. در پایان فیلم تماشاگر «پایان» را به رسمیت نمی‌شناسد، البته کیارستمی خود نیز چنین ادعایی دارد. او می‌گوید: «فیلم از آن جهت «پایان» ندارد که می‌خواهد تماشاگر در تخیل و تصور ادامه داستان آزاد باشد...»

و اما «طعم گیلان» نیز در ادامه سخن زندگی ست. پاسخی به «بی چرا» آمدن است، با گفتن «به چرا» زنده بودن. کیارستمی این بار نگار دلنشین زندگی را فیلسوفانه نشان می‌دهد، برای گفتن بودن - ناپودن را - و برای نشان دادن روشنایی - تاریکی را - و برای نشان دادن زندگی - مرگ را و برای نشان داد اختیار - اجبار را - کنار هم می‌گذارد. فیلمساز با این فیلم چنان که عنوان اولیه فیلم نیز بوده «سفری به صبح» می‌کند. این سفر در حقیقت در آمدن از روزمرگی و رفتن به خودآگاهی زندگی و به اختیار زیستن است. زیرا زنده بودن یعنی مرده نبودن. مرده نبودن یعنی آگاهی پیوسته و بی‌گسست به زیستن که معنی ژرف خود را در برابر مرگ بدست می‌آورد. مرگی که می‌تواند آرزو شود، آرزویی که می‌تواند برآورده گردد. و این خود گویی نوعی آزادی ناب!

مردی شاید پنجاه و چند ساله در پی «اسبایی» برای سفری به «صبح» است. او می‌خواهد این آزادی را بیازماید. او می‌خواهد آن بی اختیار آمدنش را با این به اختیار رفتن جبران کند. به اختیار رفتنی که به خودی خود به اختیار ماندن را در خود پنهان دارد. او با پشتکاری غریب در پی کسی یا کسانی می‌گردد که پس از خودکشی او را به خاک بسپارند. سرباز و طلبه‌ای و سپس نگهبان موزه‌ای را برای اینکار پیدا می‌کند. ولی سرباز و طلبه در ضمن پند و اندرز به او کوشش می‌کنند او را از این کار بازدارند. ولی مرد سمج است و حتی به نگهبان موزه پولی نیز بابت دستمزد پیشنهاد می‌کند. نگهبان قول می‌دهد... بی آنکه بدانیم آیا آن مرد خودکشی می‌کند یا نه فیلم بر آسمان آبی صبح پایان می‌گیرد. پایانی که البته پایان نیست.

آیا آن مرد خود را کشته است؟ آیا نفس زندگی مرگ را گریزانده؟ پایان فیلم هر چه که باشد در نهایت فیلم، که فیلمی ست درباره زندگی و نه مرگ تفاوتی نمی‌کند. کیارستمی خود به گزارشگر روزنامه لیبراسیون (۹۷، ۵، ۱۹) می‌گوید: «فیلم از خودکشی سخن نمی‌گوید، سخن فیلم این است که به ما یادآوری کند که زندگی هست، به همان گونه که چکامه‌های عمر خیام مرگ را جلو چشم ما می‌آورند. این همان لحظه‌ای است که باید به زندگی فکر کرد.»

کیارستمی خود «طعم گیلان» را خارج از «قانون» و کلیشه می‌داند و ساختن آن را خطرناک. ولی از آنجا که پیروزیها پیوسته در آن سوی «پهل خطر» قرار دارد - کیارستمی نیز با جرات خطر کرد و به پیروزی رسید.

عباس کیارستمی شاعر رند ترانه های تصویر کشور ماست، نخستین نخل طلایی سینمای ایران بر او و بر این سینما فرخنده باد.

تهیه و تنظیم از محسن حیدریان

آغاز ریاست جمهوری محمد خاتمی

در حالی که موضوع ترکیب کابینه رئیس جمهور جدید و نیز «نگرانی از عقب نشینی وی در برابر فشار های تحریمی جناح راست» طی چند هفته به یکی از اصلی ترین مسائل محافل سیاسی و مطبوعاتی ایران تبدیل شده بود، محمد خاتمی بطور رسمی کار خود را آغاز کرد. در حکم تنفیذ ریاست جمهوری که از سوی رهبر جمهوری اسلامی خامنه ای تدوین و توسط رفسنجانی به محمد خاتمی سپرده شد، تاکید شده است که: «این حکم تا زمانی معتبر است که رئیس جمهور جدید به تعهدات خود یعنی راه اسلام و ایستادگی در برابر دشمنان مستکبر ادامه دهد.» خامنه ای همچنین تحلیل گرانی را که خاتمی را فردی روشنفکر و لیبرال می نامند، ساده لوح نامید. رفسنجانی در آخرین سخنرانی مطبوعاتی خود تاکید کرد که در سمت رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام همچنان در مدار رهبری حکومت باقی خواهد ماند.

اما خاتمی به هنگام دریافت حکم ریاست جمهوری خود بار دیگر بر وعده های انتخاباتی اش تاکید کرد و گفت که از امروز دوره جدیدی در مدیریت اجرایی کشور آغاز می شود. وی افزود که راه طولانی و دشواری را در پیش رو دارد و در راه اجرای برنامه های نیازمند اندیشه والای تمام صاحب نظران و دانشمندان کشور است.

یکی از نکات مهم سخنرانی خاتمی حمایت وی از انقلاب مشروطیت بود که در تاریخ جمهوری اسلامی امری کم سابقه است. وی به نقش و حضور مردم در صحنه و تاثیر آنها در روند تصمیم گیریها تاکید کرد و نیاز دولت خود را به همه مردم، زنان و جوانان ایران برجسته ساخت. وی بر نکاتی چون حاکمیت قانون، مساوی بودن حکومت کنندگان و حکومت شوندهگان در برابر قانون، ایجاد و توسعه فرصتهای مساوی برای زنان و مردان و جوانان، تشویق نظرات متفاوت و منتقدانه، ایجاد فرهنگ مبادله و مباحثه و پذیرفتن انتقادات صالح انگشت گذار و گفت حکومت باید در این امور الگو و پیشتاز باشد. وی اصلاحات پیش روی دولت را وسیع و بزرگ توصیف کرد. به مناسبت آغاز ریاست جمهوری خاتمی گردهمایی های ویژه ای شکل گرفت و گروههایی از هنرپیشگان و دست اندرکاران سینمای ایران، جلوی دهها سینمای تهران به استقبال مردم رفته و ضمن عرض تبریک به آنها گل و شیرینی دادند. اما محافظه کاران در هیچ یک از این مراسم شرکت نکردند. روزنامه های هوادار جناح محافظه کار نظیر رسالت و کیهان با حملات شدید به چهره هایی که در انواع فهرستهای مطبوعات تهران بعنوان وزیران دولت خاتمی به چاپ میرسیدند تلاش کردند که از ورود وزیران اصلاح طلب به کابینه جدید جلوگیری کنند. در میان کسانی که بیش از همه زیر حمله جناح راست قرار گرفت عطاء اله مهاجرانی است که به انواع «گناهان» سیاسی نظیر طرفداری از گفتگوی علنی با ایالات متحده آمریکا و نیز تشکیل و آزادی احزاب سیاسی متهم گردید. مهاجرانی از جمله معتقد است که: «قطار انقلاب در هر ایستگاه بجای اینکه عده ای را پیاده کند باید آنچنان باشد که بیشترین نفرت را بسوی خود جلب کند.» از سوی دیگر مرتضی حاجی رئیس ستاد تبلیغاتی انتخاباتی خاتمی که از نزدیکان وی محسوب می شود اعلام کرد که: «نمایندگان محافظه کار در مجلس که اکثریت دارند بارها به خاتمی پیغام دادند که برخی از افراد را برای وزارت پیشنهاد کنند چون آنها رای اعتماد از مجلس نخواهند گرفت.»

شهردار تهران کرباسچی نیز که مورد حملات شدید جناح راست بود در یک کنفرانس مطبوعاتی گفت: «دستگیریهای اخیر در شهرداری تهران یک حرکت سیاسی است تا بر انتخاب کابینه تاثیر بگذارد.» وی گفت که: «یکی از نمایندگان جناح راست مجلس چند روز قبل از دستگیری مدیران شهرداری تهران از نقشه دستگیریها کاملا اطلاع داشته در حالیکه وی بعنوان مسئول این ارگان کاملاً بی خبر بوده است.» کرباسچی افزود که: «جناحی که در انتخابات رئیس جمهوری شکست فاحشی خورده است مجدداً کارهای تخریبی خود را آغاز کرده است.»

کارنامه هشت ساله رفسنجانی از چند نگاه

در آخرین روزهای پایانی ریاست جمهوری رفسنجانی بخش مهمی از برنامه های رسانه های گروهی دولتی به تجلیل از وی بعنوان «سردار بزرگ سازندگی» اختصاص یافت. مطبوعات و نمایانندگان میثاقی و مطالب زیادی درباره «راه اندازی بسیاری از کارخانجات، پالایشگاهها، سد ها و نیروگاهها» منتشر کردند و موفقیت های وی در «سیاست خارجی و افزایش قدرت و توان ایران در منطقه» را مورد توجه ویژه قرار دادند. رفسنجانی در چند سخنرانی که بمناسبت پایان دوران ریاست جمهوری اش برگزار شده بود، از نتایج کار خود در راه سازندگی ایران رضایت کرد. اما از سوی دیگر نشریات و محافل چپ اسلامی، کارنامه رفسنجانی را بویژه از زاویه افزایش شدید شکاف طبقاتی، بیکاری و فقر مورد سوال جدی قرار دادند.

هفته نامه مبین در یک مقاله مفصل انتقادی نمونه هایی از نارساییها و بحرانهای موجود در بخش های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را برشمرد و ارزشهای آرزمانی مورد

نظر در این بخش ها را نامحقق خواند. مبین نوشت: «در دوران ریاست جمهوری ایشان گرج گامهای بزرگی در راه توسعه صنعتی کشور برداشته شد، با اینحال فاصله طبقاتی به شکل فراگیری افزایش یافت و روحیه مصرف گرایی و تمایل به زندگی لوکس بیش از پیش گسترش یافت. انواع و اقسام تبلیغات رنگین تلویزیونی، مطبوعاتی، خیابانی، بزرگراهی، اتوبوسی، تاسیس مدارس غیرانتفاعی و دانشگاه آزاد، تشویق و ترغیب پولداران و ثروتمندان به خرید خودروها، باغها و خانه های چند ده میلیونی از یکسو و افزایش غیرقابل انکار اختلاس ها و تورم و گرانی و سوء استفاده های مالی از سوی دیگر حاصله توسعه صنعتی را دست کم و در کوتاه مدت یا علامت سوال مواجه کرده است... در همین تهران بزرگ که شهرداری اش می کوشد آژرا الگوی مناسب بلاد اسلامی معرفی کند در شرایطی که برج های شیشه ای کلان قیمت ساخته می شود، چه بسا خانواده هایی به سر می برند که بدلیل نداشتن سرپناه مجبورند در گوشه خیابان خوابند. یا بنوشته هفته نامه ارزش ها «برای تهیه یک ودیعه مسکن سرپرست خانواده مجبور است کلیه هایش را بفروشد.»

اعتصاب غذای زندانیان سیاسی

بر اساس اطلاعاتی که کانون زندانیان سیاسی ایران در تبعید و جمعیت دفاع از زندانیان سیاسی و همچنین چند سازمان سیاسی دیگر اعتصاب غذای زندانیان سیاسی که در زندانهای شیراز، اصفهان، تبریز، اهواز و اربن تهران ابعاد گسترده ای یافته بود، سرانجام پایان یافت. بر اساس اطلاعاتی که منابع گوناگون پنج نفر از زندانیان اعتصابی که به سازمانهای مجاهدین خلق، راه کارگر و فدائیان اقلیت تعلق داشتند در این اعتصاب جان خود را از دست دادند. بر اساس این گزارشات هفت نفر اعدام شده و گروهی نیز ناپدید گردیده و تعدادی از زندانیان سیاسی تبریز به زندان اوین منتقل شده اند. خواست زندانیان کاهش فشار و شکنجه و بهبود وضعیت رفاهی زندانها بوده است. گزارشات نشان میدهد که اعتصاب غذای زندانیان سیاسی بدون دستیابی به خواسته هایشان به پایان رسیده است. مطبوعات مستقل ایران و نیز سازمانهای جهانی حقوق بشر و عفو بین المللی گزارشی درباره این اعتصاب و قربانیان آن انتشار ندادند.

مهم ترین مشکلات جوانان کشور

شورای عالی جوانان که نهادی وابسته به ریاست جمهوری است اخیراً نتایج یک پژوهش آماری درباره مسائل و خواسته های جوانان کشور را منتشر ساخت. بر اساس این پژوهش آماری ۵۳ درصد جوانان در ایران مشکل اشتغال و بیکاری را بعنوان عمده ترین مشکل خود میدانند. مشکل دوم جوانان ایران را ازدواج تشکیل میدهد. ۲۷ درصد ازدواج را مشکل اصلی خود میدانند. ۲۷ درصد مشکل آموزش و تحصیل و ۲۶ درصد مشکل مسکن را بعنوان اصلی ترین دشواری خود عنوان کرده اند.

دو برخورد متمایز به ثروت اندوزی غیرقانونی

مطبوعات و مسئولین جمهوری اسلامی به پیدایش یک قشر نوکیسه جدید بجای گروه متمول دوران شاه که از راههای غیرقانونی به ثروتهای نجومی دست یافته است، بیش از گذشته تاکید می ورزند. این موضوع چنان حدت یافت که اخیراً خامنه ای از مجلس و دولت و دستگاه قضایی خواست که «از انباشت ثروتهای حرام جلوگیری کنند، زیرا افراد این طبقه جدید که به هیچ حدی از حدود شرع و قانون پایبند نیستند با امکانات فراوانشان می توانند مسیر سازندگی را منحرف کنند.» اما در کارزاری که در مطبوعات کشور علیه رواج فساد مالی، رشوه خواری و انتقاد به طبقه نوکیسه ایران برپا گردیده است، بروشنی می توان دو گرایش جداگانه در مبارزه با ثروت اندوزیهای غیرقانونی را تشخیص داد.

نشریات جناح محافظه کار نظیر رسالت و کیهان انگشت تقصیر را بسوی دولت رفسنجانی و تکنوکراتها نشانه رفتند و بویژه شهردار تهران را به شدت زیر حمله گرفتند. کیهان نوشت که: «فلان شهرداری در ازاء دریافت سهم قابل توجه از یک سرمایه دار فاسد، حتی قانون و مقررات ساخت و ساز را تغییر می دهد.» روزنامه رسالت نوشت: «از آنجایی که انتقال اعتبارات سازندگی و اعمال ضوابط قانونی توسط کارگزاران نظام صورت می گیرد طبعاً این قشر بیش از دیگران در معرض ابتلاء به بیماری حرام خواری و انباشت ثروت های بادآورده است.» مطبوعات میانه رو در مقابل به مبارزه با «قارونهای نوظهور» تاکید می کنند. روزنامه اطلاعات در این خصوص نوشت: «مقابل با ظهور قارونها باید از ارتفاعات شروع شود نه اینکه باز هم کاسه کوزه ها سر آفتابه دزد ها شکسته شود. مسئولین باید بدانند واقعا میلیاردرها کیستند و اسناد تقدینه ها و مستغلات کلان در کجاست. روزنامه اطلاعات از آنها که انرژی خود را صرف درگیری با افراد خلافکار در کوچه و خیابان می کنند خواست که اولویتهای مهم را برای مقابله با ثروت اندوزی غیرقانونی قابل شوند، وگرنه در عرصه عمل باز هم صف آفتابه دزد ها با اقتدر طولانی شده که قارونهای آفتابه دزد بتوانند کاروان شتر را با بارش بردارند و بگریزند.»

یک گزارش درباره حزب کمونیست کارگری و پاسخ آن

«نگاهی از درون به حزب کمونیست کارگری» تیتیر مقاله ای است که به قلم نویدی پور در نشریه نهمین شماره ۴۲ درباره تاریخچه، هویت و عملکرد این حزب روایت شده است. روایتگر گزارش مفصلی درباره رهبری این حزب و از جمله منصور حکمت (ژوین رازانی) و بیوگرافی سیاسی اش و نیز روند شکل گیری یکی از جریانهای خط ۳ و وحدت کومله با گروه سمن (گروه منصور حکمت) و تشکیل حزب کمونیست ایران و سپس انشعاب کومله و برپایی حزب کمونیست کارگری در سال ۱۹۹۲ به رشته تحریر درآورده است. گزارشگر با ارائه داده های گوناگون تاکید می کند که: «خود بزرگ بینی و خود محور بینی این جریان که هیچ تناسبی با توان سیاسی - نظری و نیروی اجتماعی آن ندارد، سبب هرچه بیشتر

منزوی شدن و سر را در لاک خود فروبردن آن شده است.» می نویسد: «چنان تبلیغات دروغینی درباره فعالیتهای خود ارائه داده اند و اقتدر مطالب خلاف واقع در نشریاتشان چاپ کرده اند که تشخیص واقعیت برای خواننده ای که اطلاع نزدیکی از قضیه نداشته و تنها از دور مسئله حزب را تعقیب میکرده و در ضمن به روشهای کار این افراد هم آشنا نیست برآستی دشوار است. این همه از صدقه سر منصور حکمت، قطب فرقه می باشد که به عتد خانوادگی همیشه بدنبال بزرگ کردن هیچ و اظهارات فاقد تناسب می باشد. اسامی متعدد از قبیل شورا ها و فدراسیونها و سازمانهای کارگری و غیره که از طرف لین جریان عنوان شده و در ویرتین های خارج کشور حزب کمونیست کارگری ایران به نمایش گذاشته می شود... تشکیلاتهای کاغذی چند نفره هستند و در کل تعداد ثابتی آدم هستند که به اقتضای موقعیت در هر کدام از این تشکلهای حضور بهم میرسانند... معرکه گرفتن با نیروی عظیم کارگران در شهرهای ایران و سختگویی کارگران بودن از طرف منصور حکمت که در همه ایران شش نفر کارگر و زحمتکش را به نام و با قیافه نمی شناسد، دیگر به راستی رقت انگیز است.» گزارشگر در پایان تاکید کرده است که: «آنچه بغایت خطرناک بنظر میرسد این است که در این نظریات برخلاف ادعا های بلند بالا در دفاع از آزادی و دموکراسی، اعتقاد جدی این نیرو را به زورگویی و جبر در حل مسائل مختلف اجتماعی می توان مشاهده کرد که حاکی از گرایش افراطی و دیکتاتور منشا نه است.»

جمهوری اسلامی و تحولات برگشت ناپذیر در ایران

تحلیل برخی از نکات اساسی انتخابات ریاست جمهوری در کانون توجه علمی سپهر در شماره ۳۰ نشریه پوشش قرار گرفته است. در این مطلب از جمله آمده است: «در اپوزیسیون برانداز، سازمان مجاهدین از اساس شرکت گسترده مردم در انتخابات را نفی کرد و همان سازی را نواخت که از خرداد شصت و آغاز مبارزه قهرآمیز علیه جمهوری اسلامی همواره به آن عادت کرده بود. یعنی دیدن واقعیات از زاویه ای که استراتژی مبارزه قهرآمیز آنها را توجیه می کند... دیگر نهادها و شخصیت های اپوزیسیون برانداز عمدتاً به تکرار تحلیل ها و نظرات به اصطلاح «اپوزیسیونل» پرداختند و کمتر به نقاط ضعف در دیدگاهها و عملکردهای خود اشاره کردند. غالباً گفته شد: «رای گسترده مردم رای اعتراضی به نظام بود.» نویسنده در ادامه می نویسد: «یکی از برجسته ترین نکاتی که در تحلیل انتخابات اخیر باید مورد توجه قرار گیرد، نفس تعیین کننده اختلافات جناحی در حکومت در ایجاد شرایط مناسب برای حضور مردم در صحنه بود... طرح مباحث قانونگرایی و جامعه مدنی اقدامی است که در این راستا که به ابتکار و توسط جناحهایی از جمهوری اسلامی که خواهان انجام تغییراتی در سیستم و مناسبات جاری در جامعه هستند صورت گرفته است. البته تردیدی نیست که این جناحها تعبیر و گسترش خود را از این مفاهیم دارند و آنچه مسلم است اینکه آزادی سیاسی مورد نظر این جناحها کماکان نهادهایی را دربرمی گیرد که در چهارچوب «جمهوری اسلامی» می گنجند. اما از سوی دیگر چندان دور از انتظار نیست که جزم گرایی سنتی ها برای تکنوکراتهای جمهوری اسلامی نیز غیرقابل تحمل شده باشد. برای بسیاری از آنها تکرار شعارهای انقلابی، ادامه سبزه جویی با دیگر دولتها و منزوی ماندن کشور دیگر روند مطلوبی نیست... پدیده دیگر استقبال مردم از یک نامزد روحانی است که توانست با طرح مطالبات آنها، حمایت گسترده ای را به سمت خود جلب کند. این امر حاکی از دو واقعیت اساسی است. یکم آنکه مردم نسبت به انجام تحولات اجتماعی برخوردار واقعی دارند... چندان در بند آن نیستند که چه کسانی ابتکار انجام اصلاحات اجتماعی را در دست دارند بلکه خود تحول برای آنها اهمیت دارد. حتی برای بسیاری این تصور وجود دارد که اتفاقاً این تحولی عملی تر و امکان پذیر تر است که برای انجام آن توسط جریانی در درون حاکمیت باشد تا آنکه کسانی از بیرون مدعی انجام اصلاحات مسالمت آمیز در جامعه شوند. دوم آنکه برخلاف تصورات ذهنی جریانهایی سنتی اپوزیسیون، مردم در انتظار اقدام جریانهایی سیاسی برانداز و دیگر نیروهایی که خود را «الترناتیو جمهوری اسلامی» می دانند، نیستند و توجه چندانی به جریانهایی سیاسی مخالف، بویژه برون مرزها ندارند.» نویسنده در ادامه تاکید می کند که «پس از نزدیک به دو دهه کشورداری، بخش بزرگی از روحانیت و محافل مذهبی نزدیک به آن، هرچه بیشتر به ناتوانی الگوهای سنتی در حل مسائل جامعه مدرن پی برده اند و ناگزیر از آن فاصله گرفته اند و در مسیر واقع گرایی گام گذاشته اند... جریانهایی معتدل در جمهوری اسلامی و نیز اپوزیسیون با پذیرش جامعه مدنی عملاً در مسیری گام می گذارند که سرانجامش تن دادن به دموکراسی پارلمانی است. نویسنده در پایان درباره الزامات مبارزه مسالمت آمیز تاکید می کند که «ترک باورهای کهنه برای عناصر و نهاد های سیاسی اپوزیسیون که سالها به آن عادت کرده اند کار ساده ای نیست... هنوز بسیاری پذیرش اندیشه های نه و کنار گذاردن باورهای قدیمی را به معنی نفی گذشته و هویت خود می دانند و گمان می کنند که با این کار وجود خود را نفی می کنند. به همین علت بر باورهای کهنه اصرار می ورزند تا هویت خود را «مخدوش» نسازند. پذیرش باورها و الگوهای جدید سیاسی مستلزم آن است که فعالین سیاسی روشهای جدیدی نیز برای انجام فعالیتهای خود برگزینند که بعضاً تفاوت های بزرگی با روشهای گذشته دارد... اپوزیسیون مسالمت آمیز باید از این قدرت و توانایی برخوردار باشد که برای مدتی طولانی تحت کنترل و در چهارچوب قوانین و مقررات نظام استبدادی مبارزه خود را به پیش ببرد.»

خاطره مهدی خانبابا تهرانی و مسعود بهنود

مبارز سیاسی قدیمی و مشهور، در سفری همزمان به لندن به مناظره ای درباره ایران نشستند. این گفتگو در دفتر نشریه نیرووز در لندن انجام گرفته و بخشهایی از آن در چند شماره این نشریه انتشار یافته است. نخستین دور این دیالوگ به تاریخ معاصر ایران اختصاص یافته است که هر دو تن با وجود برخی اختلاف نظرها بر لزوم بازنگری به تاریخ و نقش بازیگران آن اتفاق نظر دارند. در شماره ۴۲۶ نشریه نیرووز بخش اول این مناظره انتشار یافته است که در آن مسعود بهنود به عواملی همچون نبود «سیاستمدار حرفه ای» در سیاست ایران، سرسپردگی رهبران حزب توده و لزوم فرقی گذاری میان رهبران با توده مزبی و فقدان قابلیت تشکیلاتی بعنوان دلایل اصلی عدم شکل گیری احزاب سیاسی در ایران تاکید می ورزد. بهنود نتیجه گیری میکند که «این مملکت، مملکتی است «زورویی» که در آن تک شخصیت ها به تنهایی حامل یک بار سنگین می شوند و در تاریخ آن اثر می گذارند. مثل رضا شاه، دکتر مصدق، آقای خمینی. بحث این است که آیا ساختار فکری - سیاسی مردم ایران چنین است که «شخص» در آن تحول بوجود میآورد ولی این هیچگاه تبدیل به یک نهاد نمیشود؟ یا اینکه موانعی در زمانهای مختلف وجود داشته است که از بوجود آمدن این بسترها جلوگیری کرده است؟»

مهدی خانبابا تهرانی در این بررسی تاریخی بر نکاتی همچون «تفکر ایدئولوژیک» و محدودیتهای آن در میان نیرو های سیاسی و روشنفکران ایرانی، نقش مخرب رهبری حزب توده و نیز خدمات بزرگ آن به جامعه ایرانی، سطح نازل آگاهی سیاسی دیگر نیرو های چپ و بویژه سایه شوم استبداد طولانی در کشور ما انگشت تاکید می گذارد. وی تاکید می ورزد که «دوران تهدید امنیت و خطر تجزیه ایران بسر آمده است و دیگر خطری ایران را تهدید نمی کند که به بهانه آن آزادی ها محدود شود. تهرانی ضمن تاکید بر اینکه تفکر طبقاتی، عشق طبقاتی و ساده اندیشی در تفکر بسته چه عواقب وخیمی بیار آورده بود. می گوید که: نیرو های چپ یک عنبر خرواهی به تاریخ بدهکارند. به اعتقاد وی برخی از شاهان ایرانی مثل رضا شاه و نیز دیگر رجال سیاسی مثل قوام السلطنه نقش مثبتی در خدمت به ایران داشته اند. نشریه نیرووز وعده داده است که ادامه این گفتگو را در شماره های بعدی خود انتشار دهد.

چپ پس از مارکسیسم

هفتمین شماره نشریه نقطه در مطلبی بقلم مهرداد درویش پور به موضوع هویت چپ در شرایطی که این نیرو در دفاعی ترین دوران حیات خود در سطح ملی و بین المللی به سر می برد، پرداخته است. در مقاله درویش پور از جمله می خوانیم که: «چپ نمی تواند بدون درگذشتن از مارکسیسم و ایجاد رابطه ای آزادانه با آن از بحران سنگینی که سراپای وجود آنرا در بر گرفته بیرون آید. منظور صرفاً نفی مارکسیسم ارتدوکس و فاصله گیری از تجربه سوسیالیسم واقعا موجود نیست. این امر سالها پیش از فروپاشی شوروی توسط مارکسیسم غربی و چپ نو دنبال شده است - بلکه می بایست ایده یافتن مارکسیسم اصیل و واقعی را به کناری نهاد... برخی ساده اندیشانه می پندارند مشکل صرفاً در فقدان اندیشه ای ناب و اصیل است که با دستیابی به آن جامعه نجات می یابد. روشن نیست آنانکه در برابر شکستهای موجود خواهان بازگشت به مارکس و یا احیای مارکسیسم اصیل و واقعی هستند بنا بر کدام معیار و با چه محتوایی مدعی اند که تعبیر رجعت گرایانه آنان یگانه تفسیر حقیقی از مارکسیسم است؟ بویژه آنکه مارکسیسم همانطور که میلی باند اشاره می کند پر از تضادها و تنش های حل نشده و فیصله نیافته است. درویش پور در جای دیگری ادامه میدهد: «چپ جدید دهه ۹۰ از آرمان گرایی کمتر و واقع گرایی بیشتر برخوردار است. این نه فقط در برخورد به تحولات جوامع غربی مشهود

عتراض به جلوگیری از سفر دکتر سروش به خارج از کشور

در انتخابات اخیر ریاست جمهوری در دوم خرداد ماه، میلیونها ایرانی به پای صندوق های رای رفتند و با آرای سنگین و بی سابقه خود دنیا را متحیر ساختند. ملت ایران در این انتخابات پیام رسای خود را مبنی بر رد سیاست ها و عملکرد های نادرست حاکمیت و ضرورت قانونمند شدن جامعه و تأمین حقوق و آزادی های اساسی خود به دنیا اعلام کرد.

انتظار همگان آن بود که تصمیم گیرندگان و مسئولان اجرایی کشور، از این تحول بیسابقه عبرت گیرند و در راستای احترام به کرامت انسانی و با تمکین از خواست و اراده ملت از قانون شکنی و تجاوز به حقوق مردم دست بردارند. اما متأسفانه ادامه رفتار های

سیاستهای پولی و ارزی ایران

گزارش اخیر محسن نوربخش رییس کل بانک مرکزی جمهوری اسلامی به هفتمین همایش سیاست های پولی و ارزی ارائه شد، بر سه داده بنیادی اقتصاد ایران تاکید میکند: نرخ تورم، نرخ رشد تولید ناخالص داخلی و تراز بازرگانی خارجی یعنی رابطه میان واردات و صادرات کالا.

به گفته نوربخش، نرخ تورم که در ۱۳۷۴ نزدیک به پنجاه درصد بود، در ۱۳۷۵ به ۲۳ درصد کاهش یافت و در سال جاری خورشیدی نیز از ۲۰ درصد فراتر نخواهد رفت. نرخ رشد از ۴۰٫۵ درصد در سال ۷۴ به ۵۲ درصد در سال ۱۳۷۵ رسید و سرانجام تراز مثبت بازرگانی خارجی نیز که در سال پیش ۵۰۶ میلیارد دلار بود، سال گذشته تا سرز شش میلیارد دلار افزایش یافت.

داده های خام را میتوان از دیدگاه های گوناگون تجزیه و تحلیل کرد و داوری درباره روایت رییس کل بانک مرکزی جمهوری اسلامی از تحول مقطعی اوضاع اقتصادی ایران نیز بستگی به آن دارد که از چه زاویه ای مورد ارزیابی قرار بگیرد.

برای بررسی این داده ها، از یادآوری چند نکته اساسی گریزی نیست. دستگاه رهبری اقتصاد ایران از حدود دو سال و نیم پیش، زیر فشار بن بست های داخلی و تنگنا های بین المللی، انجام برنامه اصلاحات ساختاری را تقریباً متوقف کرد و به یک سیاست تشبیتی اضطراری در راستای مقابله با بدهی هیا خارجی از یکسو و کاهش فشار های تورمی از سوی دیگر روی آورد. کارنامه این سیاست را چگونه می توان ارزیابی کرد؟

سیاست تشبیتی زمانی موقوف است که به صورت همزمان به سه هدف عمده دست یابد: قیمت ها را ثابت نگهدارد، موازنه پرداخت های خارجی کشور را متعادل کند و در عین حال رشد اقتصادی را تا سطح مطلوبی مثلاً در حد فراهم آوردن زمینه ایجاد اشتغال کامل، بالا ببرد. به بیان دیگر سیاست تورم زدایی نباید رشد را از نفس بیاندازد و یا تعادل پرداخت های خارجی نباید به بهای کاهش شدید واردات و لطمه خوردن به واحد های تولیدی حاصل شود.

حال به داده های ارائه شده از سوی آقای نوربخش بازمیگردیم. در عرصه مبارزه با افزایش قیمت ها، سیاست دولت جمهوری اسلامی به نتایج نسبتاً مثبت رسیده و منابع مستقل بین المللی نیز این دستاورد را تایید میکنند، هرچند نرخ تورم ایران را بلا تر از نرخ اعلام شده از سوی منابع رسمی این کشور میدانند. این نکته را نیز باید اضافه کرد که مهار قیمت های ایران در گرو کنترل های اداری است و از سوی دیگر نرخ تورم امروز در بسیاری از کشورهای در حال توسعه زیر ده درصد است.

در زمینه تراز مثبت بازرگانی خارجی کشور نیز آمار بانک مرکزی ایران مورد تایید منابع بین المللی است و همین امر به جمهوری اسلامی امکان داده است با تعهدات خارجی خود مقابله کند. ولی این دستاوردی است سخت شکننده، زیرا به بهای کاهش شدید واردات و نیز وضعیت مناسب بازار جهانی نفت طی دو سال گذشته به دست آمده است نه به برکت افزایش صادرات غیر نفتی ایران. این وضع نمیتواند ادامه یابد، به ویژه آنکه وضعیت بازار نفت در حال حاضر چندان مناسب نیست و در پنج ماه گذشته بهای این کالا حدود هفت دلار برای هر بشکه کاهش یافته و گمان نمیرود صد و دومین نشست عادی

وزیران نفت اوپک که فردا در وین برگزار میشود تغییر چشمگیری در این زمینه به وجود آورد. تراز مثبت بازرگانی خارجی ایران وقتی امید بخش است که از محل افزایش صادرات غیر نفتی حاصل شود. میدانیم که در این زمینه افت همچنان ادامه دارد و هفته گذشته نیز، در همایش سیاست های پولی و ارزی، مقامات بلند پایه اقتصادی ایران از جمله وزیر بازرگانی، عملکرد صادرات غیر نفتی این کشور را سخت به یاد انتقاد گرفتند.

و اما در عرصه نرخ رشد، داده های ارائه شده از سوی رییس کل بانک مرکزی ایران با آمار منابع مستقل خارجی نمی خواند. نشریات تخصصی نرخ رشد اقتصادی ایران در ۱۹۹۶ را حدود ۲ درصد ارزیابی میکنند و پیش بینی آنها برای سال جاری میلادی نیز از این حد بیشتر نیست. سیاست تشبیتی، بدون پیوند با یک استراتژی دراز مدت اقتصادی، راه بر توسعه ایران نمی گشاید.

الزامات برنامه پنجساله سوم

حمید میرزاده رییس سازمان برنامه و بودجه جمهوری اسلامی ایران هفته گذشته اعلام کرد پیش نویس یک نظام برنامه ریزی توسط دفتر اقتصاد کلان این سازمان آماده شده است. در این نظام داده ها و تجربه های سه دهه گذشته برای طرهریزی تصویر اقتصادی ایران در بیست سال آینده ایران مورد استفاده قرار گرفته و مدلی در چهار بخش کشاورزی، صنایع و معادن، خدمات و نفت و گاز فراهم آمده است. بر اساس فرضیات دراز مدت این مدل، نرخ رشد تولید ناخالص ملی ایران در فاصله سال های ۱۳۷۶ تا ۱۳۹۵

خورشیدی سالانه به طور متوسط هفت درصد در نظر گرفته شده و نرخ بیکاری در پایا این دوران به ۵ درصد کاهش خواهد یافت. در چهار چوب پیش بینی های همان مدل درآمد های مالیاتی تا بیست سال دیگر نه فقط تصام هزینه های جاری، بلکه بخشی از هزینه های عمرانی را نیز تامین میکند. همچنین ارزش حاصل از صادرات در ۱۳۹۵ به ۱۲ میلیارد دلار در سال خواهد رسید که ۴۸ میلیارد آن از محاسبات غیر نفتی تامین خواهد شد. به گفته مسئولان سازمان برنامه و بودجه جمهوری اسلامی، نظام تازه برنامه ریزی ایران، در صورت به تصویب رسیدن، می تواند مبنای تدارک برنامه پنجساله سوم توسعه این کشور قرار بگیرد.

برنامه ریزی کسری است لازم و حتی آزاد ترین اقتصاد های جهان نیز از یک سلسله رهنمود های مشخص برای دستیابی به هدف های کوتاه مدت، میان مدت و دراز مدت پیروی میکنند. در ایران نظام برنامه ریزی زمانی از کارایی لازم برخوردار می شود که بتواند از تجربه نا کام ماندن برنامه های اول و دوم درس بگیرد.

برنامه پنجساله اول که سال های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲ خورشیدی را دربرگرفت، ایس امتیاز را داشت که فروریزی چشمگیر اقتصادی ایران را طی دهه اول پس از انقلاب به رسمیت شناخت، بر بن بست های ناشی از سیاست های متمرکز دولتی انگشت گذاشت و دستگاه رهبری این کشور را با یک سلسله اندیشه های تازه اقتصادی آشنا کرد. ولی تحول اقتصادی ایران اصولاً در مسیری خارج از برنامه جریان یافت، به ویژه آن که برهم خوردن تراز بازرگانی و انباشته شدن بدهی های خارجی این کشور در فاصله سال های ۱۳۶۹ تا ۱۳۷۲ بسیاری از پیش بینی ها را برهم زد.

برنامه دوم پنجساله ایران در پی کشمکش های فراوان میان مجلس و دولت سرانجام در آذر ماه ۱۳۷۲ به تصویب رسید و اجرای رسمی آن از فروردین ماه ۱۳۷۴ خورشیدی آغاز شد. ولی فرضیات بنیادی در اثر رویارویی با تنگنا های اقتصادی، به ویژه یک توفان بیسابقه ارزی، به فراموشی سپرده شد. و دولت هاشمی رفسنجانی زیر فشار حوادث و قارغ از هر گونه برنامه اصلاحی، به تشبیت روزمره امور اقتصادی روی آورد. کافی است اشاره کنیم که بودجه های ۱۳۷۵ و ۱۳۷۶ اصلاً با ارقام پیش بینی شده در برنامه دوم نمی خواند. بنابراین اغراق آمیز نخواهد بود اگر بگوییم برنامه پنجساله دوم، که از لحاظ قانونی تا پایان سال ۱۳۷۸ اعتبار دارد، حدود دو سال پیش به خاک سپرده شد، در چند دستگاه های رسمی جمهوری اسلامی هنوز، بر حسب عادت، به آن استناد میکنند.

در این شرایط به جای تنظیم طرح های انتزاعی و سخن گفتن از برنامه پنجساله سوم، بهتر است هر چه زود تر مرگ زودرس جمهوری اسلامی بتواند بر اساس شکلبندی دولت آینده و گزینش های شخصی، هدف های کمی و کیفی اقتصاد ایران را تعریف کند. تعیین برنامه توسعه ایران به فلسفه محمد خاتمی در عرصه سیاست اقتصادی بستگی خواهد داشت. به علاوه اقتصاد از سیاست جدا نیست و تحول آینده اقتصادی ایران نیز طبعاً در گرو تحول سیاسی آن است. برنامه ریزی اقتصادی ایران باید همه این عوامل را در نظر بگیرد و گرنه به بیراهه کشانده میشود و برنامه هایی را تنظیم می کند که با واقعیت ارتباط چندانی ندارند.

تاکتیک جناح محافظه کار پس از شکست در انتخابات

هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری ایران دوم خرداد ماه گذشته با پیروزی چشمگیر محمد خاتمی به پایان رسید، ولی کشمکش میان جناح های مختلف جمهوری اسلامی همچنان ادامه دارد. در واقع آتش بس حاصل از انتخابات دیری نپایید و چند هفته ای است که جنگ جناح ها دوباره به گونه ای تازه شعله ور شده است.

این بار اقتصاد یکی از میدان های اصلی درگیری است. رسانه های هوادار ناطق نوری رییس شورای اسلامی و نامزد شکست خورده انتخابات ریاست جمهوری انتقاد بیسابقه ای را علیه سیاستگزاری های اقتصادی ایران طی سال های اخیر آغاز کرده و در واقع، کارنامه هاشمی رفسنجانی را، که دو دوره پی در پی رهبری دستگاه اجرایی کشور را در دست داشته، هدف گرفته اند. این رسانه ها، که روزنامه های رسالت و کیهان شاخص ترین نمایندگان آن ها به شمار میروند، بر افزایش نابرابری اجتماعی در ایران، فربه شدن نوکیسه ها و رنجور شدن هر چه بیشتر بینوایان تاکید میکنند و می نویسند که این وضع حاصل اجرای برنامه هایی است که پیش از این در ممالک ورشکسته بعد از جنگ جهانی دوم تجربه شده و پیاده کردن آن ها در جمهوری اسلامی به وضعیت امروزی انجامیده است. همان رسانه ها تا آنجا پیش میروند که آمار اقتصادی بانک مرکزی ایران را درباره یک سلسله شاخص های بنیادی اقتصادی، از جمله تولید ناخالص داخلی، نادرست دانسته و ایران را کشوری بسیاری واپس مانده، که فقر و نابرابری شهر و روستایش را فرا گرفته، معرفی میکنند.

انتقاد هایی چنین بی پرده و سازمان یافته، که ظاهراً از محافل نزدیک به علی اکبر ناطق نوری الهام می گیرد، با توجه به تب و تاب موجود در فضای سیاسی تهران، از اهمیت ویژه برخوردار است. رییس جمهوری برگزیده ایران، که به زودی رهبری دستگاه اجرایی را در دست خواهد گرفت، سخت برای گزینش اعضای کابینه خویش تلاش میکند. بر اساس شایعات پراکنده در پایتخت جمهوری اسلامی، که طبعاً باید با احتیاط تلقی بشوند اهرم های اصلی فرماندهی اقتصادی در دولت آینده ایران همچنان در اختیار «کارگزاران سازندگی» قرار خواهد داشت، و یا شخصیت هایی که با پیشش های آنها

کوتاه سخن آن که از لحاظ اصلاحات ساختاری و فراهم آوردن زمینه های لازم برای پیشبرد آن، ایران هنوز در آغاز راه خورش است. این عرصه ای است خطیر برای هنرنمایی گروه تازه ای که اینک اهرم های فرماندهی دستگاه اجرایی ایران را در دست میگیرند.

ناکامی جمهوری اسلامی در جذب سرمایه گذاری های خارجی

آخرین آمار انتشار یافته درباره جذب سرمایه گذاری های خارجی توسط ایران نشان میدهد که پل های ارتباطی میان جمهوری اسلامی و منابع اصلی صدور سرمایه در جهان تقریباً فرو ریخته و این کشور، در یکی از مهم ترین عرصه های پویایی اقتصادی، به حاشیه رانده شده است. به گزارش وزارت صنایع جمهوری اسلامی، در فاصله سال های ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۵، خورشیدی، تنها پانزده طرح سرمایه گذاری خارجی مجموعاً با سرمایه ای معادل ۶۰ میلیون دلار اجرا شده و ۴ طرح دیگر با سرمایه ۲۶۱ میلیون دلار در دست اجرا است. به بیان دیگر در چهار سال گذشته کُل سرمایه گذاری تحقق یافته با در حال تحقق خارجی در ایران فقط ۲۲۱ میلیون دلار بوده، یعنی به طور متوسط حدود ۸۰ میلیون دلار در سال.

آن گونه که از مطبوعات تهران برمی آید، گزارش وزارت صنایع کامل نیست و برخی داده های اساسی، از جمله ملیت سرمایه گذاران خارجی، و به ویژه سهم سرمایه گذاران ایرانی مقیم خارج را مشخص نمی کند. به رغم این کمبود ها، آمار انتشار یافته موقعیت بسیار شکننده جمهوری اسلامی در زمینه جذب سرمایه گذاری های خارجی را به نمایش می گذارد. در سال ۱۹۹۵ میلادی، حجم سرمایه گذاری مستقیم خارجی در جهان به ۲۱۵ میلیارد دلار رسید. از مجموعه این سرمایه گذاری ها، صد میلیارد دلار نصیب گروه کشورهای در حال توسعه شد که بخش عمده آن عملاً به جاپکسواران آسیا و آمریکای لاتین رسید. ایران با جذب فقط ۸۰ میلیون دلار سرمایه خارجی در سال، عملاً در این صحنه حضور نداشت. در واقع اگر رقم کلی انتشار یافته از سوی وزارت صنایع ایران را سرمایه گذاری خارجی تلقی کرده و وارد جزئیات نشویم، سهم متوسط سالانه هر ایرانی از سرمایه گذاری خارجی در چهار سال گذشته فقط ۱۰،۳۳ دلار بوده است. اگر این رقم را با چند کشور پویای در حال توسعه مقایسه کنیم، می بینیم که هر مکزیک سالانه ۳۵ برابر، هر آرژانتینی ۵۰ برابر و هر مالزیایی ۱۱۴ برابر یک ایرانی سرمایه مستقیم خارجی به دست آورده است. جمهوری خلق چین طی ده سال گذشته جمعاً ۱۳۰ میلیارد دلار سرمایه گذاری جلب کرده، یعنی هر سال به طور متوسط ۱۲ میلیارد دلار. معادل ۱۶۳ برابر ایران. در دنیای امروز، سرمایه گذاری خارجی لکوموتیو همگرایی اقتصادی بین المللی است و همه کشور ها برای دستیابی به آن سر و دست می شکنند. سرمایه گذاری خارجی منابع مالی لازم را برای اجرای طرح های تولیدی فراهم می آورد، ولی مهم تر از آن، موثر ترین عامل انتقال تکنولوژی و فنون پیچیده سازماندهی صنعتی و بازرگانی است و راه را برای دستیابی به بازار های بین المللی هموار می کند. کشوری صانده ایران که میخواهد زمینه اقتصاد پس از نفت را فراهم آورد، نمی تواند از سرمایه گذاری خارجی بی نیاز باشد. سرمایه گذاری امروز، زیر بنای بنیه تولیدی و بازرگانی فردا است و موقعیت حاشیه ای ایران در عرصه ای چنین حیاتی بدون تردید بر نسل های آینده این کشور به شدت سنگینی خواهد کرد.

جذب سرمایه گذاری خارجی توسط ایران با چند مانع اساسی روبرو است. نخستین مانع جنبه حقوقی دارد و ریشه آن طبعاً اصل ۸۱ قانون اساسی است. این اصل که بدون توجه به واقعیت های زمان نوشته شده، سنگی بزرگ در راه مشارکت خارجیان در فعالیت های اقتصادی ایران به شمار می رود. مانع دوم تنوع مراکز تصمیم گیری در جمهوری اسلامی است که عملاً سرمایه گذاران را، اعم از داخلی و خارجی، با سردرگمی روبرو میکند. جناح های مختلف قدرت، سیاست های متفاوت و گاه متضاد دارند و نمایندگان آنها در گفتگو با سرمایه گذاران خارجی از اعتبار لازم برخوردار نیستند. دیگری میان این جناح ها، راه را بر اصلاحات بنیادی بسته و یک اقتصاد شدیداً دولتی را، همراه با یک دیوانسالاری فلج کننده، تدارم بخشیده است. تجربه کشور هایی مانند چین و ویتنام نشان میدهد که پیشبرد اصلاحات در راستای آزاد سازی اقتصادی مهم ترین اهرم جذب سرمایه خارجی است، حتی زمانی که جوهر نظام سیاسی مورد علاقه قدرت های غربی نباشد. عامل مهم دیگری که راه را بر سرمایه گذاری خارجی در ایران بسته، وجود تنش های گوناگون در روابط این کشور با قدرت های بزرگ صنعتی یعنی مراکز اصلی صدور سرمایه است. ناگفته پیداست که بدون پایان گرفتن این تنش ها، سرمایه گذاران خارجی همچنان به ایران پشت خواهند کرد.

فاصله زیادی ندارند. یادآوری میکنیم که کارگزاران، به منزله همکاران نزدیک هاشمی رفسنجانی، معماران اصلی برنامه های اقتصادی سال های اخیر بوده اند و در آخرین انتخابات ریاست جمهوری نیز از محمد خاتمی پشتیبانی کردند. در این شرایط، انتقاد بسیار شدید رسانه های هوادار ناطق نوری از وضعیت اقتصادی ایران، حمله ای است مستقیم علیه جناح کارگزاران و در همان حال پیامی است بی پرده برای رئیس جمهوری برگزیده که اگر به این جناح پیر و بل بدهد، دولت او از صافی مجلس شورای اسلامی نخواهد گذشت. هواداران ناطق نوری در انتخابات اخیر به سختی شکست خوردند، ولی هنوز از مواضعی استوار در مجلس برخوردارند که در صورت حفظ آنها، می توانند فعالیت های دولت آینده را با دشواری های جدی روبرو کنند.

جناح اکثریت مجلس که جامعه روحانیت مبارز عمده ترین نماینده سیاسی آن به شمار میرود، در چند سال گذشته با اجرای بسیاری از برنامه های اصلاحات ساختاری به مخالفت برخاست و در داستای تاسمین منافع محافظه کار ترین قشر های بازار، راه را بر نوسازی اقتصادی ایران بست. همان جناح با تحمیل فضای بسته بر جامعه و میدان دادن به گروه های فشار، بخش بزرگی از نیرو های زنده ایران را از مشارکت در بازسازی سرخورده کرد. در راه بازگشت سرمایه ها و توانایی ها به کشور موانع جدی به وجود آورد و با ایجاد شرایط لازم برای جذب سرمایه و تکنولوژی لازم به مخالفت برخاست. در همان حال، جناح یاد شده با گسیل نمایندگان ریژه به پایتخت های مهم، به مخاطبین غربی خود اطمینان میداد که در صورت به دست گرفتن همه اهرم های قدرت، برنامه اصلاحات ساختاری اقتصادی را تمام و کمال پیاده خواهد کرد.

بلند گویان جناح محافظه کار جمهوری اسلامی که امروز بر تنگنا های اقتصادی ایران انگشت میگذارند، فراموش میکنند که بخش عمده این تنگنا ها زاینده کارشکنی همان جناح در انجام برنامه اصلاحات ساختاری است.

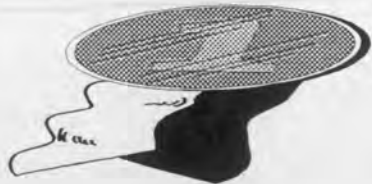
ترازنامه اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی

دوازده روز دیگر علی اکبر هاشمی رفسنجانی دوره دوم ریاست جمهوری خود را به پایان رساند و پس از هشت سال، بر پایه شرایط پیش بینی شده در قانون اساسی نظام اسلامی، جای خود را به رئیس جمهوری برگزیده محمد خاتمی، سپرد. این جایجایی در راس هرم دستگاه اجرایی ایران فرصتی است برای بررسی بسیار سریع کارنامه اقتصادی یکی از مهم ترین شخصیت های جمهوری اسلامی که از فرصتی استثنایی برای تأثیر گذاشتن بر سرنوشت کشور خود برخوردار شد و امروز نیز هر چند کرسی ریاست جمهوری را رها میکند، ولی با توجه به نشانه هایی بسیار آشکار، همچنان فعالانه در صحنه سیاست ایران می ماند.

هاشمی رفسنجانی در پایان سال ۱۳۶۰ خورشیدی با شعار اصلاحات و بازسازی اقتصادی اوج گرفت و امروز نیز، در پایان مأموریت اش، بیش از همه بر کارنامه اقتصادی خود تأکید میکند. بیستم تیر ماه گذشته، رفسنجانی در مقام امام جمعه موقت تهران، شرایط دشوار اقتصادی ایران را از آغاز زمامداری خود برشمرد، از ویرانی های حاصل از جنگ گرفته تا کسر بودجه ۵۱ درصد، خالی بودن خزانه ارزی، تورم و بیکاری لجام گسیخته و غیره. با یادآوری دشواری های گذشته، امام جمعه موقت تهران میگوید که امروز «تمامی شاخص های منفی اصلاح شده و حرکت های مثبت شتاب گرفته است.» بر پایه همین استدلال، هواداران رفسنجانی وی را «سردار سازندگی» لقب میدهند و یا با لودویک اهارد، پدر معجزه اقتصادی آلمان مقایسه میکنند.

ارزیابی های چنین اغراق آمیز با توجه به شرایط فرهنگی و سیاسی ایران قابل درک است، ولی به تجربه آموزی از راه طی شده کمکی نمیکند. در برای تلاش غیر قابل انکار برای بازسازی زیر بنا های کشور، کارنامه اقتصادی هاشمی رفسنجانی باید عمده بر پایه هدف های برنامه «اصلاحات ساختاری»، که هشت سال پیش توسط دولت او به کشور عرضه شد، مورد داوری قرار بگیرد. همکاران رئیس جمهوری تازه در پایان دهم ۱۳۶۰ خورشیدی برای نخستین بار یک سلسله اندیشه های تازه اقتصادی را در دستگاه رهبری و نهاد های کشور پراکنده و سه هدف اصلی را در پیوند با فرآیند توسعه ایران تعریف کردند. این هدف های سه گانه را همه می شناسند: رهایی از سلطه اقتصاد دولتی، پیشبرد صادرات غیر نفتی و ادغام شدن در اقتصاد بین المللی از راه گسترش همکاری و تبادل در سطوح منطقه ای و جهانی به ویژه برای جلب سرمایه و تکنولوژی.

دولت رفسنجانی به دلایل گوناگون، و به رغم تلاش های انکار ناپذیر بخشی از تکنوکراسی جمهوری اسلامی، نتوانست ساختار های اقتصادی را بر پایه هدف های سه گانه ای که برشردیم، بازسازی کند. اقتصاد ایران همچنان زیر سلطه خرد کننده بخش دولتی است و فرآیند خصوصی سازی در این کشور با شکستی چشمگیر روبرو شده است. از لحاظ تغییر ساختار های بازرگانی خارجی، صادرات غیر نفتی طی هشت سال زمامداری رفسنجانی از یک میلیارد دلار به ۲،۲ میلیارد دلار رسید، ولی این رقم در مقایسه با دستاورد سایر کشور های مشابه ایران بسیار ناچیز است و بخش اصلی آن را فرش و پسته تشکیل میدهد. در زمینه روابط بین المللی و دیپلماسی ایران در هشت سال گذشته در راه زنده کردن «سازمان همکاری اقتصادی» (اگو) و گسترش آن تلاش فراوان کرد و به نتایج مثبتی نیز دست یافت، ولی این سازمان هنوز به دستاورد های مشخص اقتصادی نرسیده و آینده آن نیز تضمین شده نیست. در رابطه با قدرت های بزرگ صنعتی، دولت رفسنجانی در پایان راه هشت ساله خود نتوانست برای پایان دادن به انزوای بین المللی ایران، که پی آمد بسیار منفی آن برای اقتصاد این کشور تردید ناپذیر است، راه چاره ای پیدا کند. تحریم اقتصادی آمریکا علیه جمهوری اسلامی شدت گرفته و تنش در روابط ایران و اروپا نیز فزونی یافته است.



مشارکت فعال

در برابر مشارکت منفعل

س. نورسته

سیاسی موضع بگیرد و راه حل مسئله خود را بیاید. حال آنکه نیروی سیاسی ناچار به برخورد سیاسی جامع است و باید مجموعه‌ای اگر اگر و مگرهای جدی را از نظر دور ندارد. فرد معیارهای شخصی خود را پایه داوری می‌گذارد ولی حزب سیاسی خود را از نظر حقوقی هم‌طراز نیروهای دیگر می‌داند و در این سطح به برخورد می‌پردازد.

سرانجام باید به مسئله‌ای پرداخت که بارها در نوشته‌های نام‌برده به آنها اشاره شده است و آن هم یکی گرفتن پیشبرد مشی مسالمت‌آمیز در مبارزه سیاسی و گسترش فرهنگ آن در سطح جامعه با در کنار این یا آن نیروی داخل حکومت قرار گرفتن با این دستاویز که گویی هیچ راه دیگری برای بوجود آوردن تغییرات در ایران وجود ندارد. در این نوشته‌ها کسانی که به خاتمی رای نداده‌اند متهم به طرفداری عملی از مشی سرنگونی و یا عدم درک مبارزه مسالمت‌آمیز شده‌اند. در حالیکه مبارزه مسالمت‌آمیز برای ایجاد و تغییرات دموکراتیک در ایران عرصه‌ها و اشکال بسیار متنوع می‌تواند داشته باشد و مضحک است کسی بخواهد راه حل خود را بهترین و تنها راه حل بداند و بقیه را متهم کند که گویا در فهم خود در راه و رسم مبارزه مسالمت‌آمیز تا انتها نرفته‌اند (یعنی هنوز عقب مانده‌اند). در اینجا مسئله محوری نوع نگاه به مبارزه سیاسی و امکانات و تغییرات است هیچ نوع تغییری بدون مشارکت فعال مردم درونی و نهادی نمی‌شود.

مشارکت سیاسی یک معنا ندارد بلکه می‌تواند به اشکال مختلف بروز کند. در نمونه ایران فقط رای دادن به خاتمی، مشارکت در این عمل سیاسی نبود، بلکه رای سفید دادن و یا تحریم با توضیح هم مشارکت به حساب می‌آید.

این سه گره‌گاه نکات اصلی تفاوت نگاه و برداشت سیاسی با کسانی را تشکیل می‌دهد که رای دادن به خاتمی را به نیروهای سیاسی توصیه می‌کردند. اما در این نگاه و برداشت نکاتی وجود دارد که نمی‌توان از کنار آن بی تفاوت گذشت. روش و نوع برخورد مقالات نامبرده با پدیده سیاسی منفعل، غیرشفاف و انتخابی است. بدین معنا که یک خاتمی ذهنی بر اساس برداشتی خاص که به سیاست و ستمگیری مورد نظر آنها نزدیکتر است، ساخته شده است.

برخوردی شبیه آنچه که حزب توده با خمینی و بسیاری از احزاب مشابه با رهبران فرهمند و بسا نفوذ در کشورهای نظیر ما می‌کنند. یعنی ما شخصیتی بوجود می‌آوریم با ذهنیت خودمان که با واقعیت فاصله معینی دارد. به همین خاطر هم فقط دوست داریم حرف‌های خوب او را بشنومیم و بقیه را نشنیده بگیریم. این دوستان برای همسوار کردن راه آینده، تا آنجا پیش می‌روند که به تئوریزه کردن ولایت فقیه و امکان آشتی پذیر بودن آن با دموکراسی سخن می‌گویند و این کشف تاریخی مربوط به ولایت فقیه دموکراتیک را به حساب درک بسیار عمیق خود از امکانات مبارزه مسالمت‌آمیز می‌گذارند. همانگونه که حزب توده هم سوسیالیسم امام خمینی را در خط امام کشف کرده بود و در نظر داشت با همگامی آنها به راه رشد غیر سرمایه‌داری برود.

نخست اینکه مبارزه کنونی در راس هرم قدرت در جمهوری اسلامی، مبارزه‌ای در راستای پیشرفت دموکراسی و حقوق بشر است و نه تنها به تجربه سیاسی مردم می‌افزاید، بلکه روزه‌هایی را برای حرکت‌های مهم‌تر آینده باز می‌کند. دوم مشارکت در این روند پراهمیت بویژه از طریق حمایت روشن از نیرویی که به این تحول دامن می‌زند عملی‌تر شود و لذا می‌باید در این انتخابات در کنار خاتمی و علیه ناطق نوری وارد مبارزه می‌شویم.

در تحلیل، منطق و متدولوژی سه نویسنده نامبرده چند گره‌گاه مهم جلب توجه می‌کند. نخست مشارکت در حوادث مهم سیاسی ایران فقط از زاویه رای دادن در انتخابات به نفع این یا آن جناح قلمداد می‌شود. یعنی اگر کسی به خاتمی رای می‌داد، در فرآیند حوادث سیاسی اثر می‌گذاشت و در غیراینصورت نیرویی برکنار و یا حتی خواهان سرنگونی حکومت به شمار می‌آید. این برخورد ساده کردن در حد اغراق شده مسئله‌ای است که بسیار پیچیده و غامض است. منظور من اینست که در شرایط پیچیده پاسخ صاف و ساده آری و یا نه به مسائل وجود ندارد.

تصور کنید در جامعه ایران نیرویی مانند ناطق نوری در یکسو چنگ و دندان نشان می‌دهد، ولی نیروی مقابل او با همه فضیلت‌هایی که متحدان برایش برشمرده، نه تنها دارای برخی ضعف‌های کلیدی است (مانند باور به ولایت مطلقه فقیه یا تایید و سکوت در برابر برخی سیاست‌های سرکوبگرانه)، بلکه حاضر نیست حتی وجود اپوزیسیون غیرقانونی (و نه قانونی) به رسمیت بشناسد. برای او و دوستانش اپوزیسیون دموکرات خارج کشور هم «نیروهای ضدانقلاب و ضداسلامی» هستند. سرنوشت غم‌انگیز علی فراستی نمونه جالبی است. هنگامی که وی دست به حمایت از خاتمی زد، سیلی از ناسزا و دشنام از سوی دوستان و حامیان خاتمی علیه وی سرازیر شد. زیرا در برابر اتهامات جناح مقابل، از آنجا که عرصه مبارزه بسیار محدود است، برای آتای خاتمی «راهی» جز دست زدن به چنین برخوردی باقی نمی‌ماند. حال تصور کنید اگر دوستان ما سیاست خود را دال بر رای دادن به خاتمی پیش می‌بردند، بی‌تردید از این دست دشنام‌ها بی‌نصیب نمی‌ماندند. سیاست چسباندن خود با هزار من سریشم به نیرویی که به شما هیچ تمایلی ندارد، مدل جهان سومی پیشبرد سیاست اتحاد و مشارکت است. سیاستی که شخصیتی برای خود قائل نیست و اتحاد با نیروهای دیگر را گاه علیرغم آنها پیش می‌برد.

نکته بعدی یکی گرفتن بعد سیاسی و بعد جامعه‌شناسانه اتفاقی است که در ایران افتاده است. بعد جامعه‌شناسانه حادثه انتخابات، به همگرایی مردم در لحظه حاضر تاریخ، باور آنها به امکان تغییر و به میدان آمدن آنها برای دادن و پاسخ به‌شوالی بود که حکومت در برابر آنها گذاشته بود. پدیده‌ای که هیچکس آنرا پیش‌بینی نمی‌کرد. اما بعد سیاسی به کیفیت نیروهای سیاسی موجود و نیز دورنماهای سیاسی ممکن مربوط می‌شد. به همین جهت هم فرد می‌توانست بسیار آسانتر از یک گروه

انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری در ایران و پیروزی محمد خاتمی با ۶۹ درصد آرای مردم (بیست میلیون نفر) نه تنها بحران جاکمیت جمهوری اسلامی را تشدید کرده که پی‌آمدهای مهمی هم در صفت‌بندی‌های اپوزیسیون ایران داشته و خواهد داشت. اولین نشانه این بحران هم تضادهای چشمگیری بود که در جریان این رویداد میان نیروهای مختلف اپوزیسیون بوجود آمد.

در یک نگاه کلی برخورد‌های اپوزیسیون با انتخابات اخیر ایران را می‌توان در چهار گروه مهم جا داد:

- سیاست تحریم بعنوان استراتژی و تاکتیک: این برخورد گروه‌های چپ افراطی، حزب دموکرات کردستان ایران، گروه‌های سلطنت‌طلب، مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت را دربرمی‌گیرد که علیرغم تفاوت‌های فکری و سیاسی فاحش همگی در صدد جایگزین کردن شکل حکومتی مورد نظر خود در ایرانند و برخورد با جمهوری اسلامی را در سیاست همه چیز یا هیچ خلاصه کرده‌اند و در نتیجه از سرنگونی نظام جانبداری می‌کنند.

- سیاست تحریم بعنوان تاکتیک: شامل گروه‌هایی می‌شود که با روند‌های مسالمت‌آمیز استقرار دموکراسی در ایران سرناسازگاری ندارند، اما تا پیدایی شرایط مناسب برای مشارکت در عمل سیاسی معنی داری مانند انتخابات، از اعتماد به نظام خودداری می‌کنند.

- شرکت در انتخابات بدون رای به خاتمی: این انتخاب شامل نیروهای جمهوری خواه و چپ دموکرات و احزابی مانند نهضت آزادی است که به دلیل حذف نامزد‌های دگراندیش توسط شورای نگهبان مردم را به دادن رای سفید یا نوشتن اسامی نامزد‌های کناره‌زده دعوت کردند.

- شرکت در انتخابات و رای به خاتمی: بخشی از کادرهای نیروهای جمهوری خواه و چپ دموکرات و گروه‌های کوچکی مانند کسانی که نشریه راه توده را منتشر می‌سازند طرفدار این مشی بودند. این افراد و گروه‌ها با نگاه واحدی به خاتمی رای ندادند. در حالیکه جمعی رای به خاتمی را فقط در چهارچوب مبارزه با ناطق نوری و بعنوان کمک به پیشبرد امر دموکراسی می‌دیدند و یا حتی بدون نام بردن از خاتمی خواهان جلوگیری از انتخاب ناطق نوری شده بودند. گروهی در تحلیل خود از این بسیار فراتر رفتند و حتی در خاتمی چهره متحد اصلی آینده خود را می‌بینند.

هدف این نوشته بطور عمدتاً پرداختن به گروه آخری از این چهار دسته نامبرده است... درک انگیزه‌ها و دلایل مهمی که این گروه را به طرفداری از رای دادن به خاتمی سوق داد را باید از میان نوشته‌هایی یافت که به دفاع از چنین سیاستی دست زدند. به نظر می‌رسد در مجموعه مقالات روزنامه کار (اکثریت) و نیز راه آزادی (شماره ۵۲) بتوان ویژگی اصلی این سیاست را بساز شناخت. دو منطق و انگیزه در نوشته‌های متعددی که در دفاع از این سیاست (بابک امیرخسروی، محسن حیدریان و فرخ‌نگهدار) منتشر شده است، برجستگی خاصی می‌یابد:

چرا در انتخابات ریاست جمهوری

به آقای محمد خاتمی

رای دادم

م. آزادی

به هنگام خشکسالی و تحطی آب و باران در روستاهای ما، چاه‌ها و چشمه‌های آب خشک می‌شدند. صاحبان چاه و چشمه از چاه‌کنها کمک می‌طلبیدند که چاره‌جویی کنند. چاه‌کن‌ها در جواب می‌گفتند برای رسیدن به آب باید چند متر چاه را عمیق‌تر کرد تا به آب رسید و موقعی که چاه‌کن به آب می‌رسید لازم بود که طناب سطل آب و یا طول لوله تلمبه را عوض کرد یا به درازای آن افزود تا به آب رسید.

داستان ما درباره رسیدن به آزادی هم شبیه به این چاه‌کن می‌ماند که در جستجوی آب در خشکسالی هستند. اگر معتقد هستیم که برای رسیدن به آزادی و دموکراسی در کشورمان باید راه مسالمت‌آمیز را پیش بگیریم و آن مطمئن‌ترین و اصولی‌ترین شیوه مبارزه است و تنها از این طریق روشنفکران ایرانی و مردم ایران تحول پیدا می‌کنند پس در این انتخابات ریاست جمهوری کدام موضع‌گیری درست بود؟ چاه‌کن قبل از اینکه به عمق چاه برود، تدارکات لازم را انجام میدهد و بعد وارد چاه می‌شود و موقعی که به خاک مرطوب رسید خبر آب را اعلام می‌کند. هرچند این خبر هنوز بعنوان خبر است و نه واقعیت. و برای چاه‌کن، خاک خشک با خاک مرطوب فرق دارد.

موقعی که در کشور ما تحط آزادی است و خشکسالی آزادی تمام‌تار و پود کشور ما را دربر گرفته است، کسی که از آزادی صحبت می‌کند و خبر نسیم آزادی را میدهد طبیعی است که خوشایند است.

موقعی که چاه‌کن خبر آب را می‌دهد آیا باید به چاه‌کن کمک کرد و نیرو داد تا کارش را برای رسیدن به آب ادامه بدهد یا اینکه گفت در این روستا و این چاه رسیدن به آب عملی نیست و یا اینکه پیشاپیش اعلام کرد که این چاه کن عرضه این کار را ندارد و بدتر از آن سنگی به چاه انداخت و مانع پیشرفت کار چاه‌کن شد.

در این کشور بلا دیده ما، انتخابات ریاست جمهوری برای اولین بار به یک انتخابات جدی تبدیل شد و مردم با علاقه تمام این انتخابات را دنبال می‌کردند و ۹۰ درصد مردم در رای‌گیری شرکت کردند. حال ببینیم نیروهای آزادی‌خواه، طرفداران انتخابات آزاد، جمهوریخواهان آزادی‌خواه چه موضعی در دنبال این انتخابات اتخاذ کردند.

قبل از ورود به مواضع این نیروهای سیاسی لازم است که روند این مبارزات در درون حاکمیت و قطب‌بندی آنها و چگونگی تکامل این مبارزات انتخاباتی در مجلس پنجم و ریاست جمهوری هفتم اشاره شود.

مبارزه جناح‌های حکومتی در انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری هفتم

مبارزه جناح‌های درون حاکمیت در انتخابات مجلس پنجم شکل جدی‌تری به خود گرفت در یک طرف روحانیت مبارز و مولفنه اسلامی و در طیف مقابل مجمع روحانیون مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و گروه کارگزاران قرار داشت. شورای نگهبان با حذف کاندیداهای جناح دوم مشکلات و موانع در مقابل آنها به وجود آورد. حتی پاره‌ای مراکز انتخابات را پس از پیروزی جناح دوم منحل اعلام کرد و دوباره انتخابات انجام گرفت. و این بار شورای نگهبان مجبور شد پیروزی جناح دوم را قبول کند. در این انتخابات طبق رسانه‌های کشوری و خارجی ۷۰ درصد مردم شرکت داشته‌اند و به کاندیداهای جناح‌های مختلف حکومتی رای داده‌اند این مبارزه و قطب‌بندی‌ها پیش‌درآمد انتخابات جدی‌تر در آینده بود. در انتخابات ریاست جمهوری هفتم این قطب‌بندی‌ها عمیق‌تر و جدی‌تر شد. نیروهای مذهبی و حکومتی به موضع‌گیری آشکار دست‌زدند و مبارزه انتخاباتی بین دو نفر یعنی ناطق نوری و محمد خاتمی متمرکز شد.

از ناطق نوری، اکثریت وسیع جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، روحانیت مبارز، انصار حزب الله، جامعه مولفنه اسلامی، شورای نگهبان، مجلس خبرگان، امام جمعه‌ها نمایندگان ولایت فقیه، ۱۹۰ نفر از نمایندگان فعلی مجلس، اکثریت نمایندگان زن مجلس، رئیس قوه قضائیه، وزیر اطلاعات، وزیر فرهنگ و ارشاد و روزنامه‌های رسالت، ابرار، قدس، اخبار، کیهان حمایت کردند. رادیو تلویزیون که سرپرست آن را ولایت فقیه انتصاب کرده است از یک سال پیش از ناطق نوری حمایت میکرد.

از محمد خاتمی، دو نفر از اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، مجمع روحانیون مبارز، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، گروه کارگزاران، عده‌ای از هنرمندان و سینماگران، گروه‌ها و انجمن‌های مختلف زنان، ۱۷ نفر از اعضای سابق کابینه میرحسین موسوی، روزنامه سلام و نشریه عصر مساحتیبیانی میکردند.

ناطق نوری خواهان ادامه سیاست گذشته، هوادار حکومت اسلامی، خواهان اجرای احکام اسلام است و هیچ قول و وعده‌ای از آزادی به میان نمی‌آورد. محمد خاتمی هوادار جمهوری اسلامی است از جمهوریت دفاع میکند در برنامه‌اش از حرمت انسان و حقوق و آزادی‌های قانونی و حاکمیت قانون و امنیت اجتماعی و وفاق ملی و ایرانی آباد و مستقل صحبت میکند و در گذشته پای‌بندی خود به این مواضع را در حدامکان نشان داده است. در دوران وزارت او بود که تعدادی از نشریات غیردولتی، از جمله، آدینه، ایران فردا، افتخارات ملی، دنیای سخن، راه مجاهد، پیام هاجر حق انتشار پیدا کردند. در دوران وزارت او گشایشی در انتشار کتاب و سینما بوجود آمد.

هواداران ناطق نوری این اقدامات مترقیانه او را جرم می‌شناسند و در تبلیغات انتخاباتی بعنوان جرم او مطرح میکردند. علوی تبار مسئول تبلیغات محمد خاتمی در دانشگاه شیراز در دفاع از این اقدامات خاتمی گفت: «بلوغ سیاسی یک جریان سیاسی وقتی مشخص می‌شود که از مخالفان خود دفاع کند.»

موضوعگیری نیروهای سیاسی طرفدار مبارزه مسالمت‌آمیز

منظور از این نیروها عبارتست از نیروهای ملی اسلامی (مهندس سبحانی، دکتر پیمان، مهندس معین فر، و دکتر یزدی) و نیروهای ملی (حزب ملت ایران، جبهه ملی ایران) و نیروهای جمهوریخواه آزادی‌خواه که هوادار مبارزه مسالمت‌آمیز و خواهان آزادی‌های سیاسی و حاکمیت قانون هستند. در اینجا از نیروهایی که هوادار سرنوشتی و این انتخابات را شعبده‌بازی بیش نمی‌دانند حرفی به میان نخواهد آمد.

نیروهای ملی اسلامی در انتخابات مجلس پنجم به تلاش‌هایی دست‌زدند ولی امکان شرکت واقعی پیدا نکردند. تلاش‌های آنها در انتخابات ریاست جمهوری هفتم نیز امکان عملی پیدا نکرد. شورای نگهبان مانع شرکت کاندیداهای آنها در انتخابات ریاست جمهوری شد. این نیروها بجای آنکه رای خود را علیه انحصارطلبی شورای نگهبان بدهند یعنی رای خود را علیه ناطق نوری که همه‌جانبه‌مورد حمایت شورای نگهبان میباشد به مبارزه منفی روی آوردند و تصمیم گرفتند رای سفید بدهند.

امامی کاشانی عضو شورای نگهبان گفت: «رای به ناطق نوری تکلیف است.» کاندیدای شورای نگهبان ناطق نوری بود و خواست جناح ناطق نوری این بود که تمام رای‌دهندگان به خاتمی را به انفعال و مبارزه منفی به کشانند و از مبارزه مثبت آنها یعنی رای به خاتمی جلوگیری کنند.

مسئله این رای منفی نشانه اعتراض و ناراحتی این نیروها علیه شورای نگهبان است ولی این اعتراض نتیجه مثبت و مفید نداشت فقط موضع‌گیری‌های نظیر دکتر حبیب‌الله پیمان اثر مثبت داشت و به مبارزه مثبت دست‌زدند. نیروهای جمهوریخواه آزادی‌خواه پس از حذف کاندیداهای ملی اسلامی (سحابی، پیمان، یزدی و معین‌فر) دو کاندیدای حکومتی قرار داشتند. یا باید به یکی از این دو کاندیدا رای می‌دادند و یا اینکه در انتخابات شرکت نمیکردند و یا اینکه سیاست نیروهای ملی اسلامی را اتخاذ میکردند یعنی به مبارزه منفی روی می‌آوردند.

این نیروها نقاط مثبتی در برنامه‌های محمد خاتمی میدیدند و نسبت به گذشته او بدبین نبودند و این نقاط مثبت برنامه محمد خاتمی را در اطلاعیه‌های خود منعکس کرده بودند ولی نتوانستند علناً از خاتمی دفاع کنند و حتی راه دکتر پیمان را هم نسیم‌بوند. حتی نتوانستند از مردم بخواهند که علیه انحصارطلبان رای بدهند. این نیروها از نیروهای ملی اسلامی دنباله‌روی کردند و تنها منتظر این نیروها بودند و به زبان دیگر نمی‌خواستند کاسه داغتر از آش باشند. چون جمهوریخواهان آزادی‌خواه در ایران کوچکترین آزادی و حق حیات ندارند و یا ایشان سنگینی بود که برخلاف نظر نیروهای ملی اسلامی که در ایران زندگی می‌کنند موضع بگیرند. نیروهای ملی اسلامی در ایران فعالیت می‌کنند. نشریه دارند، جلسه دارند، اطلاعیه می‌دهند و برای تبت تام به کاندیداتوری به وزارت کشور می‌روند.

از طرف دیگر همین نیروهای جمهوریخواه آزادی‌خواه مدتی است درباره انتخابات آزاد قلم می‌زنند و مقاله می‌نویسند و جلسه تشکیل می‌دهند و در یک کلام هواداری خود را از مبارزه مسالمت‌آمیز اعلام می‌کنند ولی تا کنون

ما باید درک امروزی از اسلام ارائه دهیم!

برگردان: س - نورسته

مصاحبه‌ای را که می‌خوانید مونا نعیم خبرنگار لوموند هنگام اقامت خود در تهران با عبدالکریم سروش انجام داده است (لوموند ۵ اوت ۹۷). لازم به یادآوری است که سروش از مدتها پیش بخاطر طرح نظریات انتقادی خود پیرامون اسلام و سیاست و روحانیت و بویژه بخاطر برخورد با مسئله ولایت فقیه و دخالت روحانیت در امور اجرایی و سیاسی مورد غضب نیروهای محافظه کار و قشری قرار گرفته است و طی هفته‌های گذشته، سروش با انتشار نامه‌های سرگشاده، از فشارهای وزارت اطلاعات علیه خود پرده برداشت و فاش کرد که این دستگاه در برابر اجازه خروج از کشور خواستار همکاری شده است. انتخاب مصاحبه وی با لوموند بخاطر ارتباط مستقیم موضوع مصاحبه با بحث این ماه راه آزادی صورت گرفته است.

س - چالش‌های اصلی اسلام در آخرین سال‌های دهه قرن حاضر کدامند؟

ع. س - چالش اصلی عبارت است از امکان آشتی اسلام و مدرنیته. ما با این مسئله از حدود یک قرن پیش مواجه شده‌ایم. ما افکار غربی مربوط به مدرنیته را به جامعه خود آوردیم و مشکلات ما از همان زمان آغاز شده‌اند. زیرا نگاه مذهب به جهان با نگاهی که مدرنیته دارد بسیار متفاوت است. ما در برابر تعریف نویسی از انسان، سیاست، دولت و دستگاه قضایی و حقوق بشر و غیره قرار گرفته‌ایم و ما برای تفسیر مجدد این مفاهیم و انطباق آن با شرایط خودمان مبارزه می‌کنیم. دو مکتب فکری در میان متفکرین اسلامی وجود دارد: کسانی که به تفسیر افکار مدرن و همساز کردن آنها با سنت‌ها و اعتقادات اسلامی باور دارند و در برابر جماعتی که هیچ امیدی به کنار آمدن این دو دنیا ندارند. اگر مدرنیته را فقط در تکنولوژی خلاصه کنیم، آشتی البته کار آسانی است. اما برخی مفاهیم مدرن با اسلام سازگاری ندارند.

س - این مفاهیم کدامند؟

ع. س - برایشان مثالی بزنم. تمام مذاهب بر اساس اندیشه تکلیف بنا شده‌اند. انسان بعنوان آفریده‌ای در نظر گرفته می‌شود که در برابر آفریننده خود وظایفی دارد. مدرنیته اما بر پایه حقوق استوار است. این دو برداشت بدشواری با یکدیگر کنار می‌آیند. شاید بتوان بنوعی سازش نیم بند دست یافت، اما از نظر من همسازی این دو برداشت بصورتی همه جانبه و استوار کار آسانی نیست.

س - این بدان معنی است که مسلمانان محکوم‌اند که در جوامع آنها به حقوق بشر احترام گذاشته نشود؟

ع. س - آنها محکوم نیستند. اما ما نمی‌توانیم یک نظام انتخابی داشته باشیم. ما باید از نظام منسجمی برخوردار شویم. ما باید نظام ویژه خودمان را بنا کنیم که در آن اصول با یکدیگر همخوان باشند. مدرنیته شامل یک کلیت است که ما نمی‌توانیم آنرا بپذیریم. اسلام هم این تمامیت را دارد که البته به گذشته متعلق است. ما باید درک مدرنی از اسلام ارائه دهیم و نظامی را بسازیم که در آن مدرنیته هم حضور داشته باشد.

س - از نظر اسلامی بنابراین حقوق بشر خصلت جهانشمول ندارد؟

ع. س - خصلت جهانشمول حقوق بشر با ارزش‌ترین کشف دنیای معاصر است. اگر لازم باشد من یک جنبه مدرنیته را مورد توجه قرار دهم، اون بدون شک حقوق بشر خواهد بود. اما مدرنیته خدا و دنیای دیگر را بکلی بدست فراموشی می‌سپارد. این چیزی که معتقدان و اندیشمندان

مذهبی نمی‌توانند بپذیرند. خوشبختی آن دنیایی یکی از عوامل اصلی زندگی انسان است. خوشبختی که ما را به اندیشه خدا هدایت نکند، سرابی بیش نیست. اخلاق یکی از ابعاد مهم اندیشه مذهبی را تشکیل می‌دهد. در حالیکه در زندگی بدون اخلاق به سطح مفیدیت صرف نزول می‌کند و از زندگی معنوی صحبتی به میان نمی‌آید. همه اینها با اسلام ناسازگارند.

س - آیا این خصلت اجباری دارد؟

ع. س - خیر. مذهبی که تحمیل شود مذهب نیست. نمی‌توان مردم را بسزور وادار کرد به گونه‌ای خاص بیندیشند. شما می‌توانید به جامعه عرفی اعتقاد داشته باشید اما اگر مذهبی هستید باید به آن دنیا هم فکر کنید و این آگاهی باید در رفتار شما بازتاب یابد.

س - به نظر شما یک دولت اسلامی و یا اقتصاد اسلامی به چه معناست؟

ع. س - اقتصاد اسلامی وجود ندارد. همانگونه که اقتصاد مسیحی و یا یهودی وجود ندارد. ما ارزشهایی داریم که باید مورد احترام قرار گیرند. آنها به اندیشه عدالت مربوط می‌شوند. اما زبان مذهب زبان تکنیکی نیست و این هم در مورد قرآن و هم احادیث صادق است. رسالت پیامبر هدایت ما در این دنیا بود برای اینکه شایسته آن دنیا باشیم.

دولت اسلامی رهبری توده‌های مسلمان را برعهده دارد. در کشوری که اکثریت مردم مسلمانند، دولت بطور طبیعی اسلامی است زیرا ناظر بر ارزش‌های اسلامی است. همین و بس. طبیعت یک دولت و کارکرد های آن همه جا یکی است. اما ارزش‌های اسلامی وجود دارد که باید دولت در جامعه مسلمان بر آنها نظارت داشته باشد. در این مفهوم، یعنی بصورت تصادفی و نه اساسی یک دولت اسلامی است.

س - آیا با این همه می‌تواند در زندگی مردم دخالت کند؟

ع. س - به هیچ وجه. حقوق بشر باید رعایت شود و من از خودمان بخاطر عدم رعایت آن انتقاد می‌کنم.

س - اصل ولایت فقیه مشخصه دولت اسلامی است؟

ع. س - به هیچ وجه. تئوری ولایت فقیه در میان فقها در اقلیت قرار دارد. این اصل در ایران پیاده شده است و به تئوری امام خمینی برمی‌گردد. شمار بسیاری از فقهای سنی و شیعه این اعتقاد را ندارند. در شیعه، نمود در صد فقها آنرا اصل اجتناب ناپذیر حکومت اسلامی قلمداد نمی‌کنند.

س - آیا می‌توان خط جدایی روشنی میان مذهب و سیاست کشید؟

ع. س - در بیان مدرن، سیاست تئوری قدرت است. به این ترتیب در جامعه‌ای که مذهب قدرت‌مند است، بخودی خود با سیاست درمی‌آمیزد. در کشور من مذهب سیاسی شده است چرا که امروز قدرت دارد. اگر دچار ضعف مفرط شود دیگر سیاسی نخواهد بود. هرچه که درباره

جدایی سیاست و مذهب گفته می‌شود به قدرت مذهب بازمی‌گردد. پیامبر مجبور شد در برابر دشمنان موضع سیاسی بگیرد. از اینرو ما میراث‌دار اسلام سیاسی شدیم. این در مورد مسیحیت صدق نمی‌کرد. سیاسی بودن در طبیعت یک مذهب نیست. یک حادثه تاریخی است. بنیادگرایی چیزی جز اسلامی نیست که می‌خواهد بر موجودیت خود تاکید کند. البته هدف ابزار را توجیه نمی‌کند.

س - آیا می‌توان اسلام و دموکراسی را با یکدیگر آشتی داد؟

ع. س - این ضرورت یک زندگی مدرن است. این اجتناب ناپذیر است. ما باید در جامعه خودمان غیرمذهبی‌ها را هم بپذیریم. آنها باید بتوانند از آزادی بیان برخوردار باشند و سبک و سیاق زندگی خود را انتخاب کنند. کثرت‌گرایی از اصول اعتقادی من است. مفهوم شهروندی دارای اهمیت بسیار است. مردم دیگر بندگان شاه و یا اعضای یک جماعت مذهبی نیستند. آنها شهروندان جامعه جدید هستند که باید بصورتی برابر حقوق در کنار یکدیگر بسر ببرند. برخی در کشور ما از درک مفهوم این کلمات عاجزند.

چه نوع مشارکتی؟

در ایران بسیاری از روشنفکران مانند توده‌های مردم عادی رای خود را به خاصی دادند. آنها برای رفتار خود توجیه روشنی داشتند. سردیر مجله‌ای که ادامه انتشارش با انتخاب ناطق نوری به خطر می‌افتد، چه راهی جز حمایت از خاصی دارد؟ اما حزب سیاسی نمی‌تواند مانند یک فرد عمل کند. حزب سیاسی دارای هویت، برنامه و مستگیری سیاسی است و مشارکت او در یک حرکت سیاسی بسیار پر معنی است. حزب سیاسی بدون آنکه به رسمیت شناخته شود، بدون آنکه حق حیات داشته باشد، بدون آنکه حق طرح نظر خود را داشته باشد نمی‌تواند شریک سیاسی نیرویی شود که حتی وجود ساده او را منکفی می‌شود. حزب سیاسی جزئی از واقعیت و قلمرو سیاسی یک کشور به شمار می‌آید و تا زمانی که این جایگاه به رسمیت شناخته نشود، هر نوع مشارکت سیاسی معنی دار مانند رای دادن به جناحی از حاکمیت فقط مشارکت منفعل است و دنباله‌روانه با دلخوشی قاطی کردن رای خود با رای مردم. این مشارکت تأثیری در قلمرو سیاسی ایران ندارد. آنگاه چگونه، مفید و هشدار دهنده نیست.

در برابر این مشارکت منفعل و صوری، می‌توان سیاست مشارکت فعال را داشت که در آن نیروی سیاسی از هویت، برنامه و موجودیت سیاسی خود و نیروهای دیگر دفاع می‌کند و حاکمیت و نیروهای آن را تحت فشار می‌گذارد تا سیاست‌های خود را اصلاح کند. وقتی حاکمیت می‌بیند اپوزیسیون تا این حد بلااثره مجنوب یک برنامه سیاسی بی تضمین شده است، دیگر چه لزومی می‌بیند تا افاق دید سیاسی خود را گسترش دهد و در مستگیری‌های خود هدف‌های دور تری را در نظر گیرد؟

مشارکت فعال از نظر من مشارکتی است که در آن عنصر آگاهی، همکاری، شفافیت پذیرش متقابل، تحمل همگان و کثرت‌گرایی بصورت اصول خدشه ناپذیری پذیرفته می‌شوند. این حرف‌های اپوزیسیون امروز می‌تواند گوش‌های شنوای کمی داشته باشد. ولی از طریق مبارزه پیگیر به فرهنگ روشنفکران و مردم تبدیل خواهند شد. کنار گذاشتن این مبارزه و پیوستن به توده‌های بی شکل در حقیقت انحلال احزاب و بی‌هویتی است که ما در تاریخ همواره از آن رنج برده‌ایم. حزب سیاسی در ایران باید شخصیت و هویت داشته باشد تا جامعه ایران به او جایگاهی که شایسته آنست بدهد.

در این بحث آگاهانه به ابعاد سیاسی مشخص و اخلاقی مربوط به حمایت از خاصی پرداخته نشده است زیرا هر یک از این دو مقوله بحث جداگانه مبسوطی است که باید سرفرصت به آنها پرداخت. در عرصه سیاسی فقط اشاره به این نکته اساسی لازم است که نه دیدن نیمه پسر لیوان و نه هولناکی رقبای خاصی هیچیک به اندازه کافی برای مشارکت معنی دار یک نیروی سیاسی غیرتساونی و «غیرمطلوب» کافی نبودند. در زمینه اخلاقی هم آنچه بر سر روشنفکران ما در خارج و در داخل کشور آمده و می‌آید ما را مجاز به چنین موضع‌گیری نمی‌کنند. هدف اصلی در این بحث کوتاه نشان دادن ساختار تنگ تفکری است که با لباس رنسال پلیتیک امروز دنیای ارزش مارا

تا دیده می‌گیرد.

بحث انتخابات در پلنوم وسیع حزب ما

لازم در زمینه رعایت حقوق مردم و دموکراسی) بطور کلی دعوت مردم به دادن رای سفید در شرایط انجام انتخابات را درست ندانسته و مورد حمایت قرار دادند. در برابر ۴۲ درصد از شرکت کنندگان پلنوم گسترده معتقد بودند که اپوزیسیون آزادخواه می‌بایست پس از اعتراض خود به حذف نامزد های خارج از مدار حاکمیت، برای شکست نیروهای مرتجع و قشری و دادن شانس برای وعده‌های مثبت انتخاباتی خاتمی و نیز همبستگی با جنبش بزرگ مردم ایران در راه انجام تغییرات در حد ممکن در سمت قانونگرایی و جامعه مدنی از او حمایت کرده و مردم را به شرکت فعال و دادن رای به خاتمی دعوت می‌کرد.

باید یادآوری کرد که اعضای شرکت کننده در پلنوم وسیع - بغیر از رفقای شورای مرکزی - کادرهایی بوده‌اند که بطور داوطلبانه در جلسه شرکت کردند و از جانب کسی نمایندگی نداشتند. بنابراین رای گیری‌های انجام شده، از نظر آماری قابل تعمیم به تمام تشکیلات نیست و بیشتر خصلت تصادفی دارد.

۲ - کار پلنوم گسترده با بحث و تبادل نظر درباره سیاست و روش ما در قبال خاتمی ادامه یافت. نظر پلنوم وسیع آن بود که در حال حاضر هرگونه پیش بینی خاتمی در باره سرنوشت برنامه‌های اعلام شده خاتمی زودرس است. بویژه آنکه بسیاری از نهاد های کلیدی و حساس سیاسی کشور در دست مخالفان خاتمی بوده و نیروهای مرتجع علیرغم کسب اقلیت آرا در سطح کشور، از نظر موقعیت و قدرت سیاسی و اجرایی بسیار نیرومندند. اما شرکت کنندگان پلنوم وسیع پیروزی خاتمی را گامی بسیار مهم در آرایش قوای سیاسی کشور دانسته و آنرا بعنوان سرآغاز دوران جدید و مساعدی برای پیکار نیروهای اصلاح طلب و مسالمت جو در راه آزادی و مردم سالاری در ایران تلقی کردند. به اعتقاد پلنوم وسیع اصلاحات و تغییراتی چون تشکل گرایشهای اسلامی آزادخواه بصورت احزاب سیاسی با برنامه روشن، پیدایش مطبوعات سیاسی مستقل، ایجاد تشکل های مستقل کارگران و مزدبگیران از اهمیت بزرگی در سمت تکمیل و پویایی جامعه مدنی برخوردار است. امکان ایجاد تشکلهای صنفی و فرهنگی و رعایت حقوق ملت و تحقق حکومت قانون، پایان دادن به سانسور و جلوگیری از فعالیت گروههای شبه فاشیستی پیش شرط های ضروری برای جامعه مدنی پویا و گام های مهمی در جهت مردم سالاری است. چنین تحولاتی اگر صورت گرفت زمینه ساز حضور علنی اپوزیسیون در جامعه خواهد بود، لذا می‌باید مورد حمایت اپوزیسیون آزادخواه و حزب ما قرار گیرد. همراه با حمایت از هرگونه اصلاحاتی که به جامعه مدنی ایران هویت و توان بیشتر داده و فضای سیاسی و اجتماعی کشور را بگشاید، تمایل عمومی شرکت کنندگان پلنوم تاکید بر اجتناب از خوش بینی یا بدبینی غیرواقعی نسبت به امکانات و شرایط جدید و یا انتظارات بیش از حد از پیروزی نسبی بدست آمده است. تاکید اساسی پلنوم وسیع بر حفظ هویت فکری و سیاسی ما همچون یک اپوزیسیون هوشمند و جدی است. مسالمت جویی و مدارا خواهی ما نباید به تیره صاحبان قدرت در سیاست ایران و یا چشم بستن بر اقدامات و جنبه های ضد دموکراتیک نظام جمهوری اسلامی و از جمله کاربست احتمالی شیوه های غیر دموکراتیک توسط خاتمی منجر شود. ما همواره باید به یاد داشته باشیم که خاتمی با تمام فضیلت هایش، نماینده سیاسی آزادی خواهان لائیک نیست. رسالت سیاسی ما بعنوان اپوزیسیون آزادی خواه، تجهیز مردم با ذهنیت دموکراتیک در جهت اصلاحات جدی تر و عمیق تر و بطور کلی نهادی کردن فرهنگ جامعه مدنی در ایران است. بر اساس این نکات پیشنهاد شد که تدوین یک برنامه عمل سیاسی مشخص در پرتو انتخاب خاتمی در دستور کار حزب قرار گیرد. بدیهی است که انتخاب خاتمی و چشم انداز سیاستهای وی در ترکیب کابینه، در چگونگی رابطه اش با ولایت فقیه و انواع نهاد های رسمی و غیررسمی کشور و کوششهای وی در رابطه با باز کردن راه مشارکت جدی مردم میتواند تاثیرات مهمی در سمت گیریهای سیاسی اپوزیسیون داشته باشد. بحث های پلنوم وسیع از جمله نشان میدهد که در چنین راستایی قانونمدنیهای مشی

در اوایل تیر ماه امسال «حزب دموکراتیک مردم ایران» پلنوم وسیعی یا شرکت کادرهای حزبی از کشورهای مختلف اروپا برگزار کرد. از آنجا که یکی از مهمترین مسائل مطروحه در پلنوم بحث انتخابات ریاست جمهوری در ایران و بررسی آن بود، بخش هایی از گزارش پلنوم که به این موضوع اختصاص دارد برای اطلاع خوانندگان راه آزادی منتشر میشود.

اصلی ترین موضوع پلنوم گسترده تحلیل مهمترین رویداد سیاسی - اجتماعی ایران در سالهای اخیر یعنی انتخاب محمد خاتمی با ۲۰ میلیون رای در هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری بود. بمنظور اثربخشی و مشخص تر کردن مباحث و تصمیمات پلنوم این موضوع به دو محور تقسیم گردید:

۱ - ارزیابی سیاست «حزب دموکراتیک مردم ایران» در انتخابات ۲ - خط مشی و روش حزب در قبال خاتمی رئیس جمهور جدید. بندهای ۱ و ۲ این گزارش به جمع بندی این دو محور اختصاص دارد.

۱ - در ارزیابی سیاست حزب در انتخابات نخست باید تاکید کرد که همه شرکت کنندگان پلنوم نتایج انتخابات را یک موفقیت جدی برای مردم ایران و نیز اپوزیسیون آزادخواه و نیز شکستی مهلک برای مرتجع ترین و کهنه اندیش ترین جناح حاکمیت و در رأس آن ولایت فقیه ارزیابی کردند. با توجه به سابقه سیاسی - فرهنگی و شخصیت و منش خاتمی در انتخابات و ارزش گذاری مثبت از مشارکت فعال و هوشمندانه مردم ایران در انتخابات، دستاورد های انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری به گونه گام مشتی در تحولات سیاسی آینده و شکل گیری جامعه مدنی ایران ارزیابی گردید. شرکت کنندگان پلنوم گسترده در ادامه تبادل نظر بویژه برخورد اپوزیسیون دموکرات و بطور مشخص حزب ما و سازمان جمهوری خواهان ملی ایران به انتخابات را مورد توجه مخصوص قرار دادند. همه شرکت کنندگان پلنوم به اتفاق درباره یک موضوع محوری یعنی لزوم و اهمیت شرکت در انتخابات و خطا بودن شعاع تحريم اتفاق نظر داشتند. سیاست حزب ما و سازمان جمهوری خواهان ملی ایران نیز در بیانیه مشترک نخستین درباره انتخابات درست بر اساس چنین درکی تنظیم و انتشار یافته بود. در این بیانیه پس از برشمردن جنبه های غیر دموکراتیک انتخابات نظیر نبود آزادی احزاب و مطبوعات و نیز نقش استصوابی شورای نگهبان، از جمله تاکید شده بود که اپوزیسیون ملی و چپ دموکرات نامزد های آزادخواه خارج از مدار حاکمیت را مورد حمایت قرار داده و برای پیروزی آنها تلاش خواهد کرد.» پلنوم گسترده این سیاست و روش را به اتفاق آرا تایید کرد.

پلنوم این سیاست را همخوان با مشی و فرهنگ سیاسی مسالمت آمیز و گام به گام بعنوان راه دستیابی به دموکراسی و مردم سالاری در ایران ارزیابی کرد. اما درباره چگونگی اجرا و عملی ساختن این مشی پس از حذف نامزد های دگراندیش و خارج از مدار حاکمیت توسط شورای نگهبان برخی ارزیابی های متفاوت سیاسی و نیز تفاوت های دیدگاهی و تحلیلی وجود داشت. در این مقطع حزب ما به همراه سازمان جمهوری خواهان ملی بعنوان اعتراض، دادن برگ سفید را به رای دهندگان توصیه کرد. این سیاست در همسویی و الزامات ناشی از پرنسیپ های سیاسی و اخلاقی همبستگی با نامزد های مطلوب حذف شده ما در داخل کشور اتخاذ گردیده بود. به استثنای دکتر پیمان دیگر هم پیمانان ما در اپوزیسیون داخل کشور چنین سیاستی را درپیش گرفتند. اختلاف نظر اساسی شرکت کنندگان پلنوم گسترده بر سر موضع گیری حزب از لحظه حذف کاندیدا های خارج از مدار حاکمیت به بعد بود که نبرد اصلی و تعیین کننده انتخابات میان دو نامزد اصلی ریاست جمهوری ادامه و جریان یافت. بیش از نیمی از کل وقت پلنوم گسترده نیز صرف بحث و تحلیل درباره این ماده از دستور کار گردید. در پایان این بخش پلنوم گسترده با وجود مخالفت دو نفر از شرکت کنندگان پلنوم گسترده با تفاوت هایی در درک و سناریو های سیاسی (مثل همبستگی با اپوزیسیون ملی داخل کشور، یک مرحله ای مساندن انتخابات، اجتناب از بدوش گرفتن مسئولیت آینده نامعلوم و سرانجام فقدان تضمین های

مسالمت آمیز و پیکار تدریجی و گام به گام بطور مشخص و عملی باید مورد تعمق جدی تری قرار گیرد. مرزهای مشخص پیشبرد این مشی کجاست؟ موضع ما در قبال قانون اساسی در شرایط مفروض گشایش فضای سیاسی و امکان فعالیت علنی اپوزیسیون داخل کشور چه باید باشد؟ به همین منوال تناقض مهم موجود میان اصل ولایت فقیه و حاکمیت ملت مطرح میشود که در تدوین یک مشی سیاسی مسالمت آمیز و چشم انداز رشد سطح پیکار نیروهای سیاسی آزادیخواه در شرایط تناسب جدید قوای سیاسی کشور از گره های اساسی یک سیاست عملی خواهد بود. گرچه برخی از شرکت کنندگان پلنوم وسیع در این زمینه های حساس و مهم نظر روشن و مشخصی ارائه کردند، اما هنوز درک واحدی از چگونگی تحقق استراتژی پیکار سیاسی مسالمت آمیز در صحنه سیاست کنونی ایران در صفوف ما و در مجموعه اپوزیسیون آزادیخواه وجود ندارد. به عقیده پاره ای از شرکت کنندگان بهترین شعارها و ایده ها اگر نتواند به تامين هدف اساسی امکان فعالیت قانونی و علنی اپوزیسیون آزادیخواه مدافع مشی اصلاح طلبانه در ایران منجر شود، منشأ اثرگذاری جدی در جامعه ایرانی نخواهد بود. زیرا همه الزامات یک سیاست گذاری فعال و از جمله نشان دادن هویت مستقل ما در سیاست کشور و تبدیل به یک نیروی اجتماعی منوط به تامين شرط اساسی فعالیت علنی و قانونی در کشور است. پاره ای دیگر از رفقا برعکس نگرش فوق را خطرناک ارزیابی کرده و معنای سیاسی آنرا «کوتاه آمدن» و چشم بستن بر اختناق حاکم و بسا تضعیف و از دست دادن هویت مستقل ما بعنوان یک نیروی چپ دمکراتیک محسوب میکردند و بسا نگرانی جدی دورنمای چنین سیاستی می نگردند. مباحث پلنوم نشان داد که انتخاب خاتمی تاثیر مستقیمی بر راه و روش سیاسی ما در جهت ارزیابی عینی تر و واقعی تر از شرایط پیچیده کشور و نیز لزوم حرکت از ایده های کلی به سمت راه حلها و کار و سازهای مشخص و عملی داشته است. اما هنوز نیازمند تبادل نظر بیشتری در سیاست گذاری موثر و عملی بر اساس استراتژی پیکار مسالمت آمیز هستیم.

هیچگونه امکان آزادی شرکت در انتخابات را پیدا نکرده اند تا این تنوری های خود را در عمل پیاده کنند. مسلما پس از پیروزی خاتمی این آرزو را دارند که احزاب سیاسی آزاد شوند و خاتمی به قول خود و وعده های خود که در برنامه ۱۲ ماده ای اش آورده است، عمل کند.

شکل دیگری هم که وجود دارد اینست که نیروهای ملی اسلامی قانون اساسی جمهوری اسلامی را قبول دارند و یا اعلام کرده اند که در چهارچوب این قانون اساسی و احترام به این قانون اساسی در انتخابات شرکت میکنند ولی نیروهای جمهوری خواه آزادی خواه هنوز موضع خود را در قبال قانون اساسی روشن نکرده اند این نیروها تمام آرزو و تلاش خود را صرف ایجاد یک قطب غیرحکومتی کردند که مدافع آزادی های دمکراتیک و هوادار مبارزه مسالمت آمیز باشند و در مورد اینکه اگر شورای نگهبان کاندیدای نیروهای ملی اسلامی را رد کرد چه موضعی خواهند داشت نظر مشخصی نداشتند در حالی که در نوشته های این نیروها اشاراتی به برنامه خاتمی شده بود و از اینکه خاتمی از حرمت انسان و حقوق و آزادی های قانونی و حاکمیت قانون و امنیت اجتماعی و وفاق ملی و ایرانی آباد و مستقر دفاع میکند آگاه بوده و در عین حال خاتمی در گذشته با تمام مشکلات و فشارهای انحصار طلبان تعهد خود را به آزادی از جمله از طریق اجازه حق انتشار یکسری نشریات غیردولتی نشان داده بود.

اگر نیروهای ملی اسلامی و آزادی خواه از ساختن پله های نردبان آزادی با مانع شورای نگهبان روبرو شدند پس چرا کسی را که امکان دارد چند تا از این پله های نردبان آزادی را بسازد و یا اینکه در برنامه هایش در مورد ساختن و اجرای آن صحبت میکند مورد حمایت قرار ندادند؟

چطور شد مردم شهر و روستا در انتخابات و دادن رای به نفع خاتمی بسیج شدند و منافعشان را بدرستی تشخیص دادند ولی نیروهای ملی اسلامی و به تبعیت از آنها نیروهای جمهوری خواه آزادی خواه به این توجه نکردند و به نفع خاتمی رای ندادند؟

پس از پیروزی خاتمی، همه این نیروهای ملی اسلامی و جمهوری خواه آزادی خواه از پیروزی انتخاباتی خاتمی خوشنود شدند و این خوشحالی خود را از کسی پنهان نکردند و بزودی در اطلاعیه ها و نشریات خود آنرا به وضوح نوشتند در این خوشنودی حتی بخش عظیم تحریم کنندگان هم شریک بودند.

پس چرا قبل از انتخابات این نیروها نتوانستند موضع مشترکی در قبال خاتمی و برنامه او داشته باشند. بررسی این مواضع موجب خواهد شد در آینده خط مشی درستی در قبال خاتمی اتخاذ نمایند.

مسلما خط مشی این نیروها با دیگر نیروها در قبال خاتمی متفاوت خواهد بود. مسلما حمایت از خاتمی در دفاع از آزادی ها و تضعیف جناح انحصار طلب کاری درست و اصولی و آینده نگر است و به نفع تحول آزادی های سیاسی در کشورمان خواهد بود.

خاتمی در اجرای برنامه هایش مواضع بسیار بزرگی دارد و این مواضع را باید شناخت. این مانع بزرگ همان جناح انحصار طلب حاکمیت است که خود را قیم مردم ایران میدانند. اگر قبول داریم که ۹۰ سال پیش، مسرتطه خواهی مترقیانه بوده است، تحولی در فرهنگ و قوانین و قانونیت بوده است و همین مبارزات مترقیانه از نظر تاریخی جزو افتخارات کشور ماست امروز هم مبارزه برای جمهوریت در مقابل حکومت گراها و مبارزه برای قانونیت و نهادینه کردن قانون و آزادی های قانونی در جهت ترقی اجتماعی کشورمان است چرا نباید در این تحول کشورمان شرکت کنیم؟ و چرا نباید بر گسترش آزادی ها و گشایش جامعه مان از خاتمی حمایت کنیم؟ آیا ایزوله کردن انصار حزب الله کار درستی است؟ آیا امنیت اجتماعی کار درستی است؟ حال این امنیت اجتماعی بوسیله محمد خاتمی در جامعه مان برقرار شود، رسالیم به ما حکم می کند که از ذهنیات خود جدا شده و واقعیات را قبول کنیم و اساس این است که به این مبارزه در کنار همین مردم پیروزمند باشیم. شکست ناطق نوری نتیجه رای مردم علیه او و به نفع خاتمی یعنی به نفع آزادی است. انقلاب خرداد ۷۶ یک انقلاب سازنده است مردم از طریق مسالمت آمیز نیروی انحصار طلب را کنار گذاشت و به برنامه سازندگی و آزادی و حقوق بشر و حاکمیت قانون و امنیت اجتماعی و وفاق ملی رای دادند این رای تبلور تجریمه ۱۸ ساله مردمی بود که شورش کرده بود و انقلاب بهمن را به ثمر رسانده بود ولی تا کنون به آرمان هایشان نرسیده بود.

اشتباه نیروهای طرفدار مبارزه مسالمت آمیز ناشی از نادرستی دیدگاه شان است چون این نیروها به مبارزه در بین بالایی ها هیچ ارزشی قائل نبودند و آنرا بسیار تنگ و بسته می دانستند. انتخابات مجلس پنجم تناسب قوای جدیدی در بین نیروهای حکومتی بوجود آورده بود. انتخابات ریاست جمهوری هفتم تناسب قوای جدیدی را بوجود آورده است که به نفع نیروهای انحصار طلب و متحجر نیست و نیزهای انحصار طلب را در وضعیت ضعف قرار داده است درک این تناسب قوا و شرکت در تحول آن در جهت آزادی و عدالت و استقلال و جمهوری وظیفه نیروهای آزادی خواه ملی و ملی اسلامی و جمهوری خواه آزادی خواه است.

درباره انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری اسلامی

سومین بیانیه مشترک

جمهوریخواهان ملی ایران و حزب دمکراتیک مردم ایران

هم میهنان عزیز

در آستانه نخستین دور انتخابات ریاست جمهوری قدرتمندان حاکم نه تنها نامزدهای دگراندیش و آزادیخواه را از صحنه مبارزه مسالمت آمیز و قانونی حذف کردند بلکه با برهم زدن گردهم آیی ها و بستن دفاتر حجت الاسلام خاتمی که خواهان تعدیل زورگویی در جمهوری اسلامی است، نشان می دهند که تا چه اندازه از بسیج خارج از کنترل مردم می هراسند و حاضر نیستند کوچکترین گامی در جهت گشایش فضای سیاسی بردارند. هیأت مؤتلفه اسلامی و روحانیت مبارز با تکیه بر ولایت فقیه می کوشند تا بی قانونی را در کشور تداوم بخشند و مردم را در دام تصادم های خسوفت بار گرفتار سازند.

هم میهنان،

در آستانه این انتخابات، آقایان یزدی، سجایی، معین فزلی ۳۵ تن از شخصیت های سیاسی آزادیخواه طی بیانیه ای با عنوان «رای سفید اعتراضی» اعلام داشتند: «در شرایطی که امکان هر نوع اعتراض قانونی و مسالمت آمیز از مردم سلب شده است، مردم می توانند با حضور در مراکز رای گیری و دادن رای سفید اعتراض خود را به عملکرد یکجانبه شورای نگهبان ابراز دارند.

ما سازمانهای سیاسی خارج از کشور که برای آزادی احزاب و مطبوعات، لغو محدودیت های حقوق مردم و ایجاد پیش شرط های یک انتخابات واقعی و آزاد در ایران می کوشیم، در اعتراض به حذف نامزدهای آزادیخواه که بار دیگر عمق انحصار طلبی و استبداد هیأت حاکمه و بی اعتنائی مطلق آنان را نسبت به ابتدایی ترین حقوق مردم به نمایش می گذارد، در این انتخابات شرکت نخواهیم. ولی برای نشان دادن همبستگی آزادیخواهان درون و برون کشور و هم صدا با امضاء کنندگان بیانیه «رای سفید اعتراضی»، هموطنان خود را به دادن رای سفید فرا می خوانیم. ما اطمینان داریم که اعتراض و مبارزه متحد مردم برای احقاق حقوق خود، دیر یا زود انحصار طلبان و خودکامگان را بزانو در خواهد آورد.

۲۱ اردیبهشت ۱۳۷۶

شورای مرکزی جمهوریخواهان ملی ایران
شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران

خلاف قانون حاکی از آن است که گویا فریاد پرطنین ملت به گوش عده‌ای نرسیده است و علی‌رغم انقلاب روز دوم خرداد ماه، رئیس قوه قضائیه اعلام می‌کند که جز روحانیون کسی حق دخالت در سیاست و حکومت را ندارد و امام جمعه یکی از شهرها نیز مدعی می‌شود که انتخابات رویه‌ای غیراسلامی و تحفه‌ای وارداتی از غرب است!!

در چنین جوی، به موجب نامه‌ای که آقای دکتر عبدالکریم سروش متفکر برجسته اسلامی، خطاب به آقای رئیس جمهور نوشته‌اند از سفر ایشان به خارج از کشور برای شرکت در کنفرانس‌های علمی - دانشگاهی جلوگیری شده است. بموجب همین نامه برخی از مقامات امنیتی با صراحت خود را مافوق قانون دانسته و حاضر به اجرای آن نیستند. در حالی که بموجب قانون هر شهروندی حق دارد به هر کجا که می‌خواهد، از جمله به خارج از کشور، آزادانه سفر کند و هیچ مقام یا نهادی حق ندارد او را از چنین حقی محروم سازد مگر به حکم یک دادگاه صالحه.

با توجه به نکات بالا ما امضا کنندگان زیر به منظور دفاع از حقوق قانونی شهروندان به این رفتار غیرقانونی مقامات امنیتی در جلوگیری از سفر آقای عبدالکریم سروش به خارج از کشور شدیداً اعتراض می‌نماییم.

عباس ابوزری - مهندس ابو الفضل بازرگان - مهندس عبدالعلی بازرگان - محمد بسته‌نگار - دکتر محمد حسین بنی‌اسدی - دکتر عباسعلی توسلی - مهندس محمد توسلی - ابو الفضل حکیمی - عبدالکریم حکیمی - مهندس امیر خرم - محمد خلیل‌نیا - مهدی دادی‌زاده - دکتر حبیب‌دوران - احد رضایی - مهندس میر هاشم سجادی - دکتر یداله سبحانی - مهندس عزت‌اله سبحانی - دکتر محمد سیار - میر شمس شهبانوی - مهندس هاشم صباغیان - سید احمد صدر حاج سید جوادی - مهندس اکبر طاهری - مهندس یوسف طاهری - محمد جعفر عمادی - محمود عمرانسی - دکتر سید علی اصغر غروی - دکتر مقصد فراسخواه - دکتر غفار فرزندی - دکتر حسن فریداعلم - سید مصطفی قضاات - حجت قیاسی - مهندس محسن محقق - محمد محمدی ارده‌الی - مصطفی مسکین - مهندس رضا مسعودی - عباس مصلحی - مهندس علی اکبر معین فر - هرمز ممیزی - پروفیسور احمد مهرداد - خسرو منصوریان - مهندس ولی‌اله میر خانی - مهندس محمود نعیم‌پور - محمود نکوروح - مهندس تقی نکوفر - فخرالسادات نوربخش - مهندس اکبر والی - دکتر هادی هادی‌زاده - حسن هادی فر - سید نورالدین هاشمی - مهندس علیرضا هندی - دکتر ابراهیم یزدی - حسن یوسفی اشکوری

نقدی بر نقد کتاب «بامداد خمار»

پیوند دید و احساس

فرخنده مدرس

وقتی قرار باشد جنبش اجتماعی از سوی طرفدارانش به یک کلیشه تبدیل شود و بعد همه واقعات و حوادث از آن قالب عبور داده شوند، مطمئناً نتیجه رضایت‌بخشی را نباید انتظار داشت. البته نه برای آن واقعات و حوادث، زیرا آنها مسیر خود را رفته و خارج از ذهن و اراده ما جریان خود را ادامه خواهند داد. اما برای آن جنبش اجتماعی.

خانم کشاورز که از نوشته و مطالبش برمی‌آید یکی از طرفداران جنبش اجتماعی زنان و از هواداران پروپاقرص فمینیسم هستند، باز هم علی‌رغم تجربه‌های شکست‌خورده گذشته که به احتمال قوی خود نیز بنوعی در آنها سهیم بوده‌اند، سعی می‌کنند هر پدیده‌ای از جمله کتابی را که احتمالاً برحسب تصادف نویسنده‌اش یک زن است، از زاویه‌ای مورد بررسی و نقد قرار دهند (البته در تیترب مطلب صحبت از معرفی است ولی در متن عملاً به نقد آن پرداخته شده) که شاید بتوان گفت آخرین زاویه‌ای است که باید آن را گشود و از آن سمت به این کتاب پر فروش نگریست و امتیازی بدان داد یا امتیازی از آن ستاند.

نویسنده‌ای قلمی بدست گرفته و در تلاش در برقراری پیوند میان دید و احساس خود نسبت به آنچه که بقول شما بارها و بارها نظیر آن اتفاق افتاده، اثری خلق نموده که اتفاقاً به هر دلیلی (چه دلایل بشمار دیگری هم میشود برشمرد) خریداران بسیاری یافته. حال چرا من و شما بعنوان حامیان جنبش اجتماعی زنان باید انتظار داشته باشیم، همه نویسندگان یا سایر هنرمندان بویژه اگر زن باشند، در هر قلمی که بدست می‌گیرند یا هر اثری که خلق می‌کنند، باید تعهد خود را ابتدا نسبت به این پدیده اجتماعی اعلام نموده و قضاوت خود را نسبت به آن به رویت آشکار دیگران بگذارند، آنهم بدان‌گونه که ما را خوش آید، تا از نظر ما اثری با ارزش قلمداد شوند!

آیا این بحث به گوشتان آشنا نیست: «هنر متعهد»، «هنر غیر متعهد»، چه بسیاری از هنرمندان و نویسندگان و شعرای خوب و توانمند ما از روشنفکران کلیشه‌ای در گذشته چوب غیر متعهد بودن خوردند و چه بسیار هنرمندان ارزشمندی که آبرو و هنر خود را بیای ایدئولوژیها و کلیشه‌ها قربانی کردند.

شما به عنوان یک خواننده اختیار دار احساس و برداشتتان از یک اثر هستید و طبعاً چون طرفدار سرسخت و پیگیر حقوق زنان بوده و به سهم خود در تلاشید شرایط اجتماعی ظالمانه و نابرابر علیه زنان را تغییر دهید و بدیهی است، بسیار خرسند خواهید شد که در این رهگذر ابزارهای بیشتری از جمله آثار فرهنگی - هنری بیارتان آیند. حق دارید آثاری را ترجیح دهید که بقول خودتان «با دیدی جدی مسائل زنان را دنبال کنند»، اما طبعاً حق بدهید اگر قرار باشد تمام آثار بویژه آثار زنان بدان‌گونه خلق شوند که شما یا بنده خوشام می‌آید، تا برای آنها ارزشی قائل بشویم، آنگاه چه روزگار سرد و سیاهی باید برای هنر و هنرمندان در پیش چشم تصویر نمود.

از آن غم‌انگیز تر، آینده جنبش اجتماعی زنان ما خواهد بود که سرنوشتی همانند وضع امروزین سازمانها و گروههای سیاسی بویژه چپ‌ایمان را پیدا خواهند نمود که حتی خود شما از خشم بحق نسبت به بی توجهی و کلیشه‌ای بودنشان از جمله در مقابل خواستها و ارزشهای زنان، از منادیان ترکشان توسط زنان بودید. بنابراین سعی نکنیم تجربه‌های باطل و شکست‌خورده را دوباره بیازمانیم.



اعلامیه

به مناسبت نهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی

هم میهنان گرامی!

۹ سال پیش در این روزها، رژیم جمهوری اسلامی دست به یک اقدام ضد بشری بی سابقه ای زد. در شهریور ماه ۱۳۶۷ هزاران زندانی سیاسی که در میان آنها صدها نفر از روشنفکران، پژوهشگران، نویسندگان و کادریهای برجسته سیاسی قرار داشتند، به طرز وحشیانه ای قتل عام شدند.

در این فاجعه بزرگ، صدها نفر از رهبران و کادریهای حزب توده ایران، کادریها و اعضای سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، حزب دمکرات کردستان ایران، سازمان کارگران انقلابی (راه کارگر)، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، حزب کمونیست و چندین گروه و سازمان‌های چپ دیگر و تعداد زیادی از کادریها، اعضای و هواداران سازمان مجاهدین خلق ایران، قربانی تصمیم نابخشودنی کسانی شدند که خواستند آتش خشم خود از سرکشیدن جام زهر شکست جنگ هشت ساله را با ریختن خون هزاران زندانی سیاسی فرو نشانند.

حزب دمکراتیک مردم ایران و اعضای و هواداران آن، در سالگرد این فاجعه ملی، باردیگر مراتب همدردی و همبستگی خود را با همه بازماندگان این شهدای راه آزادی اعلام می‌کند و در اندوه و خشم آنان شریک می‌داند و یادیاران و هم‌زمان از دست رفته خویش را گرامی می‌دارد.

ما از دولت آقای محمد خاتمی که قانونیت و شفافیت را مد نظر دارد می‌طلبیم پرونده قتل عام زندانیان سیاسی را در اختیار مردم قرار دهد و انگیزه‌ها و چگونگی این تصمیم فاجعه بار را به اطلاع عموم برساند.

حزب دمکراتیک مردم ایران همچنین خواستار رسیدگی فوری به وضع نابسامان و طاقت فرسای زندان‌ها و زندانیان سیاسی می‌باشد که در ماه‌های اخیر منجر به اعتصاب غذا و مرگ تعدادی از آنها گردید. ما خواستار آزادی و رفع مزاحمت از همه کسانی هستیم که هم اکنون بخاطر عقیده و فعالیت سیاسی در زندان‌های جمهوری اسلامی در اسارت‌اند.

هیأت اجرائیه شورای مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران
دهم شهریورماه ۱۳۷۶

«راه آزادی» را آبنونه شوید:

برای اشتراک نشریه ما کافی است که هزینه آبنونمان را (برای ۶ شماره) به آدرس ما ارسال دارید.
لطفا نام و نشانی خود را به طور دقیق و خوانا قید فرمائید!
بهای اشتراک برای اروپا معادل ۲۵ مارک آلمان است و
برای امریکا، کانادا، استرالیا و ژاپن معادل ۲۵ دلار امریکا.
شیوه پرداخت: نقدی، حواله بانکی، چک یا حواله پستی.
آدرس پستی ما:

**Ara C/O Rivero
BP 47
St. Cloud
92215
France**

«راه آزادی» به اینترنت پیوست!

نشریه ما را از این پس می توان زیر آدرس
<http://members.aol.com/raheazadi>
در اینترنت یافت